

سال دوم - شماره ۴ - زمستان ۱۳۶۵ شماره مسلسل ۸  
 نشریه گروه ادب فارسی دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی و  
 تألیف کتابهای درسی سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی  
 نشانی: خیابان ایرانشهر شمالی ساختمان شماره ۴ وزارت  
 آموزش و پرورش تلفن: ۸۳۲۰۲۱ تلفن توزیع ۸۳۱۴۸۱  
 مدیر داخلی: کامل احمدزاد

تولید: واحد مجلات رشد تخصصی  
 صفحه‌آرا: محمد پریای - خالد قهرمانی دهبکری

یادی از:

### استاد خلیل‌الله خلیلی

در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ استاد خلیل‌الله خلیلی شاعر  
 پارسی‌گوی افغانستان در ۸۳ سالگی درگذشت. استاد خلیلی ۸ سال  
 آخر عمر را در غربت و آوارگی گذراند. اشغال افغانستان او را از  
 وطنش آواره کرد و شاعر تا آخرین لحظات عمرش با درد و اسف  
 نابودی استقلال کشورش را شاهد بود و بر این درد و ماتم، مرثیه‌ها  
 سرود.

استاد خلیلی علاوه بر شاعری، محقق ارزشمنده بود. معرفی  
 آثار و تألیفات او و نیز بحث در باب اشعار وی، فرصتی دیگر  
 می‌طلبد و امید است در یکی از شماره‌های آینده رشد آموزش ادب  
 فارسی به این مهم پردازیم.

\*\*\*

من در فروردین امسال در اسلام‌آباد پاکستان به دیدار  
 استاد خلیلی رفتم. شعری که در همین شماره می‌خوانید آخرین  
 سروده شاعر و ارمغان همین سفر است. او به راستی عاشق ایران و  
 پاسدار زبان فارسی در افغانستان بود. در گوشه غربت و انزوا  
 دو واژه ورد زبان او بود: افغانستان و ایران! او در این دیدار به من  
 گفت: «گمان مدار که من سرودن شعر به زبان فارسی را به بهای  
 ارزان ادامه می‌دادم. در گذشته نیز تحت فشار بودم که به زبان  
 پشتو شعر بگویم. اما عشق من به زبان فارسی دستوری نبود؛ با  
 شیر اندرون شده با جان بندم رود»

\*\*\*

خبر بسیاران شهرهای ایران به گوش استاد خلیلی رسیده  
 بود. از اینکه شیراز - و به قول خود او کعبه شعر و عشق -

مجله رشد آموزش ادب فارسی هر سه ماه یک بار به منظور اعتلای  
 دانش دبیران و دانشجویان دانشگاه‌ها و مراکز تربیت معلم و  
 آشنایی آنان با شیوه‌های صحیح تدریس ادب فارسی منتشر می‌شود.

### فهرست

۳	سردبیر	یادی از استاد خلیل‌الله خلیلی
۴	مصاحبه	ادب درس و ادب نقی
۱۲	رحیم ذوالنور	رفتارشناسی حروف اضافه
۲۴	جلال‌الدین کزازی	نقدی بر رزمنامه رستم و اسفندیار
۳۲		سخنرانی استاد دکتر شهیدی
۳۸	دکتر حسین رزمجو	نقد اخلاقی و ضرورت انجام آن
۴۴	دکتر پوران کاشانی	جهان ملک خاتون
۴۷	جعفر حمیدی	شوق نعمت دیدار
۴۸		زنگ تفریح
۵۵		از میان نامه‌ها
۵۸		برسنی و باسخ
۶۱	خلیل‌الله خلیلی	به بارگاه شیخ اجل سعدی و لسان الغیب
۶۲		معرفی کتاب
۶۴		تفسیرات کتابهای فارسی و آئین نگارش رشته‌های عمومی

روی جلد، صفحه ۲ و ۶۷ نمونه‌هایی است از کارهای جواد بختیاری، از  
 اساتید انجمن خوشنویسان ایران. نمایشگاه کارهای ایشان از تاریخ  
 ۶۶/۱/۱۲۴ تا ۶۶/۳/۱۶ در موزه هنرهای معاصر ایران دایر بوده است.

# ادب درسی و ادب نفس



بسیار آن شده بود، آشکارا می‌گریست. تأملات و تألمات او از این باب، هم در قصیده‌ای که در همین شماره چاپ شده، منعکس است. می‌خواست برای مجله ما شعر بفرستد. بذیرفته بود که هشکار ما بآند. اما اجل مهلتش نداد. و تقدیر چنین بود که اولین شعر استاد خلیلی در مجله رشد، آخرین شعر دوران عمرش باشد!

\*\*\*

یکماه پیشتر برای استاد آرزوی تندرستی و طول عمر داشتم. و امروز می‌باید برای او آمرزش و غفران الهی آرزو کنم. خداوند روحش را غرق رحمت کند که عاشق ایران، دوستدار زبان و ادب فارسی و سرسپردۀ اهل بیت عصمت (ع) بود.

«سردبیر»

(\*) مرگانه گلن عزیز غرور مشوجه اند که شماره‌های رشد در سرعده مغرکه موش‌سانده آن دگر شده، سالنفرسی کرد.

## در محضر استاد دکتر اسماعیل حاکمی

شش تن بودیم و منتظر آقای دکتر اسماعیل حاکمی که قرار بود پس از بسایان تدریس روزانه در دانشگاه، به جمع ما بپیوندند.

دو تن از این شش تن، شاگرد ایشان بوده‌اند - دکتر یدالله شکری و دکتر کامل احمدزاد - و می‌دانستند که استاد تا آخرین لحظه مقرر، در کلاس درس خواهند بود و زودتر از آن برای مصاحبه نخواهند آمد و چنین نیز شد.

باقی چیزهایی را که می‌توان در مقدمه مصاحبه آورد، دکتر شکری و دکتر احمدزاد در طی مصاحبه گفته‌اند و حق بود که بیش از آن گفته شود، اما بیشتر چه می‌توان گفت در حضور استادی متواضع و فروتن، که چون از او و صفاتش می‌گویی، پاسخ می‌شنوی که: "نفرمائید، اینها لازم نیست، زائد است قابل چاپ نیست و..."

برای استاد حاکمی توفیق روز افزون آرزو می‌کنیم و از آقای دکتر شکری که ما را در انجام این مصاحبه یاری کردند، سپاسگزاریم.

سردبیر

دانش آموز شهرستانی جذب آن مدرسه شده بودند و اینها خیلی علاقه‌مند بودند بیشتر از آنچه که در کلاس مطرح می‌شود چیزی یاد بگیرند.

گمانم این است که آنها مثل خود من جلای وطن کرده و به تهران آمده بودند تا آمادگی بیشتری برای شرکت در کنکور دانشگاه تحصیل بکنند و این در مورد بنده خیلی صادق بود و اصلاً من به این قصد به تهران آمده بودم که با حال و هوای تهران و کنکور دانشگاه و کلاسهای تهران آشنا شوم. در آن زمان ما از مدیر مدرسه‌مان خواهش کردیم که چند تن از همکاران خودشان را با آنها بیاوریم که می‌شناسند با معرفی کنند که ما برویم از آنها خواهش کنیم بیایند به‌فداری از درس تخصصی را با ما کار کنند و ایشان هم از این پیشنهاد حسن استقبال کردند. نتیجه کار این شد که ما آقای دکتر حاکمی را که در آن موقع در دوره دکتری ادبیات فارسی بودند در کلاس خودمان دیدیم. بدون کمترین مجامله عرض می‌کنم در همان برخورد اول فهمیدم که

رشد ادب؛ از آقای دکتر شکری خواهش می‌کنیم به جهت دوستی و نزدیکی که با آقای دکتر حاکمی دارند مختصری از خصوصیاتشان و سائلی را که در شخصیت ایشان دیده‌اند برای خوانندگان ما بفرمایند؟ دکتر شکری: خیلی متشکرم از اینکه این فرصت در اختیار بنده گذاشته شد که در این جلسه خدمت دوستان و سروران عزیز باشم. مقدماً باید عرض کنم اینکه دوستان ما به این فکر افتاده‌اند که از خدمتگزاران به فرهنگ و ادب این مملکت در زمان حیاتشان و در زمان فعالیتشان تجلیلی به عمل بیاید جای سپاسگزاری دارد و شخصاً از اینکه به چنین مجلسی فرا خوانده شده‌ام، خیلی خوشحال هستم. آشنایی من با جناب آقای دکتر حاکمی سابقه طولانی دارد و آن سابقه هم از کلاس مدرسه شروع شده است یعنی بنده آن شاگرد ناچیزی هستم که امروز در کسوت همکاری در خدمت ایشان هستم. خوب به خاطر دارم وقتی که دانش آموز کلاس پنجم ادبی دبیرستان بهرام در فترات درس تهران بودم اتفاقاً چند

با همان کسی که به قصد یافتن او به تهران آمده بودم برخورد کرده‌ام. کلاس ایشان با اینکه خارج از برنامه کلاس دبیرستان بود بیشترین دانش آموز را جذب کرده بود تمام دانش آموزان که احساس می‌کردند برای کنکور دانشگاه نیاز به آمادگی بیشتری دارند از محضر ایشان استفاده می‌کردند.

ما در آن سال گزیده‌ای از چهار مقاله نظامی عروضی و مستخفی از مثنوی مولانا در محضر ایشان خواندیم. من خاطره کلاس گرم و پرفایده ایشان را در آن زمان هیچوقت از یاد نبرده‌ام و نمی‌بسم. از آن زمان این آشنایی همان گونه که یگفته شد شروع شد و بنده با ارشادات ایشان نوانسبم در سال ۴۲ فارغ‌التحصیل در دوره دیپلم شوم و در تیرماه همان سال در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران پذیرفته شدم. و بیاد دارم که در جلسه دفاع از رساله دکتری ایشان که در همان زمان تشکیل شد، شرکت کردم و استاذانی مثل مرحوم سعید نفیسی، دکتر گوهربین و استاد شادروان و جلیل‌القدر عزیز من مرحوم مدرس رضوی که بعداً افتخار شاگردی ایشان را پیدا کردم نخستین بار در آن جلسه دیدم. از همان دوره دیپلم جناب دکتر یک عده از دانش‌آموزانشان را شایسته این دیدند که بیشتر از محضرشان استفاده بکنند در نتیجه ما شیر از آن کلاس عمومی کلاس خصوصی هم در محضرشان داشتیم و ایشان در آن موقع انجمن ادیبی را در خانه استبجاری‌شان اداره می‌کردند و بنده پای ثابت این انجمن ادیبی بودم و از تشویقات ایشان خیلی برخوردار بودم. نکته‌ای را، واقعاً بدون کمترین مجامله عرض می‌کنم و از جناب آقای دکتر حاکمی از آن موقع سراغ کرده‌ام و تاکنون خلاف آن ثابت نشده، عشق و علاقه و صمیمیت ایشان است به آموختن، و به هر دو معنی هم آموختن برای خودشان که ذخایر علمی ایشان گرانبارتر بشود و هم آنچه را



می‌دانند خالصاً و مخلصاً و صمیمانه در اختیار دانش‌آموزان و دانشجویان قرار بدهند این صفتی است که بنده در ایشان سراغ دارم. و در کنار این خلوص و صمیمیت، نیت صادق، ثبات قدم، خستگی‌ناپذیری در انجام وظیفه را بنده در ایشان به شدت و به قوت شاهد بوده‌ام. و هم‌اکنون نیز که زیر نظر ایشان در دانشگاه علامه طباطبائی به خدمت مشغولیم همچنان این صفات را احساس می‌کنم و در ایشان سراغ دارم.

صابری: آقای دکتر حاکمی ما شرح حال شما را می‌خواهیم به دو منظور، نخست، همان‌طور که آقای دکتر شکری هم فرمودند «تجلیل از معلمان و معرفی آنان یا آن‌طور که خود ما معتقدیم «ادای دین نسبت به پیش‌کسوتان». منظور دوم را شاید بتوان این‌طور بیان کرد که ما بایم معلمان جوان با سوابق زندگی استادان این فن آشنا شوند و بدانند که طی مدارج علمی توسط آنان چگونه و به چه

صورت انجام گرفته است. البته بوده‌اند کسانی که خیلی راحت درس خوانده‌اند همه چیزشان فراهم بوده اما بعضی‌ها بوده‌اند و هستند که با سختی و مرارت درس خوانده‌اند اگر چنین نکاتی در زندگی شماست آن را ضمن شرح حالتان بفرمایید تا معلمانی که فعلاً در کلاس‌اند و به خصوص جوان‌ترها بدانند که این راه را که بظاهر سخت می‌نماید و گاه واقعاً هم سخت هست، دیگران رفته‌اند بنابراین آنان هم می‌توانند بروند.

دکتر حاکمی: بنده قبلاً از لطف و محبت مسئولان محترم مجله رشد آموزش ادب فارسی تشکر می‌کنم که از این بنده ناقابل دعوت فرمودند و محبت کردند که در این مجلس عزیز شرکت کنم. دوست داشتند بزرگوار جناب آقای دکتر شکری از باب لطف و محبت خاطره خوش گذشته را در وجود بنده تجدید کردند و من خودم را مستحق اینهمه محبت و مستحق اینهمه لطف نمی‌بینم. حقیقتاً

اگر در کار معلمی اجر و مزدی باشد حداقل آن همین است که انسان در جایی و در روزی جزه اندکی از نتیجه کار و زحمات خودش را مشاهده بکند اینکه اشاره فرمودید مختصری بنده از شرح حال خودم را عرض بکنم ابتدا باید عرض کنم که من در سال ۱۳۱۵ در شهر آبادان متولد شدم و تحصیلات ابتدایی و دوره دبیرستان را در همان‌جا به پایان رساندم و آنکه پدر من شیرازی است و سالیانی از عمرم را هم در شیراز گذرانده‌ام، معذالک در واقع در خوزستان پرورش یافته‌ام. تا سال پنجم علمی قدیم بنده در آبادان بودم ولی چون علاقه‌مند به ادامه تحصیل در رشته ادبی بودم در آن موقع در آنجا رشته ادبی نبود، با صلاح دید پدر و مادر و آشنایان به شیراز رفتم و در سال ۱۳۳۴ به اخذ دیپلم رشته ادبی نائل شدم.

در امتحانات استان فارس به طوری که مدارک حکایت می‌کرد حائز رتبه اول در رشته ادبی گردیدم. در همان سال یعنی تیرماه ۱۳۳۴



به تهران آمدم و در کنکور دانشگاه شرکت کردم و در رشته زبان و ادبیات فارسی و در رشته حقوق در دانشسرای عالی قدیم پذیرفته شدم ولی چون که عشق و علاقه بی اندازه‌ای به زبان و ادبیات فارسی داشتم همان رشته آزاد ادبیات فارسی را انتخاب کردم و در طی سه سال دوره لیسانس از محضر استادانی مانند مرحوم عبدالعظیم خان قریب و مرحوم استادان مدرس رضوی و مرحوم دکتر معین و استادان دیگر بهره‌ها بردم و استفاده‌ها کردم. در سال ۱۳۳۷ بلافاصله بعد از فراغت از تحصیل در دوره لیسانس، در امتحان دوره دکتری شرکت کردم و در مهرماه همان سال وارد دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی شدم. در سال ۱۳۳۷ که بنده موفق به اخذ لیسانس شدم به استخدام وزارت فرهنگ قدیم، آموزش و پرورش فعلی درآمد و کار خود را از سال ۱۳۳۷ به عنوان دبیر ادبیات فارسی در شهرستان شمیران شروع کردم. همراه با فعالیت تدریس و آغاز کار رسمی دولتی، دوره دکتری را هم گذراندم و در واقع بعد از گذراندن ده ماده درسی که در برنامه دکتری آن زمان منظور شده بود پایان نامه دکتری را با عنوان «سماع در تصوف» به راهنمایی مرحوم سعید نفیسی انتخاب کردم و هیأت امتحانه هم مرحوم استاد مدرس، مرحوم استاد فروزانفر و آقای دکتر سیدصادق گوه‌رین بودند. در سال ۱۳۴۳ موفق به گذراندن پایان نامه دوره دکتری شدم و با درجه خوب از عهده دفاع برآمدم از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۷ یعنی تقریباً ده سال بنده در استخدام وزارت آموزش و پرورش بودم در سال ۱۳۴۶ در امتحان استاد یاری دانشگاه تهران شرکت کردم و نزدیک یکسال طول کشید تا مقدمات انتقال از وزارت آموزش و پرورش به دانشگاه فراهم شد.

احمدنژاد: عذر می‌خواهم که صحبت‌تان را قطع می‌کنم. مشهور است که

جناب عالی جوانترین کسی بودید که موفق به اخذ دکتری ادبیات شدید با این صحبتها که فرمودید باید در سنین جوانی دکترا گرفته باشید.

دکتر حاکمی: شاید منحصرأ از این حیث که فرمودید اولین نفر نیاشم ولی جزء نخستین کسان هستم. دقیقاً یقین ندارم ولی می‌دانم که ۲۲ سالگی لیسانس شدم در همان سال هم بلافاصله وارد دوره دکتری شدم دروس دوره دکتری را در زمان تعیین شده خودش یعنی ظرف دو سال تمام کردم. البته یک چیز خیلی مشخص در دانشگاه تهران بود و آن اینکه وقتی دانشجویان دوره دکتری همه دروس را می‌گذرانند، نوبت می‌رسد به امتحان مرحوم استاد فروزانفر و تنها سد و مانع در مقابل دانشجویان، دو درس مرحوم استاد فروزانفر بود و این هم شهرت داشت که ایشان می‌فرمودند من تا در ناصیه کسی نیستم، امتحان نمی‌کنم و این در «ناصریه دیدن» هم گاه ۱۵ سال ۲۰ سال طول می‌کشید! و حداقل به طور متوسط میانگینی که دوستان ما سراغ داشتند دیگر کمتر از ۱۰ سال نبود. بنده از همان سال اول ورود به دوره دکتری در کلاسهای مرحوم فروزانفر شرکت می‌کردم و در کلاس مدرس، و یک دو مورد پیش آمد که ضمن اظهار نظرها و بحثها نظر استاد جلب شد و تقریباً سال سوم بود که ایشان یک روز در حضور جمع گفتند: «فلانی هر موقع که تو آمادگی داشته باشی از نو امتحان می‌کنم.» این خیلی نازکی داشت و من هم چون در خود این آمادگی را می‌دیدم یک روز مؤدبانه خدمتشان عرض کردم که هر موقع استاد اجازه فرمودند بنده آماده امتحان هستم و ایشان یک روزی را تعیین کردند و من امتحان دو درس را که شامل ده، دوازده کتاب بود اول به صورت کتبی و بعد هم به صورت شفاهی (که گاهی شفاهی دو سه ساعت طول می‌کشید و سابقه داشت) با موفقیت گذراندم. در هر حال

این مطلبی که آقای دکتر احمدنژاد فرمودند شاید همین طور باشد... بله عرض می‌کردم که بنده در سال ۱۳۴۶ در دانشگاه پذیرفته شدم و از سال ۱۳۴۷ رسماً کار خودم را در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به عنوان استادیار شروع کردم منتها دو سالی قبل از شروع کار رسمی در دانشگاه تهران یعنی در فاصله ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۷ به عنوان مأمور خدمت از وزارت آموزش و پرورش در بنیاد فرهنگ ایران آن زمان در قسمت لغت همکاری داشتم. در سال ۱۳۵۲ طبق ضوابط دانشگاه یعنی درست در رأس موعده ۵ ساله با ارائه تألیفات و کتابها و مقالات و سخنرانیهای چاپ شده در مجلات معتبر و با در نظر گرفتن سایر ضوابط و مقررات به درجه دانشیاری ارتقاء پیدا کردم. در سال ۱۳۵۷ قاعدتاً بنده می‌بایست بعد از ۵ سال دانشیاری به عنوان استادی نائل می‌شدم که این امر مصادف با انقلاب اسلامی ایران شد و برای مدتی متوقف ماند و پرونده‌ها مورد رسیدگی قرار نگرفت و باز به علت برخورد با انقلاب فرهنگی و فترت کوتاه مدت فعالیت دانشگاهها این کار همچنان متوقف ماند تا اینکه در سال ۱۳۶۱ با جایگزین شدن ضوابط جدید و تدوین مقررات جدید ارتقاء دانشگاهی، بحمدالله بنده به درجه استادی نائل شدم. اینها قابل چاپ نیست و بنظر خودم زائد است. منتها چون قبل از شروع مصاحبه فرمودید من راحت باشم و هر چه دلم می‌خواهد بگویم، عرض کردم.

اصابری: و بعد از چاپ مجله معلوم خواهد شد که در این مورد با هم اختلاف سلیقه داشته‌ایم یا خیر!

احمدنژاد: به مسأله تصدی ریاست کتابخانه مرکزی و مدیریت گروه ادبیات دانشکده ادبیات دانشگاه تهران و معاونت دانشگاه علامه طباطبائی نیز اشاره‌ای بفرمائید. دکتر حاکمی: در ضمن خدمات



تدریس زبان و ادبیات فارسی مشغول بودم و در ضمن تدریس در فرصتهایی که پیش می‌آمد به کتابخانه‌های معروف آنجا مراجعه می‌کردم و این فرصت بسیار خوبی برای بنده بود که نسخه‌های خطی را ببینم و از تعدادی هم میکروفیلم و عکس گرفته‌ام. غیر از اینها به چند کشور دیگر هم سفر کرده‌ام از جمله به کشور ایتالیا. که سال گذشته یعنی مرداد ۶۴ به دعوت دانشگاه و نیز سفری به آنجا کردم اگر چه زمان تعطیلی و توقف همه فعالیتهای علمی بود اما خوشبختانه باز هم فرصتی دست داد تا از چند کتابخانه و موزه و مراکز هنری دیدنی بکنم و با تنی چند از استادان فارسی آنجا ملاقاتی داشته باشم.

استخری: آقای دکتر خواهش می‌کنم از آموزگاران، دبیران و استادان فاضل و دانشمندی که در پرورش شخصیت بارز علمی و اجتماعی شما نقش داشته‌اند نامی ببرید و مطالبی بفرمایید.

دکتر حاکمی: «من علمنی حرفاً فقد صبرنی عبداً» واقعاً استاد و معلم نقش اساسی و عمده را در سازندگی دانش‌آموزان و دانشجویان خودشان دارند. من در درجه اول اگر مختصر پیشرفتی داشته باشم این پیشرفت را مرهون زحمات پدر و مادر هستم و مخصوصاً اولین معلم خودم را پدرم می‌دانم که در تمام زمینه‌های تحصیلی چه از دور و چه نزدیک مراقب پیشرفت تحصیل من بودند. بعد از ایشان، خوب طیبی است که هر کس در دوران مختلف تحصیلیش از محضر معلمان و دبیران و استادان متعددی بهره‌مند شده، ولی از میان این همه استادان و معلمان عزیز تعداد معدودی هستند که از جهات مختلف اثر مستقیم بر روی شاگردان خودشان می‌گذارند. شاید که بی مورد نباشد از چند نفر از این عزیزان در اینجا نام ببرم. یکی از معلمان بسیار عزیزم که در دبستان معلم فارسی ما بودند و شاید

آموزشی در برخی کارهای پژوهشی و تحقیقاتی مشارکت داشته‌ام. از جمله در سال ۱۳۵۵ و ۵۶ سردبیر مجله دانشکده از انتشارات امور فرهنگی دانشگاه تهران بودم که یک مجله ادبی، اجتماعی بود و به طور کلی از نظر محتوا مربوط به علوم انسانی می‌شد. آن مجله همان مجله دانشکده معروف است که مرحوم بهار دوره اول آن را منتشر کرد بنده از شماره چهارم تا نهم دوره جدید عنوان سردبیری و مسئولیت این مجله را بر عهده داشتم و مقالاتی هم از خود بنده در این مجله چاپ شده همچنین درست بعد از پیروزی انقلاب اسلامی از اول اسفندماه ۱۳۵۷ به پیشنهاد همکاران محترم در گروه زبان و ادبیات فارسی با اکثریت آراء به عنوان مدیر انتخابی گروه انتخاب شدم که نزدیک به ۵ سال این سمت را داشتم. از سال ۱۳۵۹ با حفظ سمت مدیریت گروه، به عنوان سرپرست کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برگزیده شدم و تا سال ۱۳۶۴ در سمت سرپرستی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران هم بودم و از فروردین سال ۱۳۶۵ تا امروز هم به عنوان معاون پژوهشی در دانشگاه علامه طباطبائی با آن دانشگاه همکاری دارم.

صاهری: تا آنجا که بنده یادم هست شما چندین بار در هند و پاکستان و به گمانم در ترکیه هم - شما نماینده زبان و ادبیات فارسی بوده‌اید.

دکتر حاکمی: بله. به بعضی از کشورها که در آنها زمینه‌های تحقیق در زبان و ادب فارسی فراهم بوده مسافرت کرده‌ام از جمله چند سفر به هندوستان رفته‌ام و در سینارهای زبان فارسی که به دعوت استادان زبان فارسی هند برگزار شده، به همراه بعضی از استادان و همکاران محترم، مثل آقای دکتر شهیدی، آقای دکتر حداد عادل و دیگران شرکت داشته‌ام همین‌طور بکسالی در شهر استانبول ترکیه به

نخستین بار ایشان با خواندن اشعاری، در من ذوق شعر و شاعری را بوجود آوردند و من برای اولین بار در کلاس پنجم دبستان در همان حال و هوای بچگی و در همان چهارچوب اندیشه‌های محدود نخستین اشعارم را بر اثر تشویق این استاد عزیز سرودم. این معلم بزرگوار آقای محمود نخستین بودند که در آبادان اقامت داشتند و اصلاً آراکسی هستند. ایشان معلم من بودند و در سال پنجم ساعت انشاء در ضمن بحث از درس انشاء اشعاری می‌خواندند. خوب یادم هست که اولین بار با نام نسیم شمال (سید اشرف‌الدین حسینی) از طریق ایشان آشنا شدم. و خوشبختانه در سه سال قبلی من در آراک مجدداً درک محضر ایشان کردم و بحمدالله به سلامت هستند و خداوند برقرارشان بدارد و باز هم بنده بتوانم از محضرشان استفاده بکنم. دیگر از استادان عزیز من در همان محیط آبادان، منتها در مرحله دبیرستان، البته بنده بابتی سیاست‌گزار همه استادان و دبیرانم باشم ولی بیش از همه مدیون راهنماییهای دو استاد بزرگ هستم یکی آقای دکتر محمود سرفراز و دیگری آقای علی اصغر زراقی که هر دو بزرگوار معلم عربی و فقه بنده بودند و ما معارف اسلامی را با یک دید تازه‌تر



و با یک نگرش عمیق‌تر از محضر ابن بزرگواران فرا گرفتیم و من هرگز خاطره خوش کلاس ابن دو استاد بزرگوار را فراموش نمی‌کنم. در سطح دانشگاه هم بیشترین اثر و تأثیر را استادان بزرگوار اسناد فروزانفر و استاد همایی، استاد مدرس رضوی، استاد دکتر معین و اسناد سعید نفیسی رحمت‌الله علیهم در پیشرفت علمی و توجه دادن به بسیاری از مسائل اخلاقی در زندگی بنده داشته‌اند.

صابری: سؤال بعدی ما در زمینه تألیفات و مقالات شماست.

دکتر حاکمی: بنده طی دوران تدریس چه در مقطع دبیرستان و چه در دانشگاه کارهای تحقیقی نویسندگی هم داشته‌ام البته آثار دقیقی تهیه نکرده‌ام فقط تعدادی را به عنوان نمونه ذکر می‌کنم: پاره‌ای از مقالات که صرفاً جنبه تحقیقی دارد و بیشتر برای کسانی که در رشته زبان و ادبیات فارسی تحقیق می‌کنند از ابعاد مختلف شاید ارزش مطالعه را داشته باشد. یکی از این مقالات تحت عنوان «گاه شماری رومی و ادب فارسی است» که در سال ۱۳۴۴ در مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران چاپ شده. یکی مقاله «آیین فتوت و عباری» است که در شماره‌های خرداد و مرداد سال ۱۳۴۶ مجله سخن چاپ شد. مقاله «جهان بینی حافظ» که متن سخنرانی بنده است در مجموعه سخنرانیهای اولین کنگره تحقیقات ایرانی در سال ۱۳۴۷ چاپ شده. مقاله «نمطیل در ادبیات فارسی» در دومین کنگره تحقیقات ایرانی ایراد شد و متن آن به چاپ رسید. «مفاهیم فلسفی جان و روان در ادب فارسی» در مجله دانشکده ادبیات ۱۳۵۲. «معانی واژه دهقان در زبان و ادب فارسی» در مجله سخن ۱۳۵۷. سخنرانی «سهم ایرانیان در تأسیس کتابخانه‌های اسلامی» در سمینار کتابداری مشهد در ۱۳۵۹ که متن آن در مجموعه مقالات

سمینار در سال ۱۳۵۹ چاپ شد. مقاله‌ای با عنوان «فضیلت تفکر در اسلام» در مجله دانشکده ادبیات شماره مخصوص زبان و ادبیات فارسی - سال ۱۳۶۱ - باز مقاله‌ای با عنوان «نسب یلدا» که در مجله وحید دوره دهم شماره یازدهم چاپ شد. عرفان سعدی در کنگره سعدی بود و متن آن در مجموعه «ذکر جمیل سعدی» اخیراً به چاپ رسیده است. «سبک سخن سرایسی اقبال لاهوری» عنوان سخنرانی بنده که سال گذشته در کنگره اقبال در تهران ایراد شد و اخیراً در مجموعه سخنرانیهای اقبال هم به چاپ رسید. مقاله‌ای تحت عنوان «تاریخچه فتوت و اخوت اسلامی» که در مجله دانشکده ادبیات چاپ شده. از تألیفات و کتابها: متن قرچ بعد از شدت را نام ببریم که در سه مجلد توسط بنیاد فرهنگ ایران - مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی فعلی - چاپ شد و برای بار دوم از طرف انتشارات مؤسسه اطلاعات تجدید چاپ گردید. کتاب «سماح در نصوص» که پایان نامه دکتری بنده بود از طرف انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۵۹ چاپ شد و در ۱۳۶۱ تجدید چاپ شده و هم‌اکنون برای بار سوم زیر چاپ است.

«گفتارهای دستوری» با مشارکت آقای دکتر جعفر شعار از انتشارات امیرکبیر در سال ۱۳۴۴. «آشنایی با ادبیات فارسی» گزیده نظم و نثر قدیم و جدید از انتشارات کتابفروشی رز ۱۳۵۲. «گزیده نثرهای تاریخی». گزیده ستون مصنوع و مرزین که این کتاب هم سال گذشته از طرف انتشارات دانشگاه تهران چاپ شد. «تاریخ ادبیات ایران» در سه جلد برای دوره دبیرستان - رشته فرهنگ و ادب - سالهای دوم و سوم و چهارم با مشارکت آقای فاضل‌نیا که جزء کتابهای درسی است. مشارکت در تدوین کتابهای متون ادب فارسی و مخصوصاً متون ادب فارسی چهارم، که در تدوین آنها با

برداران دانشمند جناب آقای استخری و جناب آقای دکتر سجادی افتخار همکاری داشتیم. کتاب بهارستان جاسی که متن کامل کتاب را با مقابله چند نسخه از جمله یک نسخه خطی بسیار قدیم و نزدیک به زمان خود مؤلف تصحیح کرده‌ام که از طرف مؤسسه اطلاعات چاپ شده و دیگر مراحل آخرش را می‌گذرانند. این مختصری از کارهای تحقیقی بنده بود. استخری: اگر اجازه بفرمائید از حضورتان خواهش بکنم که با توجه به تجربیات منندی که در تدریس ادبیات توأم با توفیق داشته‌اید در مورد روش مطلوب در تدریس ادبیات توصیه‌هایی که مطمئناً برای معلمین سودمند است بفرمائید که چه روشی تدریس ادبیات را به آن مرحله‌ای و درجه‌ای که بسایب برسد می‌رساند.

دکتر حاکمی: من البته می‌گویم که هر کس در زندگی و مخصوصاً در حرفه خودش سلیقه‌ای خاص و یک شیء مخصوص به خودش دارد و باینجه به آن رسیده. بنده هم طی ۲۹ سال خدمت آموزشی در واقع تقریباً حالا برای خودم مسلم شده که خیلی به سیراچه نرفته‌ام و شاید گذشته از چند سال اوّل شروع خدمت که معمولاً هر کس تجربه کافی ندارد گمان می‌کنم از سال چهارم، پنجم راه خودم را پیدا کردم. البته یک کسی نباید در امر تعلیم و تربیت معتقد به سختگیری بیش از اندازه و حتی خشونت باشد و بعضی‌ها از طرف دیگر معتقد به آزادی بیش از اندازه باشند و شاید در بعضی کشورها هم به این صورت حتی در مقطع دانشگاهی هم امتحانات را به آن صورت که باید جدی نمی‌گیرند. اما من همیشه سعی کرده‌ام که یک حد اعتدالی را در نظر داشته باشم و شیوه بینابین و همیشه معتقد بوده‌ام که اگر معلم به خودش زحمت بدهد و واقعاً از جان خودش مایه بگذارد، ارزش کارش هرگز از بین نمی‌رود و همین طور که گفته‌اند «سیرا

سیر ضعیفکم» من همیشه بنا را بر فهم و درک محصلان و دانش‌آموزان و دانشجویان متوسط و حتی ضعیف گذاشتم یعنی همیشه بنای کارم بر این بوده که طوری ندریس بکنم که شاید ضعیفترین دانشجویان و دانش‌آموزان هم بتوانند خودشان را برسانند و هماهنگ بکنند. البته سعی کرده‌ام از کار دانشجویان باهوش و ممتاز هم غافل نیانم. روی این اصل همیشه بنده سعی کرده‌ام به خودم زحمت داده‌ام و حتی چند بار - اگر لازم بوده - مطلبی را در کلاس تکرار کرده‌ام. توضیح داده‌ام و معتقد بوده‌ام اگر معلم و استاد درسش را خوب الفاء بکند، خوب منتقل بکند دانشجویان با دانش‌آموزان با مراجعه به آن درس، یکبار یا دو بار که مراجعه بکنند، همه مطالب را می‌توانند دوباره به خاطر بیاورد. بنابراین همیشه بنده عقیده داشتم که اول باید معلم این زحمت را به خودش بدهد که مرتب، در مطالعه باشد در بالا بردن میزان معلومات خودش سعی باشد تا بتواند حرفش و اعیاناً نصیحتش هم در دانش‌آموزان تأثیر داشته باشد. من همیشه روضم یک روش معتدل و ملایم بوده و رابطه تقریباً رابطه بسیار دوستانه‌ای بوده و حتی در امتحانات چه در امتحانات دبیرستان و حتی در بعضی از دروس دانشگاهی که به صورت شفاهی انجام می‌شده، من معتقد بودم - و هستم - که زمان ملاک نیست و آموزش ملاک است حتی در آن زمان که خرداد و شهریور امتحان می‌شد اگر چند نفری در امتحان شفاهی خرداد قبول نمی‌شد من به آنها فرصتی می‌دادم. می‌گفتم ده روز دیگر شما فرصت دارید بروید مطالعه کنید، بیاید دوباره امتحان بدهید و همیشه چند نفری از آنها در نوبت بعدی پذیرفته می‌شدند و باز آن عده که می‌مانند برای شهریور آنقدر از آنها امتحان می‌کردم که برای بار دوم و سوم دیگر خودشان خجالت می‌کشیدند و مطالعه می‌کردند و کمتر کسی بود که نخوانده باشد و بدون

استحقاق بالا رفته باشد.

استخیری: یعنی جناب عالی از همان توصیه که کار ناپسندیده‌ای بود به عنوان یک ابزار برای اصلاح اخلاق استفاده می‌کردید. احمد نژاد: بنده از روز اول ورود به دانشگاه تا ساعت فارغ‌التحصیلی در خدمت جناب عالی بودم. سؤالات متعددی داشتم که پاسخهای کافی گرفته‌ام. امروز هم می‌خواهم از خدمتان خواهش کنم با توجه به اینکه خودتان هم از مؤلفان کتابهای درسی هستید بفرمائید نظرتان در مورد کتابهای درسی ادبیات فارسی چیست؟ و به نظر شما نقاط ضعف این کتابها کجاست و راهنمایی‌هایی هم به معلمان ادبیات که تدریس این کتابها را برعهده دارند بفرمائید.

دکتر حاکمی: عرض کنم که خوشبختانه در زمان حاضر و مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همانگونه که در کلیه زمینه‌ها تحول اساسی به وجود آمد در کتابهای درسی هم از نظر محتوایی تحول و انقلابی به تمام معنی صورت گرفت. من در کتابهای درسی قبل از دوران انقلاب اسلامی هم یکی، دو دوره مشارکت داشتم ولی با مقایسه کارهای خودم در همان زمینه‌های تاریخ ادبیات با گزیده متون، می‌توانم بگویم که سطح مطالب و میزان موضوعات و برنامه‌ریزی مواد درسی به کل تفاوت کرده و در حال حاضر کتابهای درسی فارسی چه رشته‌های عمومی و چه در رشته اختصاصی فرهنگ و ادب از بهترین کتابهاست اگر چه نمی‌شود گفت که کاملاً مطلوب و دلخواه است. البته خالی از عیب و نقص هم نیست اشکالاتی هنوز دارد. منتها واقعاً متحول شده است و بهتر هم خواهد شد. یعنی در این کتابها به طیف‌بندی موضوعی تا حدودی توجه شده و از جمله خود بنده در کتاب آشنایی با ادبیات فارسی بدون اینکه حد و مرزی مشخص کرده باشم هر چند صفحه

را از نظر موضوعی به یک موضوع خاصی اختصاص دادم مثلاً به شعرهایی که مربوط به خزان می‌شده یا وصف شب می‌شده یا نوشته‌هایی که در ادبیات عرفانی بوده در حقیقت یک نظم و ترتیبی داده بودم و حتی یک موضوع واحدی را از زبان چند شاعر یا چند نویسنده پشت سر هم این را ارائه داده بودم که گاهی از نظر مقایسه‌ای برای خود دانش‌آموز یا دانشجو بسیار جالب و آموزنده بود. در همین کتابهای متون ادب فارسی هم در خدمت همکاران محترم سعی کردیم که یک چنین ترتیب و توالی را در نظر گرفته باشیم و از نامه‌هایی که به دفتر برنامه‌ریزی رسیده و از تلفنهایی که طی این ۳-۴ سالی که کتابها تألیف شده به خود بنده احیاناً شده یا در ملاقاتهای حضوری من کمتر موردی را بدیم که شکایت یا گله‌های اساسی داشته باشند، خیلی تشویق کردند و خیلی استقبال کردند و اخیراً هم در نامه از دوش از دبیران فاضل همدان و ملایر رسیده بود و بنده خواندم و استفاده کردم مواردی را که می‌شد برای تجدید چاپ اسامال سریعاً اقدام کرد بنده اعمال کردم و چند مورد دیگر هم بود که انشاء الله برای چاپ آینده مراعات خواهیم کرد. من گمان می‌کنم در مجموع کتابهای درسی نسبت به گذشته خیلی بهتر شده. اما هدف معلم ادبیات بایستی وسعت بخشیدن به اندیشه دانش‌آموز و محدود نکردن افق فکری او باشد. نباید به همان درسهایی که در کتاب درس آمده اکتفا شود. این وظیفه معلم است که در اطراف هر قطعه موشکافی بکند، مطلب را باز بکند و به شاگرد هم اجازه بدهد که در بحث شرکت بکند و اگر عیبی، ایرادی به نظرش می‌رسد، حتی در کلام سعدی یا در سخن حافظ یا در بزرگان دیگر باید این اجازه را به شاگرد بدهیم که نظر خودش را ارائه بدهد و انتقاد بکند و این را نوعی اسائه ادب به بزرگان ادب فارسی یا به ساحت قدس ادبیات

فارسی یا توهین و جسارتی به خودمان ندانیم. و این اجازه را بدهیم، اگر ما دانش‌آموز را محدود بکنیم که طوطی‌وار یک قطعه را بخواند و حفظ بکند و همان مصراع شعر را عیناً به بیان دیگری، به زبان دیگری به نثر درسیاورد و به ما تحویل بدهد و ما هم به او آفرین بگوییم، یک نمره ۱۸ یا ۲۰ بدهیم اینجا رسالت ما و وظیفه ما خاتمه پیدا نکرده. برای اینکه معلم ادبیات در کارش مسلط تر باشد باید همین طور که خود وزارت آموزش و پرورش هم در فکر بوده و در جلسات و سمینارهای گذشته هم این فکر بوده و مطرح شده، استعدادهای را پیدا کرد، بایستی در شهرستانها و در روستاها این استعدادهای نهفته را پیدا کرد تشویق کرد، جذب کرد حمایت کرد و به هر نحو ممکن وسایل ادامه تحصیل اینها را فراهم کرد. برای معلمان و برای دبیران ادبیات هم در صورت ضرورت باید کلاسهای بازآموزی تشکیل شود. بعضی از دبیران که در نقاط دور دست هستند کمتر دسترسی به کتابخانه دارند یا با کتابهای تازه آشنایی ندارند. باید کتابهای جدید و منابع تازه به اینها معرفی بشود. از طریق همین مجله رشد هم می‌شود این کار را گسترش داد و جلسات سمینارها و کلاسهای بازآموزی را هم می‌شود به صورت سیار سالی یکی، دوبار در شهرستانهای مختلف برگزار کرد. و مخصوصاً تنویقی هم باشند برای شهرستانها و این قبیل کارها در تهران هم متمرکز نشود.

**فوالنور:** خواهش می‌کنم در مورد دستور و تدریس آن که مورد علاقه دبیران دوره راهنمایی و دبیرستان است نظر نان را بفرمائید یعنی چه روشی به نظر شما می‌تواند مشکلات را کمتر کند و در آموزش دستور زبان بهترین راه را نشان دهد.

**دکتر حاکمی:** در مورد دستور زبان باید عرض کنم که همه باید اصولاً با زبان مادری

خودشان آشنایی داشته باشند. منتها به طور خاص دانش‌آموزان و دانشجویان خیلی باید دقت و توجه به زبان گرانقدر فارسی داشته باشند که بی‌اطلاع نباشند و فراموش نکنند این میراث گرانبهایی را که پدران ما برای ما یادگار گذاشته‌اند و قدر آن را باید بدانیم. البته در گذشته پدران ما قواعد زبان فارسی را بیشتر براساس قواعد زبان عربی می‌نوشتند و اگر قواعدی در گذشته تنظیم کرده‌اند معمولاً در همان چهارچوب صرف و نحو عربی بوده و متأسفانه تحقیق در دستور زبان فارسی تاریخچه‌ای بیش از ۶۰-۷۰ سال در ایران ندارد و شاید آنهم بیشتر از ناحیه کسانی آغاز شد که در خارج از ایران بودند - امثال کاشف که در استانبول بود - و احساس می‌کرد که حتی فرزند خودش ممکن است زبان فارسی را از یاد ببرد و برای کسانی که در خارج بودند چون احساس خطر می‌شد یک دستور زبان مختصری تهیه کرد که با قواعد زبان مادری هر چه بیشتر آشنا شوند.

**استخری:** می‌بخشید غیر از منتهای الطلب که در چین نوشته شده و منتشر شده مثل اینکه اولین بار در استانبول بود.

**دکتر حاکمی:** بله فاعداً میرزا حبیب اصفهانی هم هست البته از میان قدما هم گاه، گاهی در ضمن فرهنگها و کتابهای لغت از جمله مثلاً برهان قاطع بحث‌هایی در زمینه زبان و ادب فارسی عنوان می‌کردند ولی به عنوان دستور زبان درسی و مدون شاید ما بتوانیم بگوییم که مرحوم استاد عبدالعظیم قریب نخستین بار دستور زبان مختصری را تألیف کردند و بعدها همان دستور شاید مایه و ماده اولیه دستورهایی شد که با مشارکت مرحوم قریب و بهار و فروزانفر و استاد همایی و رشید یاسمی تألیف گردید به نام دستور پنج استاد معروف است. عیبی که در این کار، و این نوع دستورهای سنتی است این است که یک

روش مشخص و معینی ندارد. کسانی غیر از ایرانی‌ها هم مثلاً مولوی نجم‌القتی صاحب نهج‌الادب در هندوستان کتاب بسیار جامع و جالبی تألیف کرده و این خیلی قابل توجه است. منتها این مؤلف هم در حقیقت براساس تقسیم‌بندی زبان عربی و صرف و نحو عربی آن کتاب را تألیف کرده. اشکال کار نویسندگان دستور زبان این است که یک روش خاصی را در آن رعایت نکرده‌اند. دستور پنج استاد با مرحوم قریب یا دستورهای مشابه که بعد از آن در حقیقت همان دستور پنج استاد را الگو و نمونه کار خودشان قرار دادند، چیزی است آمیخته با سبک‌شناسی و تاریخ ادبیات، نوعی جنگ شعر و در واقع یک آمیخته‌ای است از همه اینها. ولی در سالهای اخیر روش تازه‌ای باب شد و کسانی که با علم زبان‌شناسی آشنایی داشتند شیوه جدیدی ابداع کردند در حال کوششهای تازه‌ای آغاز شد کسانی نظیر دکتر باطنی، آقای علی اشرف صادقی و آقای دکتر فرشید ورد و اخیراً آقای دکتر احمدی گیوی از شیوه پژوهشهای جدید زبان‌شناسی هم سود برده‌اند و کتابهای خودشان را با این شیوه‌ها تألیف کرده‌اند. منتها این فعالینها کافی به نظر نمی‌رسد. همانطور که عرض کردم دستور زبان فارسی هنوز یک دانش نسوایی است و راه ناهموار است و کاملاً کوبیده نشده جای آن دارد که هم از دانش و تجربه استادان پیش‌گام که به شیوه سنتی در این زمینه کسار کرده‌اند استفاده بکنیم و هم از روشهای جدیدی هم که دوستان جوان زبان‌شناس ارائه می‌دهند و از تلفیق این دو شیوه استفاده بکنیم.

**دکتر سلطانی:** جناب آقای دکتر حاکمی واقعاً تجربیات شما هم برای بنده و هم همه دبیران مغتنم است. اصلاً یکی از هدفهای این مصاحبه‌ها این است که ما چراغی در راه دبیران قرار بدهیم و از راهنمایی‌هایی که بقیه در صفحه ۵۰



# رفتارشناسی حروف اضافه

رحیم ذوالنور

را از شهوت ده چندان از مرد است<sup>۸</sup> و در بیشتر موارد حرف اضافه کسره «ی» به جای «از» استعمال شده و می‌شود: «ای فرزندان! ما از شدگانیم و کار ما به آخر آمده است، و سبب محنت — بعد قضا<sup>۹</sup> الله — شماید» (بعد قضا<sup>۱۰</sup> الله: بعد از قضا<sup>۱۱</sup> الله).

در بعضی از جمله‌های اسمیه، می‌توان «از» را به جای کسره «ی» و کسره «ی» را به جای «از» به کار برد: این کتاب علی است = این کتاب از علی است.

۲ — به<sup>۱۲</sup>: به مرگ بگیر تا به تب راضی شود. چیزی که عیان است چه حاجت به بیان است.

۳ — با:

فرق است میان آن که بارش در بر

با آن که دو چشم انتظارش در بر

گاه در معنای «به» استعمال شده:

ای بسلیل خوش آوا، آوا ده

ای ساقی، آن قدح بیا مآده<sup>۱۳</sup>

۴ — بد: ساخت باقی مانده‌ای است از «بیت = part فارسی میانه که در فارسی دری به صورتهای «به» و «بد» درآمد:

شاید که مرد پیر بدبین گه جوان شود

گیتی بدبیل بافت شایب از پسی مشیب

رودکی<sup>۱۴</sup>

بدبین گیتی سراسر گر بگردی

خردمندی نسپایبسی شادمانه .

شهید بلخی<sup>۱۵</sup>

معمولاً «بد» پیش از «این»، «آن»، «او»، «ایشان» و «آخر»

«اضافه» در دستور زبان فارسی به معنی «نسبت» است؛ یعنی: هرگاه حرف اضافه، پیش — یا هم پیش و هم پس — از اسم، یا جانشین اسم، بیاید، آن را به کلمه‌ای از قبیل: «فعل»، «اسم» یا «صفت» نسبت می‌دهد. چنین کلمه‌منسوبی را «متّمس» یعنی: «تمام کننده» می‌گویند. چون حرف اضافه، اسم یا جانشین آن را — در واقع — وابسته کلمه دیگر می‌کند، به آن «وابسته ساز» و «حرف وابستگی» هم گفته‌اند:

۱ — متّم اسم: ورزش در کوهستان لذت بخش است.

۲ — متّم صفت: شهر ما کوچکتر از شهر شماست.

۳ — متّم فعل: من و مهرداد به اصفهان رفتیم.

## ساختمان حروف اضافه

حروف اضافه از نظر ساخت، دو گونه است: الف: ساده، ب: مرکب یا گروهی<sup>۱۶</sup>.

### الف: حرف اضافه ساده

حرف اضافه ساده، کلمه‌ای است که قابل تجزیه صرفی نباشد: ۱ — از: «ما فرمودیم تا این قوم را که از غزنین در رسیدند، بنواختند»<sup>۱۷</sup>

آزاد پیش زین گردون بینی

گر تو بیه هر بهانه بیبازاری<sup>۱۸</sup>

گاه به جای حرف اضافه کسره «ی» به کار رفته است: «ولکن آن کسها که کافر اند، می‌تابند بر خدای دروغ و بیشتر از ایشان نه خرد دارند»<sup>۱۹</sup>

نخستین منفعت از وی آن است که نقل را از تن براند<sup>۲۰</sup>، «زن

۸ — تاریخ بلخی، ص ۲۰۵، سطر ۱۶، به نقل از: فرهنگ تاریخی

۹ — تاریخ بلخی، ص ۵۲۹

۱۰ — در بعضی از منابع — مثل فرهنگ فارسی معین، ذیل حرف «ب» — آنجا که «ب» بر سر کلماتی مثل عجله، شتاب، یقین و امثال آن می‌آید و متم قیدی می‌سازد — به اشتباه — پیشوند نامیده شده.

۱۱ — دیوان رودکی، چاپ مسکو، ص ۲۸۷

۱ — این اصطلاح، اولین بار در دستور پنج ابتدای ۹۲ ص ۶۸، به کار رفته است.

۲ — غرور رشید ورد دستور امروز، ص ۵۳: خلیل خطیب و غیره، حرف اضافه، ص ۱

۳ — دستور صادق — اوزنگ، ص ۵۱ ۲ — تاریخ بلخی، ص ۹۴

۵ — رودکی خطیب و غیره، ص ۲۵

۶ — تفسیر طبری، ص ۲۱۶ سطر ۸، به نقل از فرهنگ تاریخی.

۷ — هدایة النملین، ص ۳۰

استعمال شده: «سرادستوری ده تا از میان خلق بیرون شوم و عبادت کنم، کارمن بدادر رسیده» تفسیر طبری<sup>۱۴</sup>.

کیان آتش همی بستداشتند

بسته آتش بستند و بستداشتند

رودکی<sup>۱۵</sup>

۵ - باز (لازم الاضافه): در معنای «به»، «به سوی» و «نزد»:

«هر که خواهد از شما خواهد که باز شهر خویش شود، بشود که

دستوری دادم»<sup>۱۶</sup> «عالم باز گشت، باز مروان شد و مروان باز شام شد»<sup>۱۷</sup>

چو از بیهوشی بساز هوش آمدند

به نزدیک فرسخ سروش آمدند

فردوسی<sup>۱۸</sup>

توضیح: در فارسی امروز به کار نمی‌رود.

۶ - بی:

سیرت آزاده وارث بناظر آزادگی است

منظر آزادگان بی سیرتش مخیر شود

عنصری<sup>۱۹</sup>

بی تو از خواسته میادم گنج

همچنین زادوار بنا تو رواست

شهید بلخی<sup>۲۰</sup>

«بدان و آگاه باش که ملک، بی سیاه توان داشتن»<sup>۲۱</sup>

۷ - اندر: به معنی «در» برای ظرفیت: «اما اندر دریا، اقیانوس

مشرقی یکی جزیره است معروف و او را جزیره الفضة خوانند، اندرو

درختان ساج است و اندرو هفت رود بزرگ است»<sup>۲۲</sup>

کس از خدای ندارد عجب اگر دارد

همه جهان را اندر تنی همی تنها

عنصری<sup>۲۳</sup>

توضیح: این حرف - با همین هیأت - در تتر فارسی امروز،

استعمال نمی‌شود

۸ - در: صورت تخفیف یافته «اندر» و در همان معنی است. در

عفو لذنی است که در انتقام نیست. در جنگ حلوا بخش

نمی‌کنند.

هر چند در صناعت نقش و علوم شعر

جز مر ترا روا نبود سرفراشمن

اوصاف خویشن نتوانی به شعر گفت

تسمات خویشن نتوانی نگاشتن

کابلی<sup>۲۴</sup>

توضیح: «در» و «اندر» اگر بر فعل یا مصدر بیایند «بشوند» هستند:

فلک مر قلعه و مر باغ او را

به پیروزی در افکندت بنیان

عنصری<sup>۲۵</sup>

«سی غلام اندر آمدند و او را بگرفتند و قبا و موزه از وی جدا

کردند»<sup>۲۶</sup>

● حرف اضافه «اندر» برای تأکید بعد از کلمات مُصدّر به

دیگر حروف اضافه آمده است. برای ظرفیت: «هر غریبی کی به شهر

ایشان اندر شود و به مزکت ایشان نماز کند، هر روزی به بار طعام برند

او را و نواخت بسیار کنند»<sup>۲۷</sup>

چنان کنن که چمنون بیافتی دستگاه

به آمرزش اندر بیوشی گناه

ابوشکور، پیشاهنگان، ص ۹۳

«گروهی گویند موسی و هارون به بیابان ته اندر سردند، اول

هارون ببرد و آنکه موسی»<sup>۲۸</sup>

«چون فرعون با ایشان اندر نگاه کرد، ایشان را شناخت»<sup>۲۹</sup>

● حرف اضافه «در» نیز بعد از کلمات مُصدّر به دیگر حروف

اضافه استعمال شده است:

«درویشی به پناجات در می‌گفت: یارب بر بدان رحمت کن که

بر نیکان خود رحمت کرده‌ای که مرا ایشان را نیک آفریده‌ای.»

گلستان<sup>۳۰</sup>

۹. پر: برای استعلائی ظاهری و معنوی: برات عاشقان بر شاخ

آهوت<sup>۳۱</sup>

نشستند برگاه بر، ماه و شاه

چه نیکو بود گاه را شاه و ماه

عنصری<sup>۳۲</sup>

● به معنای «در»:

خون خود را گر بریزی پوزمین

به که آب روی ریزی در کنار

ابوسلیک گرگانی<sup>۳۳</sup>

۲۱ - تاریخ بلخی، ص ۱۱۷۲ به نقل از فرهنگ تاریخی، ۲۲ - حدود العالم، ص ۸۸

۲۲ - دیوان، بیت ۲۸ ۲۴ - پیشاهنگان، ص ۱۳۸ ۲۵ - بیت ۲۴۹

۲۶ - تاریخ بیهقی، ص ۶۶ ۲۷ - حدود العالم، ص ۱۶۸ ۲۸ - ترجمه تفسیر طبری

ج ۳، ص ۵۶۲ ۲۹ - ترجمه تفسیر طبری ج ۱۴، ص ۱۰۲۰ ۳۰ - تصحیح فردوسی،

ص ۱۰۴ ۳۱ - کتابه از امر محال است، ۳۲ - دیوان، بیت ۲۲۰۵ ۳۳ - اشعار

پراکنده، ص ۲۹

۱۴ - تفسیر طبری، ص ۱۲۸ ۱۵ - دیوان رودکی، چاپ مسکو، ص ۲۱۰

۱۶ - تاریخ بلخی، ص ۱۱۷۲ به نقل از فرهنگ تاریخی،

۱۷ - تاریخ بلخی، ص ۲۵۷، به نقل از فرهنگ تاریخی

۱۸ - فرهنگ تاریخی، ذیل «باز»

۱۹ - دیوان عنصری، به تصحیح خلیل و هم، بیت ۲۳۹ ۲۰ - پیشاهنگان، ص ۱۲

● به معنای «به»: بر هر که بنگری به همین درد مبتلاست.

● به معنای «برای»:

جهانا همانا فونسی و بازی

که بر کس نیایی و بنا کس نازی

مصمبی<sup>۲۱</sup>

● اگر بر سر فعل درآید. اگر چه نقش قیدی می‌پذیرد. اما

آنها «پیشوند» نامیده‌اند.

برآمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رای عاشقان گردان، چو طبع بیدلان شیدا

فرخی<sup>۲۵</sup>

۱۰ - تا - در معنای انتهای مکانی: از تهران تا ساوه زاهی

نیست، از این ستون تا آن ستون فرج است.

به گام پین بر دود گوی برانی

به تقریبش از باختر تا به خاور

عنصری<sup>۲۶</sup>

تا گوشاله گاو شود، دل صاحبش آب شود.

۱۲ - چون: در معنای «مثل» و «مانند»:

چون حجابی لبنان خورشید را بینی ز ناز

که برون آید ز میغ و گه به میغ اندر شود

عنصری<sup>۲۷</sup>

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی

خوش باش زان که نبود این هر دورا زوالی

حافظ<sup>۲۸</sup>

«شعر و غزل بسیار یادگیر، چون قراقی و وصالی و توییح و

ملاحت و عتاب و رد و منع و قبول و جفا و وفا و حسب حالهای وقتی و

فصلی، چون: سرودهای بهاری و خزان و زمستانی...»<sup>۲۹</sup> چون در

جمله‌های فعلیه، سازنده قید تشبیه است:

او چون اسب می‌دود: و در جمله‌های اسنادی - به تنهایی -

نقش قید تشبیه دارد و مستدالیه را مقید می‌سازد: او چون شیر است.

۱۳ - چو: در معنای «مثل» و «مانند»:

«روزی از روزهای آن جهان جو هزار سال این جهان است»<sup>۳۰</sup>

زبان کشیده چو نیسی به سرزنش سوسن

دهان گشاده شقایق چو مردم ایباغ<sup>۳۱</sup>

یکی چو بادیه‌پرستان، صراحی اندر دست

یکی چو ساقی‌ستان به کف گرفته ایباغ<sup>۳۲</sup>

حافظ<sup>۳۳</sup>

۱۴ - چنان (مخفف «چون آن») مانند «چون» و «چو» عمل

می‌کند:

«مباشید چنان کسها کی گفتند...» تفسیر ششمی<sup>۳۴</sup>

توضیح: «چُن» در «چنو» حرف اضافه است: «عزت سر

خدای راست تعالی و عزت ارزمنندی باشد که کس سرو بر نیاید و

بی‌همتایی باشد که چنوی نیابد» تفسیر قرآن مجید<sup>۳۵</sup>

۱۵ - را: موارد استعمال آن در فارسی تاریخی و معاصر:

۱۵/۱ - بعد از اسم می‌آید و آن را متمم (= مفعول) فعل متعدی

(= گذرا)<sup>۳۶</sup> جمله می‌کند. این نوع متمم را - اصطلاحاً - مفعول

می‌گویند: رضا کتابها را خرید. «ما بفرستادیم قرآن را در شب قدر»

قرآن موزه پارس.<sup>۳۸</sup>

۱۵/۲ - «را» به جای حرف اضافه کسره «ب» استعمال شده،

«فرخی قصه به دهقان برداشت که مرا خرج بیشتر نده است» چهار

مقاله<sup>۳۹</sup>

«بعلیخا گفت اکنون یقین دانید که ما این دین در این قوم نتوانیم

داشت، ما را نباید گریخت»<sup>۴۰</sup> یعنی: «گریختن ما لازم است» «ما را بدر

پیر است و ضعیف» قصص الانبیا<sup>۴۱</sup>. مادر را دل می‌سوزد و دایه را

دامن. در مثال اول: «مرا خرج» یعنی: خرج من. و در مثال دوم: «ما را

بدر» یعنی پدر ما...

۱۵/۳ - در معنی «به»: «شنیده بودم از بنی اسرائیل که ترا

گفتند» تفسیری بر عشر<sup>۴۲</sup>

«ما را گوید که نه معبود شماست» تفسیری بر عشر<sup>۴۳</sup> گفت

موسی علیه السلام مر جادوان را» تفسیری بر عشر<sup>۴۴</sup>

۱۵/۴ - در معنی «برای» که افاده اختصاص و مالکیت می‌کند:

«ممت خدای را عزوجل» (= نعمت بخشی مخصوص خداوند است)

۱۵/۵ - در معنی «از»: «خدای را نپرسند از هر چه کند به

راستای بندگان» تفسیری بر عشه<sup>۴۵</sup>

خداوند راست که بنده را پرسد که...» تفسیری بر عشر<sup>۴۶</sup>

توضیح: در تعریف حرف اضافه (= حرف نسبت) گفتیم که

اسم یا جانشین آن را به فعل، اسم یا صفت - برای تمییز معنی - نسبت

گذراه ظاهر اولین بار توسط آقای دکتر محمد خزائلی و سید ضیاءالدین میر میرانی به کار

رفته است. رک: دستور زبان فارسی، تألیف مشارالیهما، ص ۱۶۵، ج ۱، ص ۱۳۵۱ از

انتشارات جاویدان ۲۸ - ص ۲۲۲ ۲۹ - ص ۵۸ \* کشف الاسرار ج ۵، ص

۶۲۸ ص ۱۵۶ ۵۰ - ص ۱۵۶ ۵۱ - صص ۱۲۹، ۱۳۶ و ۱۶۹ ۵۲ - صص ۱۶۴

۲۲ - انعام پراکنده، ص ۲۸ ۲۵ - دیوان، بیت ۱ ۲۶ - دیوان، بیت ۲۵۹

۳۷ - دیوان، بیت ۲۱۹ ۳۸ - غزل ۴۶۲ ۳۹ - قاپوسان، ص ۱۹۵ ۴۰ - تفسیر

قرآن مجید ج ۱، ص ۱۶۲ ۴۱ - سخن چین ۴۲ - پیاله شراب ۴۳ - غزل ۲۹۵

۴۴ - ص ۲۱۲ ۴۵ - مخفف «چون» است ۴۶ - ج ۱، ص ۶۱ ۴۷ - اصطلاح



می‌دهد. چون «را» از این قاعده مستثنی نیست و مذخول خود را به فعل نسبت می‌دهد، یقیناً جزء حروف اضافه است. استعمال متداول آن در زبان تاریخی عبارتند از:

۱۵/۶ - در معنی «با»: «من امروز شما را مخالفت<sup>۵۴</sup>»

۱۵/۷ - در معنی «در»

سر هفته را زو خرد دور شد  
ز دیوانگی ماتمنش سوز شد  
۱۵/۸ - بعد از مضاف‌الیه برای تأکید آن (= مضاف‌الیه به دلیل حرف اضافه کسره که قبل از آن آمده، متمم مضاف است):

طبع ترا نا هوس نحو کرد  
صورت صبر از دل ما محو کرد  
گلستان فروغی ص ۱۳۶

(طبع ترا تا = نا طبع نو)

۱۵/۹ - همراه مستدالیه: «اگر حسودان به غرض گویند شترست و گرفتار آیم، که را غم تخلیص من دارد نا تفتیش حال من کند؟»

گلستان فروغی ص ۳۲

۱۵/۱۰ - در جمله می‌آید تا «است» را به «دارد» تبدیل کند:

هر که را جاه و دولت است، بدان  
خاطری خسته در نخواهد یافت  
خبرش ده که هیچ دولت و جاه  
به سرای دگر نخواهد یافت  
گلستان فروغی ص ۱۹۶

(هر که جاه و دولت دارد)

۱۵/۱۱ - بعد از متمم برای تأکید:

رسم، ناخفتن به روزست و من از بهر ترا  
بی‌وسن باشم همه شب، روز باشم با وسن  
منوچهری ج ۱۵ ص ۷۲

من نیز اگر چه ناشکیم  
روزی دو برای مصلحت را  
بنشینم و صبر پیش گیرم  
دبالة کار خویش گیرم  
سعدی (ترجمه بند)

بسیاری از فرهنگ‌نویسان و اصحاب دستور، استعمال «را» را در این گونه موارد «زائد» تصور کرده‌اند. علت این تصور، ناشی از آن بوده است که آن را از مقوله حرف اضافه - که وابسته‌ساز است - به حساب نمی‌آورده‌اند.

۱۵/۱۲ - تغییر محل «را»ی مفعولی ممکن است آن را با «را»ی تأکید بعد از متمم مُشبه کند:

محرم راز دل شیدای خود  
کس نمی‌بینم زخاص و عام را  
حافظ غزل ۸  
«را» در مصرع دوم متعلق است به «کس» و نه «خاص و عام» که متمم‌اند.

۱۵/۱۳ - در معنی «بر»:

آب بسریز آتش بیداد را  
زیرتر از خاک نشان بباد را<sup>۵۶</sup>  
۱۶ - (= کسره) کسره اول مضاف‌الیه، چون مضاف‌الیه را متمم مضاف می‌کند، از حروف اضافه است. جلد کتاب، سرزمین ایران.

۱۷ - ی - کلمات مختوم به مصوت‌های «آ»، «او» و «ه» به جای کسره (= -) «ی» می‌گیرند: آهوی بیابان، نامه علی، دانای یونان.  
۱۸ - زی - معادل «به» و «به سوی»: «چون خیر احمد... زی سیمجو رسید»<sup>۵۷</sup>

که نگاه نظر زی یکی بنده کرد  
پریچهره بر زیر لب، خنده کرد<sup>۵۸</sup>  
۱۹ - جز - (متمم قیدی می‌سازد) همه جز احمد آمدند.  
۲۰ - إلا (متمم قیدی می‌سازد) همه آمدند إلا علی  
۲۱ - مگر (متمم قیدی می‌سازد) - همه مردم رهسپار کوه و دشت شدند، مگر پیران از پای افتاده.

از آفرین نو بیرون اگر سخن طلبند  
صفت نیابند اندر جهان مگر نفرین<sup>۵۹</sup>  
۲۲ - الی (متمم قیدی می‌سازد): (به معنی «تا») برای انتهای زمانی و مکانی: از اول رمضان المبارک الی هفتم شوال المکرم، در راه بودیم، از نهران الی اصفهان، هفت ساعت راه است.  
۲۳ - برای (دایم‌الاضافه): کتابها را برای او خریدم، «نیکو

ص ۳۸ - ۵۷ - تاریخ سیستان، به نقل از لغت‌نامه - ۵۸ - بوستان بیت ۲۰۶۶  
۵۹ - عنصری، بیت ۳۷۵

۱۶۵ و ۵۲ - پرویز نائل، خاطری آن را حرف «شاه» نامید، و در تریف آن نوشته است:  
«حرف «شاه» به کلماتی می‌گویم که برای تعیین مقام کلمه «ساختمان جمله» به کار  
موردند و ک: دستور زبان فارسی چاپ ۱۵ ص ۷۸ - ۵۲ - تفسیری بر عثری،  
ص ۸۵ - ۵۵ - شاهنامه، به نقل از «اضافه» ص ۲ - ۵۶ - نظامی، مخزن الاسرار.

نماید که کسی از زاهدان آنچه برای تقدیم خیرات و اذکار حسنات طلبند، باز گیرد.»<sup>۶۱</sup>

۲۴ - سواي<sup>۶۱</sup> (دایم الاضافه): (متمم قیدی می سازد): همه مهمانان سواي رضا آمدند.

۲۵ - که (در معنای «از»): «یکی دوستی را که زمانها ندیده بود، گفت: کجایی که مشتاقی بوده‌ام، گفت: مشتاقی به کی ملولی»<sup>۶۲</sup>

زن خوش‌منش دل نشان‌نر که خوب  
که آبرگاری بیوشد عیوب<sup>۶۳</sup>

توضیح: «که» هرگاه بعد از صفت تفضیلی بیاید، در معنای «از» و حرف اضافه است.

۲۶ - وا - (در معنای «با» و «به»): «گویند ما و اشعاییم»<sup>۶۴</sup>  
«بنده من پشت و امان داد و کار من و امان گذاشت»<sup>۶۵</sup>

۲۷ - و، (در معنای «در»):  
عمر برف است و آفتاب تموز  
اندکی ماند و خواجه غره تموز<sup>۶۶</sup>

۲۸ - و، (در معنای «برای»):  
زاهد و عجب و نماز و من و منی و نیاز  
تا ترا خود زمین با که عنایت باشد<sup>۶۷</sup>

۲۹ - و، (در معنای «به»):  
بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند  
که به بالای چمان از بس و بیخم بر کند<sup>۶۸</sup>

۳۰ - و، (در معنای «با»):  
سینه تنگ من و بارغم او هیبات  
مرد این بار گران نیست دل مسکینم<sup>۶۹</sup>

۳۱ - فا، (در معنای «به» و «از»):  
«اگر فاشما رسد فتحی و غنیمتی و نعمتی»  
«خواهش کن از بهر ما، فاشخداي خویش»<sup>۷۰</sup>

۳۲ - حرف اضافه مرکب یا گروهی  
حرف اضافه مرکب کلمه‌ای است که قابل تجزیه باشد.  
ساختمان آن معمولاً چنین است:

۱. حرف اضافه + اسم + حرف اضافه: از باب، از راه،

۲. حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۳. حرف اضافه + حرف اضافه + اسم + حرف اضافه: از باب، از راه،

۴. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۵. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + اسم + حرف اضافه: از باب، از راه،

۶. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۷. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۸. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۹. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۱۰. حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه + حرف اضافه: از برای، چنانچون.

۳. حرف اضافه + حرف ربط: بجز که.

۴. اسم + حرف اضافه: نسبت به.

۵. صفت + حرف اضافه: نزدیک، محض.

تشخیص حروف اضافه مرکب: معمولاً نباید بتوان در جمله

به جای حرف اضافه مرکب معادل آن را از حروف اضافه ساده یا

مرکب، گذاشت: این ضرب العنل را از باب (= برای) مثال گفتم. همه مردم به استثنای (= بجز) او، آمدند.

همه مهمانان سواي (= جز) رضا آمدند.

حروف اضافه مرکب عبارتند از:

۱. از باب (= برای): این کتاب را از باب تمویق به او دادم.

۲. از برای (= برای): این کتاب را از برای شما خریدم. «پرویز خالی خویش، بندوی را بگشته بود با چندان رنجها و محتها که او از برای پرویز کشیده بود»<sup>۷۱</sup>

۳. از بهر (= برای):  
همه تلخی از بهر بیهی بود  
میادا که با از خویشی بود<sup>۷۲</sup>

«ازو درخواست که خوردنی از پوشیدنی جدا کند و از بهر ماکولی و ملیوسی جایی مخصوص گرداند»<sup>۷۳</sup>

۴. از پی (= برای):  
شکر گوی از پی زیادت را  
عالم النیب والشهات را  
مرا آرزو از پی خوش نیست  
کس از کهتران تو درویش نیست<sup>۷۴</sup>

زبان جهان از پی سود خویش  
بیجوید و دین اندر آرنید پیش<sup>۷۵</sup>

۵. از جهت (= برای): «ملک گفت: اگر آن از جهت تو پرسبیل ابتدا زفنی، تحریر نیکو نمودی»<sup>۷۶</sup> گاه «را» به جای «از» استعمال شده و

بین متمم و متمم فاصله افتاده است: «جهت تخفیف را سرش به صحرا داد تا به اختیار خویش دمی برآورد و بیاساید»<sup>۷۷</sup> (جهت تخفیف را = از جهت تخفیف)

خرقه زهد و جام می، گرچه نه درخور همت  
این همه نقش می‌زنم از جهت رضای تو<sup>۷۸</sup>

«دعای زکریا در پنهانی از جهت آن بود که مردمانش سلامت

میرنگ تبارخی، ۷۲ - فردوسی، شاهنامه و دستور، ص ۲۲۸ - ۷۳ - مرزبان‌نامه، ص ۱۲۸. نیزرک: تفسیری بر عثری: ص ۶، ۶۳ و ۲۲۵ - ۷۴ - حقیقه سنایی، به نقل از مرزبان‌نامه، ص ۶۷ - ۷۵ - فردوسی، به نقل از شاهنامه و دستور، ص ۲۳۸. نیزرک: حروف اضافه، ص ۲۹، ۷۶ - کلیله، ص ۲۹۱ - ۷۷ - مرزبان‌نامه، ص ۵

۷۸ - حافظ، غزل ۲۱۱ - ۷۹ - تفسیری بر عثری، ص ۲۹ - ۸۰ - مرزبان

۶۰ - کلیله، ص ۲۵۰ - ۶۱ - مأثور از: سواد عربی به معنی «مکره و عجز»

۶۲ - گلستان شکر، ص ۱۲۲ - ۶۳ - بوستان یوسفی، بیت ۳۱۲۲ - ۶۴ - ترجمه و تصحیح قرآن، ص ۲ - ۶۵ - کشف الاسرار ج ۱، ص ۲ - ۶۶ - گلستان شکر، ص ۶ - ۶۷ - حافظ، غزل ۱۵۸ - ۶۸ - حافظ، غزل ۱۸۱ - ۶۹ - حافظ، غزل ۳۵۵

۷۰ - تفسیر ششمی، ص ۸۵ و ۱۰ - ۷۱ - تاریخ بلخی، ص ۱۱۵۲. به نقل از:

کنند که پیرانه سر، فرزند می‌خواهد»<sup>۶۹</sup>

۶. از روی (= با، به جهت، از جهت): احمد این سخن را از روی نادانی گفت، محمود از روی نخوت جواب سلام شما را نداد. «به نزدیک یکی از آن یاران شد و از روی امتحان گفت...»<sup>۷۰</sup>

۷. از جانب (= از): باد از جانب شمال می‌وزد.

۸. از خلال (= از): موضوع را از خلال سخنان ایشان فهمیدم.

۹. از دست (= از): از دست شما کاری بر نمی‌آید. «اکنون باری هم از دست غنیمت خبیر مر شما را بداد بنقد، نه بنسیه»<sup>۷۱</sup>

۱۰. از سر (= به، از): از سر دانش و کسفات خویش

حاکمش کرد بر ولایت خویش»<sup>۷۲</sup>

«این همه را نه از سر جاهلی آفریده‌ایم، زیرا که کار جاهلان بیازی باشد»<sup>۷۳</sup>

۱۱. از فرط (= از): او از فرط گرسنگی بیهوش شد. «سار را دید که از فرط سرما نافته بود و بر هم پیچیده»<sup>۷۴</sup>

۱۲. از قبیل (= چون): کسانی از قبیل پروین اعتصامی، به زبان اعتبار داده‌اند.

۱۳. از نظر (= در): این کار از نظر قانون درست نیست.

۱۴. از راه (= به): جهان گرچه از راه دیدن پرست

ز کردار دیوست و سر ازدهاست»<sup>۷۵</sup>

«با او از راه استنثارت گفت که در اجازت ما این معانی را که

برادرم همت و نهمت بر آن مقصود گردانیده است، چه می‌بینی»<sup>۷۶</sup>

۱۵. به جای (= به): ای گل فروش، گل چه فروشی به جای سیم؟

وز گل عزیزتر چه ستانی به سیم گل؟»<sup>۷۷</sup>

۱۶. به جهت (= برای): «مردی شتریان، شتری بارکش داشت،

روزی به چشم رحمت به اشتر ملاحظتی واجب دید، جهت تخفیف را

سرس به صحرا داد تا به اختیار خویش دمی بر آرد»<sup>۷۸</sup> (جهت تخفیف را

= به جهت تخفیف) «رباطی فرمود ساختن به جهت غربان»<sup>۷۹</sup> «آن مال

به جهت این مهم در اوّل سال از بیت‌المال مفروز کرده بودند و رانیه نام نهاد»<sup>۸۰</sup>

۱۷. بدون (= بی): «نمی‌خوانند و نمی‌پرستند بدون خدای مگر

بنانی ماده: «لات، عزی و مناه»<sup>۸۱</sup>، بلکه کافران بدون خدای عزوجل مرتان را بخدایی گرفتند»<sup>۸۲</sup> در فارسی امروز هم استعمال می‌شود: ما بدون شما به سفر نخواهیم رفت.

۱۸. بسان (= چون): زتاب آتش سودای عشق

بسان دیگ دابم می‌زنم جوش»<sup>۸۳</sup>

بخار نیره و از ابر، دشت میانرنگ

یکی بسان غبار و دگر بسان غدیر»<sup>۸۴</sup>

۱۹. برسان (= چون): «ابلیس لعنة الله آمد به نزدیک وی برسان

پیری»<sup>۸۵</sup> یکی برسان عطاران تیب

یکی برسان نقاشان فرخار»<sup>۸۶</sup>

۲۰. به سر (= به): «چون از این فارغ شوم، آنگاه به سر آن باز

شوم». چون این حال شنیدند، فارغ دل گشتند که بدانستند که او نیز

به سر آن باز نخواهد شد» «چون از این فارغ شوم، ابک به سر تاریخ

باز شوم»<sup>۸۷</sup> ۲۱. به سوی (= به): «برای» «ایشان را با ما گسیل کن به

سوی بیت‌المقدس»<sup>۸۸</sup> «و فرو فرستادیم به سوی شما آن وقت که اندر نیه بودید ترویج

و نرنگین» «کاروان از آن ما به سوی (= به سوی) شام برفته است»<sup>۸۹</sup>

زبان من به مثل ابرو شعر من سطرست

چو رفت باز نگرود به سوی ابر، سطر»<sup>۹۰</sup>

۲۲. به غیر، به غیر از (= جز): بر آتش رخ سوزان او به جای سپند

به غیر خال سیاهش که دید به دانه»<sup>۹۱</sup>

در فارسی امروز هم استعمال می‌شود: به غیر علی همه آمدند.

به غیر از رضا همه رفتند. گاه حرف «به» حذف می‌شود: غیر از علی

همه آمدند. ۲۳. به کردار (= چون): به کردار زنی زنگی که هرنب

بزیاید کودکی بلفاری آن زن»<sup>۹۲</sup>

به کردار آتش دلاور سوار

برانگیخت رخس از پس نامدار»<sup>۹۳</sup>

بعد الشدة، ص ۱۱۷۹ - ۹۱ - تفسیر نفیسی، ص ۱۲۸ - ۹۲ - تفسیری بر عسری، ص ۱۶۶ - ۹۳ - حافظ، غزل شماره ۲۸۲ - ۹۴ - تفسیری بر عسری، ص ۱۶۲ - ۹۵ - تفسیری، بیت ۱۵۷۴ - ۹۶ - تاریخ بیهقی صفح ۴۱، ۴۲ - ۹۷ - تفسیری بر عسری، صفح ۱۱۵، ۱۲۱ - ۹۸ - تفسیر نفیسی، ص ۲۰۷ - ۹۹ - تفسیری، بیت ۴۵۸ - ۱۰۰ - حافظ، غزل ۲۲۷ - ۱۰۱ - تفسیر نفیسی، ص ۹۰۷ - ۱۰۲ - شاهنامه ج ۲، ص ۸۴۵

نامه، ص ۱۱۲ - ۸۱ - تفسیر کبیرج ج ۲، ص ۲۲۵ - ۸۲ - هفت پیکر نظامی، ص ۸۱ - به نقل از: حرف اضافه، ص ۲۹ - ۸۳ - تفسیری بر عسری، ص ۱۶۲ - ۸۴ - مرزبان نامه، ص ۷ - ۸۵ - ناصر خسرو، قصیده ۲۰۳ - ۸۶ - مرزبان نامه، ص ۲۵ - ۸۷ - کسای مروزی، ص ۳۲ - ۸۸ - مرزبان نامه، ص ۳۷۹ - ۸۹ - تاریخ بغاریا، ص ۱۲، به نقل از: حروف اضافه، ص ۲۱ - ۹۰ - ترجمه فرج



به کردهار شیران برآویختند

۲۳. زهر = از بهر (= برای):  
زهر تو دولت، نه تو بهر دولت زهر سر افسر، نه سر بهر افسر  
۲۴. به نزدیک (= به. پیش): «چون وقتی که خداوند تعالی فرشته را به نزدیک این بنده فرستاد، از این حاجبان دستوری خواهد تا به نزدیک ری اندر آید»  
۲۵. چنانچون (= چون):

دم عقرب بتایید از سرکوه  
چنانچون چشم شاهین از نشیمن<sup>۱۰۵</sup>  
فرو بارید بارانی زگردون  
چنانچون برگ گل بارید به گلشن  
۲۶. با وجود (= با): با وجود گرفتاریهای زیاد به دیدار اورفتم.  
۲۷. بر اثر (= با): بر اثر بارندگیهای زیاد، سیل جاری شد.  
۲۸. بر (= به. پیش): هم رقه دوختن به و الزام گنج صبر  
کز بهر جامه رقه بر خواجگان نیت<sup>۱۰۶</sup>  
حوروات نخوانم که ترا عار بود  
حورا بر تو نگار، دیوار بود<sup>۱۰۷</sup>  
آمد بر من، که؟ یار، کی؟ وقت سحر  
ترسنده ز که؟ ز خصم، خصمش که؟ پدر<sup>۱۰۸</sup>

۲۹. بهر (= به. برای. از برای):  
آلوده ای تو حافظ، فیضی ز شاه درخواه  
کان عنصر ساحت بهر طهارت آمد<sup>۱۰۸</sup>  
ز بهر تو دولت، نه تو بهر دولت  
ز بهر سر افسر، نه سر بهر افسر<sup>۱۰۹</sup>  
۳۰. پی (= برای):  
ما بدین در نه پی حشت و جناه آمده ایم  
از بد حادثه این جا به پناه آمده ایم<sup>۱۱۰</sup>  
۳۱. پی (= به): «امیر خان را به چرب زبانی راضی کرد و خود پی بنجره حرم رفت»  
۳۲. پیش (= نزد. به):  
اگر چه عرض هنر پیش یار پی ادبسی است  
زبان خموش و لیکن دهان پر از عربی است<sup>۱۱۱</sup>  
هر کجا یایی ازین تازه بپفندی خودروی  
همه را دسته کن و بسته کن و پیش من آر<sup>۱۱۲</sup>

۳۳. زهر = از بهر (= برای):

۳۴. دون (= جز. غیر. سواي): «و کارهای دیگر دارند که دون ایشان را نیست»<sup>۱۱۳</sup>، «و غایده این ریگ نیز دون آن است که به جایی که از آن اندک بدارند نبات بهتر روید»<sup>۱۱۴</sup>، «پس خرد که در کارها نگرده همه چیزی در خویشن ظاهر بند و دون خود چیزی نبیند»<sup>۱۱۵</sup>  
۳۵. سوی (= به): «و سوی خدا باز گردیده شود کارها»<sup>۱۱۵</sup>، «بدان که شوهر ترا تبیل طبع سوی جوانی دیگر از خود تازه تر مستهم می دارد و این خیال پیش خاطر نهاده است که نودل ازو بر گرفته ای»<sup>۱۱۶</sup>

۳۶. غیر (= جز):  
مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست  
دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست<sup>۱۱۷</sup>  
«دختر گفت: پادشاه کسی بود که بر خود و غیر خود فرمان دهد»<sup>۱۱۸</sup>  
۳۷. غیر از (= غیر)  
۳۸. مانند (= چون):

یار بدان مباشی که مانند بخت نیک  
یار تو بیاد هر که بود نیکخواه تو<sup>۱۱۹</sup>  
۳۹. مانند (= چون): «بیا فریدیم ما سر ایشان را دریا دریا...  
مانند کشتی نوح»<sup>۱۲۰</sup>، «و نکلفی فرمود امیر محمود عروسی را که مانند آن کس یاد نداشت»<sup>۱۲۱</sup>

یکی مانند زهره است رویش  
یکی مانند هاروت نکونسار<sup>۱۲۲</sup>  
۴۰. از بهر (= برای): «و خدای آن است که مسخر بکرد از بهر شما را چهار پابان تا فرستند فر آن و از آن شیر ایشان می خورید»<sup>۱۲۳</sup>  
یارم سبند اگر چه بر آتش همی فکند  
از بهر چشم نا نرسد سرو را گزند<sup>۱۲۴</sup>  
«و اما رود صنایع آنست که رود کدهای او بکنده اند و آب بیاورده اند از بهر آباداتی شهری را»<sup>۱۲۵</sup>  
۴۱. از پی (= برای)  
زبان کسان از پی سود خویش  
بجویند و دین اندر آرند پیش<sup>۱۲۶</sup>

۱۱۳ - راحة الصدور، به نقل از لغت نامه ۱۱۴ - کشف المحجوب سیستانی، به نقل از حرف اضافه، ص ۳۶ ۱۱۵ - بخشی از تفسیری کهن، ص ۱۵۳  
۱۱۶ - مرزبان نامه، ج ۱ ص ۳۷۹ ۱۱۷ - حافظ، غزل ۷۰ ۱۱۸ - مرزبان نامه، ص ۱۲۶ ۱۱۹ - حافظ انجوی ابن بیت در حافظ قزوینی - غنی و خانلری نیست ۱۲۰ - تفسیر کبیر ج ۱ ص ۶۲۲ ۱۲۱ - تاریخ بیهقی، ص ۲۲۲

۱۰۳ - شافعی ج ۱ ص ۱۶۷ ۱۰۴ - تفسیری - سرعتر، ص ۹۰  
۱۰۵ - منوچهری بیت های ۲۷۲۲ و ۲۷۲۱ ۱۰۶ - گلستان، ص ۸۹، به نقل از حرف اضافه، ص ۲۴ ۱۰۷ - عنصری، بیت های ۲۷۲۲ و ۲۷۲۱ ۱۰۸ - حافظ، غزل ۱۷۱  
۱۰۹ - عنصری، بیت ۲۷۷ ۱۱۰ - حافظ، غزل ۳۶۶ \* عالم آرای عباسی، به نقل از فرهنگ معین ۱۱۱ - حافظ، غزل ۶۴ ۱۱۲ - منوچهری، بیت ۲۳۹۶

سرا آرزو از پس خویش نیست  
 کس از کهتران تو درویش نیست<sup>۱۳۷</sup>

۴۲. بجز: همه بجز احمد آمدند (سازنده منعم قیدی)

۴۳. جهت (= برای): این خیر را جهت آگاهی شما عرض کردم

۴۴. مثل (= چون): «صورتی که مثل آن بر نخفته مخیله نفس  
 نتوان کرد»<sup>۱۳۸</sup>

فکر و اندیشه است مثل نردبان  
 وحی مشکوف است ابر آسمان<sup>۱۳۹</sup>

۴۵. نزد (= پیش): «او را می‌برستیم تا آنگاه که موسی علیه  
 السلام نزد ما باز آید»<sup>۱۴۰</sup>

«دختر فرمان را منقاد شد و به نزد پادشاه رفت»<sup>۱۴۱</sup>

۴۶. زودبکی (= به):

از خبون دل نوشتم نزدیک دوست نامه  
 ای رأیت دهرأ من هجرک القباہ<sup>۱۴۲</sup>

«اگر نه آنستی که خواهم خود را نزدیک خلق خویش معذور  
 گردانم...»<sup>۱۴۳</sup>

۴۷. محض (= برای): «نیک می‌دانست که آنچه او می‌گوید  
 محض راستی و عین صدق است»<sup>۱۴۴</sup>

توضیح: «چنان» و «سواي» جزء حروف اضافه مرکب‌اند که اشتباهاً در  
 ردیف حروف اضافه ساده ذکر شده‌اند.

### جای حرف اضافه

حرف اضافه به سه طریق، مُنَّم، یا «وابسته» می‌سازد:

- متحصراً پس از اسم می‌آید: «ما بفرستادیم قرآن را در شب  
 قدر»<sup>۱۴۵</sup> «را» بعد از «قرآن» آمده و آن را «منَّم» بفرستادیم، کرده  
 است. این گونه منَّم را «مفعول» گفته‌اند. مفعول را می‌همیشه منَّم فعل  
 متعدی جمله است.
- در نظم و نثر کهن - گاه - هم پیش و هم پس از اسم،  
 استعمال شده:

بِه دریا در، منافع بی‌شمار است  
 اگر خواهی سلامت، بر کنار است<sup>۱۴۶</sup>

\*

نگر که باد پسرویر، چگونه مستولی است

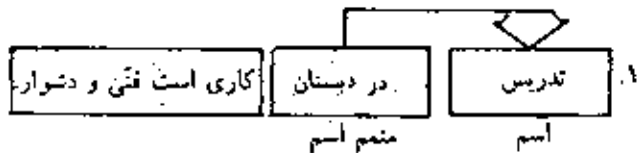
که گاه دایره سازد ازو و گاه پرگار<sup>۱۳۷</sup>  
 «یکی را پیش کردند تا قدری گوشت که شیر از برای چانت  
 خویش را بنهاده بود بدزدیدند»<sup>۱۳۸</sup> «و بنده این نه از بهر خود را  
 می‌گوید که پیداست که بنده را مدت چند مانده است»<sup>۱۳۹</sup> «از قضا را  
 امیر آن شهر را وفات رسیده بوده»<sup>۱۴۰</sup> «از زیر این شکاف بره یکی پاره  
 گوشت است از وی جدا»<sup>۱۴۱</sup> «پای برهنه کن از بهر تواضع را»<sup>۱۴۲</sup> «و  
 نیز گفته‌اند سورتش نام کرده‌اند از بهر شرف و بزرگی را»<sup>۱۴۳</sup>.

۳. پیش از اسم می‌آید: «در اخبار است که نوح در کشتی رفت،  
 از چهار پسروی سه پس با وی در کشتی رفت، سام و حام و یافث. اما  
 کنعان که بزرگترین و نیکوروی‌ترین ایشان بود، کافر بود، اسلام نیاورد  
 و در کشتی نیامد»<sup>۱۴۴</sup>

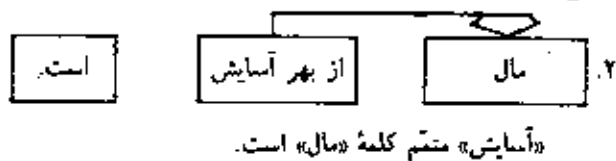
### انواع منَّم

چون حرف اضافه بر سر اسم - یا جانشین آن - می‌آید تا  
 معنی اسم، صفت، و فعل را «تمام» کند؛ آن را «منَّم» می‌گویند. انواع  
 منَّمها عبارتند از:

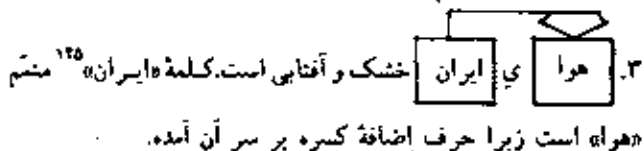
الف. منَّم اسم: اسمی که حرف اضافه بر سر آن بیاید تا معنای  
 مفهوم اسم دیگری را تمام کند، «منَّم اسم» نامیده می‌شود:



«دبستان» به کمک «در» کلمه «تدریس» را از کلیت و عام بودن  
 خارج کرده، محدود و مشخص ساخته است.



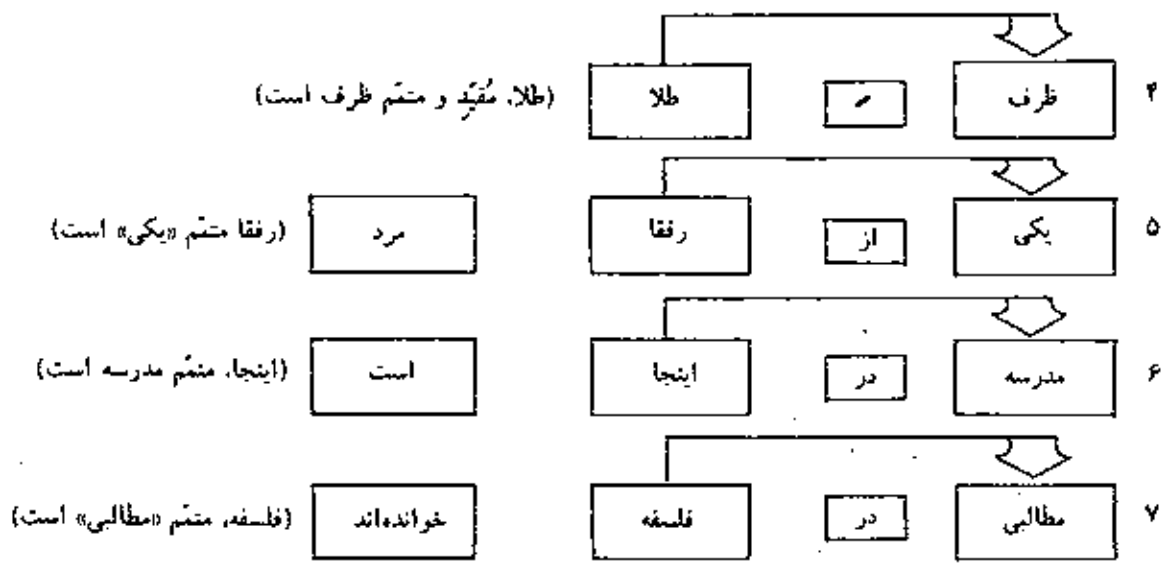
«آسایش» منَّم کلمه «مال» است.



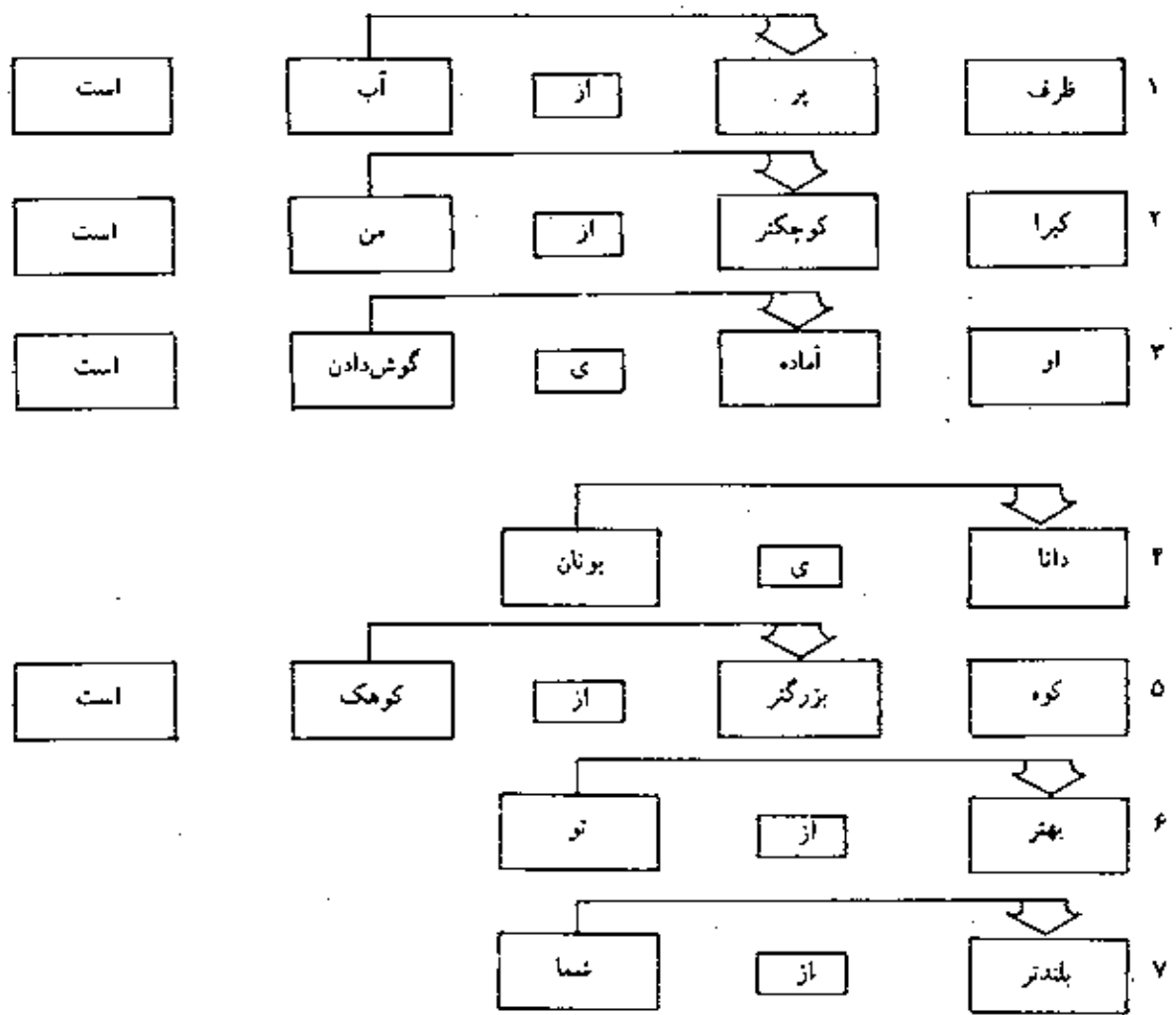
«هوای ایران» منَّم کلمه «ایران» است.

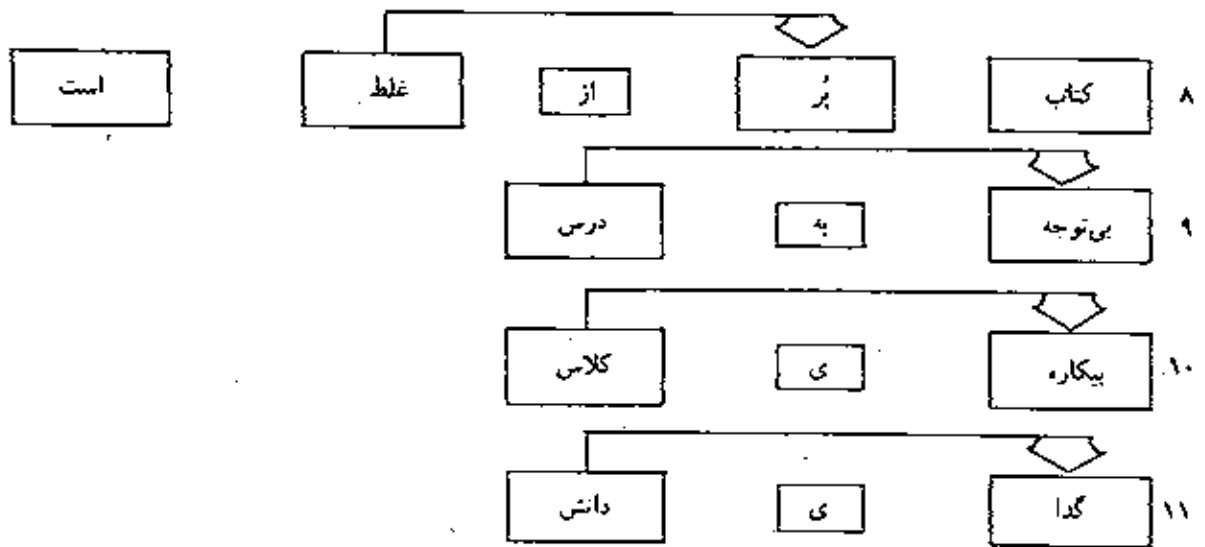
۱۳۳ - تفسیری بر عشری، ص ۶۳ - ۱۲۲ - مرزبان نامه، ص ۲۰۸ - ۱۳۵ - قرآن  
 موزا پارس، ص ۲۳۴ - ۱۳۶ - گلستان مشکور، ص ۲۴ - ۱۳۷ - عصری، بیت ۱۰۲۹  
 ۱۳۸ - کلبه‌دست، ص ۳۱۶ - ۱۳۹ - تاریخ بیهنی، ص ۶۶ - ۱۴۰ - کلبه‌دسته، ص ۴۹۳،  
 برای مواردی که «هوا» برای تأکید بعد از منَّم آمده، رک: صص ۱۱، ۳۶، ۱۱۱، ۱۲۳، و ۲۲۷ ترجمه  
 قرآن موزا پارس ۱۲۱ - هدایای التعلیمین، ص ۸۱ - ۱۲۲ - تفسیر کبیرج، ج ۱، ص ۲۸ - ۱۲۲ -  
 تفسیر کبیرج، ص ۲۳ - ۱۲۲ - تفسیر قرآن، ص ۱۴۱ - ۱۴۵ - رک: اضافه‌تعلیمین، ص ۲۳۳

۱۲۲ - عصری، بیت ۱۵۷۶ - ۱۲۳ - قرآن موزا پارس، ص ۲۳۷ - ۱۲۴ - حنظله  
 بادقیسی، پیشاهنگان، ص ۳ - ۱۲۵ - حدود العالم، ص ۳۸ - ۱۲۶ - شاهنامه، به  
 نقل از حرف اضافه، ص ۳۹ - ۱۲۷ - شاهنامه، به نقل از شاهنامه و دستور، ص ۲۴۸  
 ۱۲۸ - مرزبان نامه، ص ۱۲۳ - ۱۲۹ - مثنوی دفتر ۵، بیت ۴۲۹۲ - ۱۳۰ - تفسیری  
 بر عشری، ص ۱۴۶ - ۱۳۱ - مرزبان نامه، ص ۲۰ - ۱۳۲ - حافظ، غزل ۲۲۶

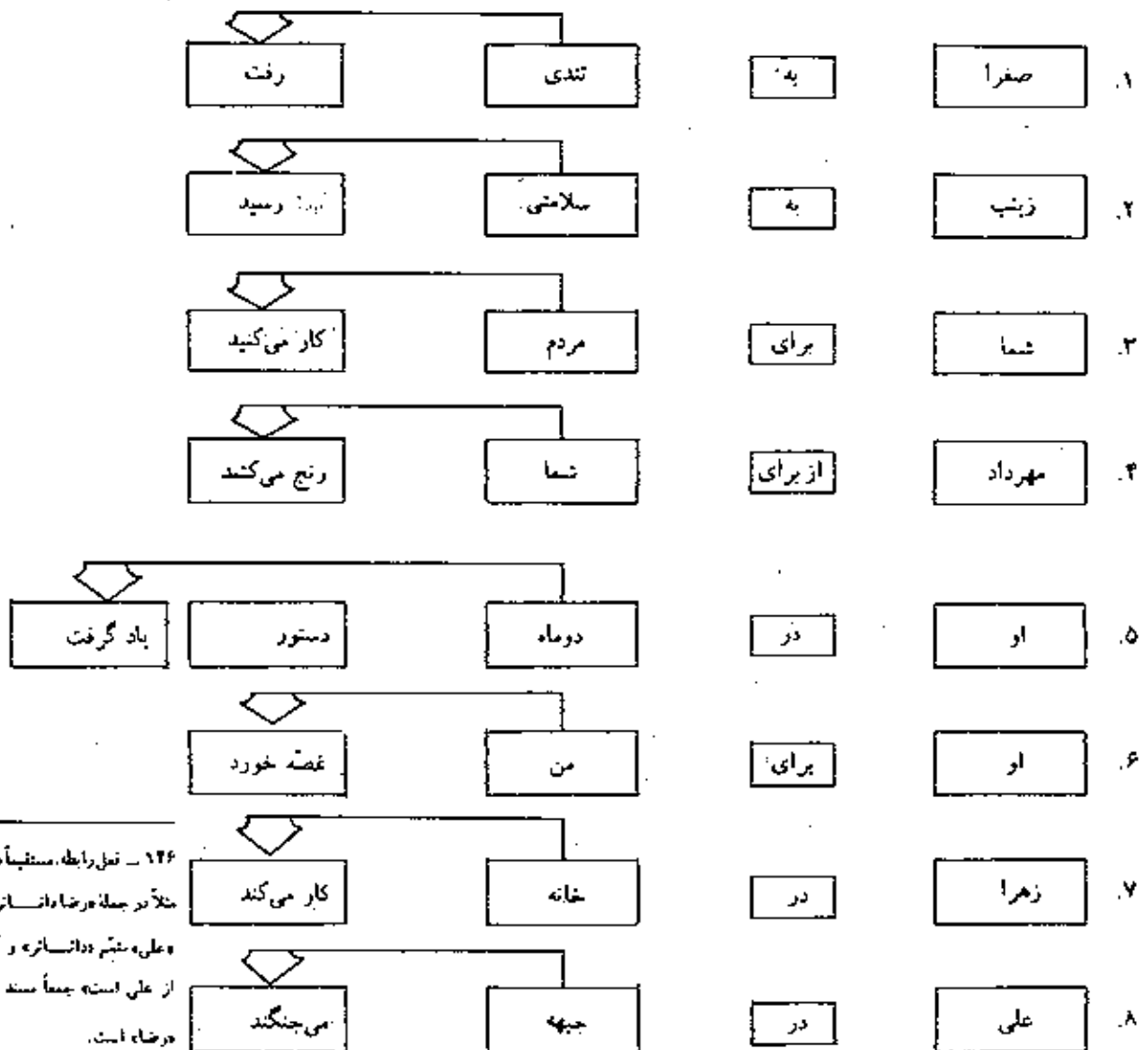


ب. مَتَمَّ صفت: هرگاه حرف اضافه بر سر اسمی بیاید تا آن اسم به صفتی نسبت داده شود، آن را «مَتَمَّ صفت» می‌گویند:



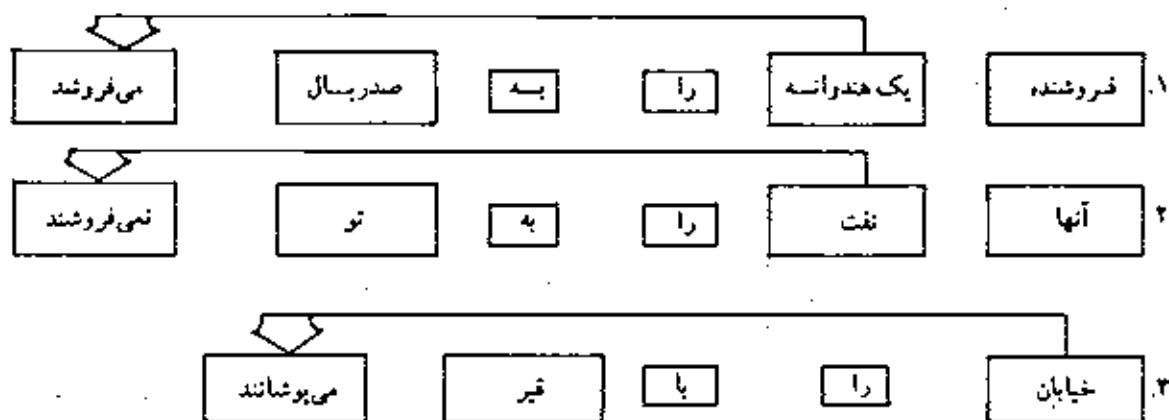


ج. متمم فعل: حرف اضافه بر سر اسم یا جانشین آن می‌آید و آن را متمم فعل خاص<sup>۱۲۶</sup> می‌کند. انواع متمم‌های فعل عبارتند از:  
 ۱. متمم قیدی: هرگاه متمم فعل را از نظر زمان، مکان، وسیله و امثال آن مقید سازد، آن را «متمم قیدی» می‌گوییم:

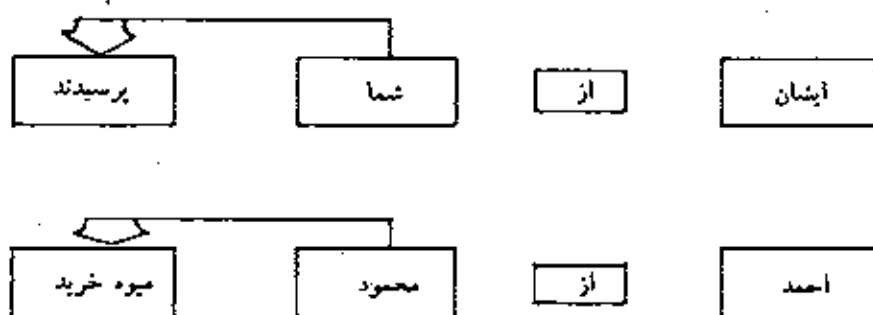


۱۲۶ - فعل رابطه، مستقیماً و منتهی نمی‌گیرد.  
 مثلاً در جمله «رضاء دانش از علی است»  
 «علی» متمم «دانش» و «گروه» دانش از  
 از علی است. جمعاً «سند» یا «ابست»  
 رضاء است.

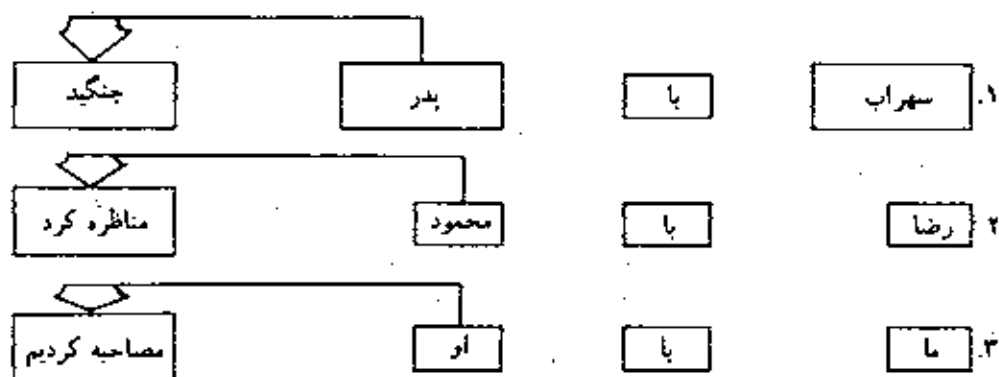
۲. مفعول «را» بی: مفعول «را» بی که به آن مفعول «صریح» هم گفته اند. جزء متممهای فعل متعدی است:



۳. مفعول «از» بی: حرف اضافه «از» بر سر اسم یا مفعول فعل متعدی (= گذرا) می کند:



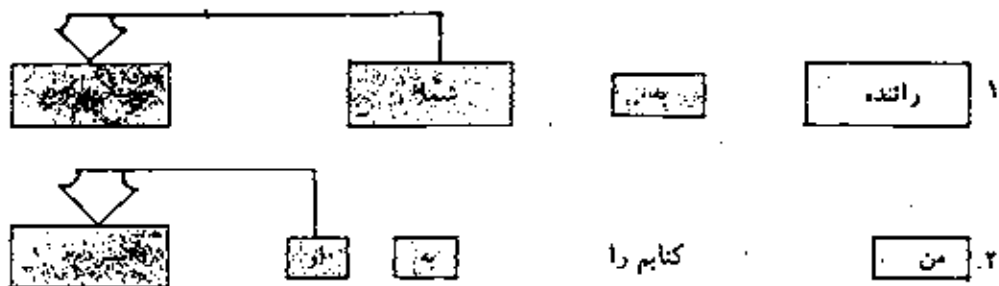
۴. مفعول «با» بی: حرف اضافه «با» پیش از اسم یا جانشین آن می آید و آن را مفعول فعل متعدی جمله می کند:



بعضی از افعالی که مفعول «با» بی می گیرند، عبارتند از: ازدواج کرد، عروسی کرد، دعوا کرد، خدا حافظی کرد، بر خورد کرد، گفت و گو کرد، انبرد کرد، جنگید، جنگ کرد، نبرد کرد، مصاحبه کرد، نزاع کرد.

۵. مفعول «به» بی: حرف اضافه «به» بر سر اسم یا جانشین آن می آید و آن را مفعول فعل متعدی جمله می کند:

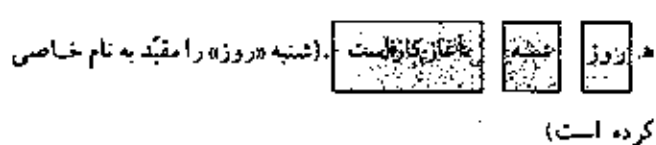
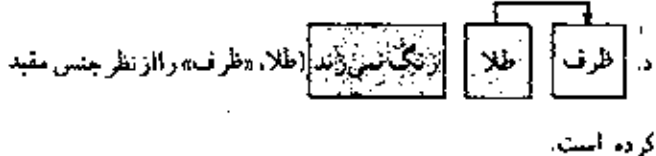
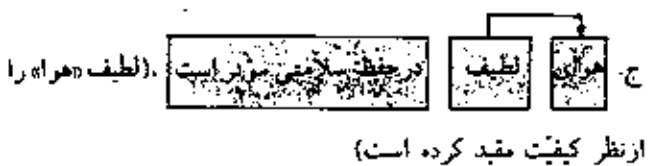
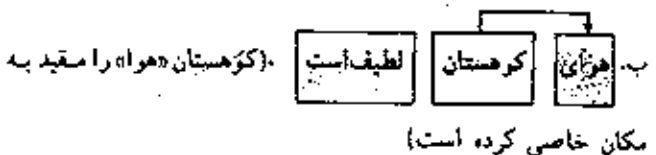
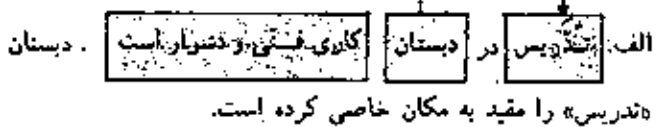




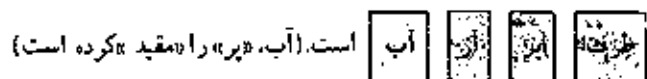
### خلاصه

متنم (= وابسته‌هایی که با حروف اضافه (= وابسته‌سازها) ساخته می‌شوند:

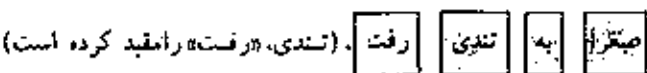
۱ - متنم اسم:



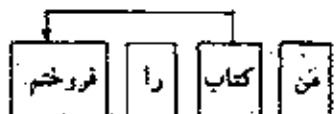
۲. متنم صفت:



۳. متنم فعل (= مقید):



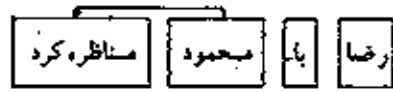
۴. مفعول «را» بی: مفعول «را» بی که به آن مفعول «صریح» هم گفته‌اند، جزء وابسته‌های فعل متعدی است:



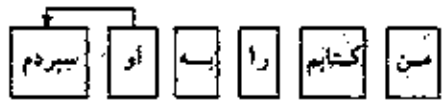
۵. مفعول «از» بی: حرف اضافه «از» بر سر اسم می‌آید و آن را وابسته فعل متعدی می‌کند:



۶. مفعول «با» بی: حرف اضافه «با» پیش از اسم یا جانشین آن می‌آید و آن را وابسته فعل متعدی جمله می‌کند:



۷. مفعول «به» بی: حرف اضافه «به» بر سر اسم یا جانشین آن می‌آید و آن را وابسته فعل متعدی جمله می‌کند:



۱۳۷ - این نامگذاریها برگرفته از کتاب دستوری است که دکتر علی اشرف صادقی و غلامرضا ارزنگ در ۱۳۵۶ برای سازمان کتابهای درسی نوشتند.

نقدی بر

# از منامه رستم و اسفندیار

دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری

از: جلال الدین کزازی



هر تلاشی در شناخت شاهنامه و به دست دادن مستی  
ویراسته و روشن و گزارده از داستانهای آن کاری ارزنده و در  
خور است. و پژوهشهای ژرف و درون ساختی را در این  
نسامه نامور آسانتر می کند.

چندی است که گزارشی از «رستم و اسفندیار» به کوشش دکتر جعفر شعار و دکتر حسن انوری از چاپ درآمده است؛ تا دانشجویان را در آموزش این متن سودمندانند. اینک که فصل آسوختن فرارسیده است، می‌سزد که با سیاسی و سنایش از تلاش ارزنده این دو سختدان گرامی، نکته‌ای چند را که در پرباش و ویرایش این چاپ از داستان بایسته و ناگزیر می‌نماید، فرایش نهیم؛ باشد که در چاپ دیگر، این لغزشها و نارساییها از میان برداشته شود.

پیش از این، در ماهنامه نشر دانش، «ماشاءالله آجودانی» پاره‌ای از این لغزشها را یادآور شده است که من تکرار نمی‌کنم، مگر در آنجا که لازم است.

۱ - در این بیت:

۲ - ... مرا نیست، فرخ من آنرا که هست

بخشای بر سر دم تنگدست،  
«ببخشودن»

رحم کردن معنی شده است؛ اما در پی آورده شده است:

«در اینجا به معنی دادن یا بخشیدن است، یعنی به کسی که ندارد بده یا ببخش»؛ بخشودن در پارسی کهن و در شاهنامه به معنی بخشیدن به کار برده نشده است؛ «فردوسی»

۳ - «ستون خسر داد و بخشایش است

در بخشش او را چو آرایش است.  
سنایی نیز فرموده است:

«ای درون پرور برون آرای

وی خرد بخش بیخرد بخشای»<sup>۴</sup>  
در بیت بالا نیز «ببخشای» به معنی «دل بسوزان»، «رحمت آور» تواند بود.

۴ - در گزارش بیت:

«نگه کن سحرگاه تا بشنوی

ز بلبل سخن گفتن پهلوی»<sup>۵</sup>  
پهلوی گفتن بلبل در پیوند با «بازخوانی» و زنده باقی موبدان پنداشته شده است؛ اما چنین نیست؛ «پهلوی» تنها ویژگی زبان با سخن گفتن شمرده نشده است:

در همین داستان باز هم این واژه آورده شده است و ویژگی گوهر است:

«بسه بر سرت افسر خسروی

نگارش همه گوهر پهلوی»<sup>۶</sup>  
در جایی دیگر ویژگی بر و بازوست:

«از آن بس بدو گفت رستم تسوی

که داری بر و بازوی پهلوی»<sup>۷</sup>

در جایی دیگر ویژگی جامه است:

«از آرایش جامه پهلوی

همان تاج و هم یاره خسروی»<sup>۸</sup>

«پهلوی» سنمایی گسترده‌تر دارد؛ شاهوار، گران ارج،

شگفت‌انگیز؛ هر آنچه که شایسته بزرگان است؛ «پهلوی»، «پهلوان»،

«پهلوانی» نشان از اثری دیرپای دارند که فرهنگ اشکانی در ذهنیت

ایرانیان داشته است؛ هر آنچه را که ارزنده و والاست ایرانیان به

پارتها، باز می‌پندند (پرتو - پارت - پهلوی)، و هم از آن روایت که

واژه «پهلوی» یا شهر و آبادانی برابر گرفته شده است.

۳ - در گزارش بیت زیر که سخن اسفندیار است به کتابیون:

«تو را بانوی شهر ایران کنم

به زور و به دل جنگ شیران کنم»<sup>۹</sup>

آورده شده است؛ «همچنین از اینکه می‌گوید ترا بانوی شهر ایران کنم

چه منظوری دارد؟ چه، کتابیون هم اکنون بانو یعنی ملکه ایران است.»

می‌توان پنداشت که «کتابیون» دختر فیصر یا «هوتوس» که در

نامه‌های پهلوی و «اوستا» بانوی گشتاسب خوانده شده است یکی

نیست، چه آنکه در «اوستا»، «هوتوس» آشکارا از خاندان «نوذر»

شمرده شده است و از تبار ایرانی است. این زن به نوشته «بلمعی»<sup>۱۰</sup>

آنگاه که خبیونان به بلخ می‌تازند همراه با سهراب به دست «کهرم»،

سردار تورانی کشته می‌شود، لیک «کتابیون» پس از مرگ «اسفندیار»

همچنان زنده است و بر تابوت او زاری می‌گیرد. دیگر آنکه «فردوسی»،

زمانی که از تازش خبیونان به بلخ یاد می‌کند، سخن از زنی در میان

می‌آورد، «خردمند و دانا و بلند رای» که به «آگاهی درد سهراب» به

نزدیک گشتاسب می‌رود. چنان می‌نماید که این زن «کتابیون» نیست،

«هوتوس» است؛ چه، اگر کتابیون می‌بود فردوسی او را نام می‌برد و

چنین بیگانه‌وار از او یاد نمی‌کرد:

«زنی بود گشتاسب را هوشمند

خردمند و دانا و رایش بلند

از آخر جهان باره‌ای برنشست

به کردار ترکان میان را بست

وز ایران ره سیستان برگرفت

وز آن کارها ممانده اندر شگفت

نخفتی به منزل چو برداشتی

دو روزه به یک روزه بگذاشتی

چنین نا به نزدیک گشتاسب شد

به آگاهی درد لهراسب شد»<sup>۱۱</sup>

اگر دوگانگی «هوتوس» و «کتابیون» را بپذیریم، می‌توان بر آن

بود که «هوتوس» بانوی ارجمند گشتاسب و شهر بانوی ایران بوده

است؛ گشتاسب کتابون را خوار می‌داشته است؛ یکی از رنجشهای اسفندیار از پدر همین خوار داشتن مادر بوده است. از این روی، اسفندیار می‌خواهد کتابون را «بانوی شهر ایران» کند.

۴) - «جاماسب» به دروغ دربارهٔ «زریر» می‌گوید:

«ورا هم نبدیدی به خاک اندرون

بر آن سان فگنده پیش پر زخون»<sup>۱۱</sup>  
گمان می‌رود «برش» به جای «پیش» درست باشد؛ چه آنکه «بیدرفش جادو» زریر را به دشته از پای در آورد؛ و دشته را در بر فرو می‌کنند و بر خونین می‌شود، نه پای.

۵) - «گرد کرده عنان» در بیت زیر:

«چو بگذشت شب گرد کرده عنان

بسرآورد خورشید رخشان سنان ...»

چنین گزارش شده است: «در حالی که افسار اسب را جمع کرده و کشیده برای تند رفتن<sup>۱۲</sup>، اگر افسار اسب را بکشند اسب از رفتار باز می‌ماند و لگام، کشیده و راست خواهد ایستاد، نه گرد؛ اما اگر افسار را فرو هلند و اسب را از ناختن باز ندارند، افسار گرد فرو خواهد آویخت. «عنان کشیده» به درست کنایه است ناساز با «عنان گرد کرده».

خواجه بزرگ فرموده است:

«عنان کشیده روای پادشاه کشور حسن

که نیست بر سر راهی که دادخواهی نیست»<sup>۱۳</sup>

۶) - بیدو گفت شاهان انوشه بدی

نویی بر زمین فرقهٔ ایزدی»<sup>۱۴</sup>

«ه» فره در شاهنامه همواره خوانده می‌شود؛ چه آنکه واژگان برآمده از آن «فرهی» و «فرهمنند» است. برای نمونه به بیت زیر بسنده می‌کنیم:

«یکایک به شاه آمد این آگهی

که سام آمد از کوه با فرهی»<sup>۱۵</sup>

۷) - «به فرزند پاسخ چنین داد شاه

که از راستی بگذری نیست راه»<sup>۱۶</sup>

در گزارش این بیت «راه» آیین و قانون گرفته شده است؛ اما اگر راه را در معنی راستین آن بگیریم هم رواست و زرفایی فزونتر به سخن می‌دهد؛ تنها راهی که در برابر آدمی است و می‌توان از آن رفت و به آماج و آرمان خود رسید راستی است. این سخن اندرز «اوستا» را به یاد می‌آورد که: «راه یکی است و آن راستی است.»

۸) - «مرا لشگری خود نیاید به کار

جز از خویش و پیوند و چندی سوار»<sup>۱۸</sup>

رشداد ب: بنایر این «ه» (بای کوچک) در بالای «ه» فره زانداست.

«ی» لشگری در این بیت نکره گرفته شده است، بهتر آن است که بساوند نسبت گرفته شود. لشگری = سپاهی، رزمنده.

۹) - «به کردن بر فتم به رای پدر

کتون این گزین سپر پر خاشخو...»<sup>۱۷</sup>

«به کردن بر فتم» با استواری و سختگی سخن فردوسی سازگار نمی‌نماید. شاید بتوان «به کردن بر فتم» خواند؛ یا چنانکه در «بچین» (نسخه بدل) آمده است: «بکردم، بر فتم».

۱۰) - «ز دیده بیامد به درگاه رفت

زمانی به اندیشه بر زمین نجفت»<sup>۱۸</sup>

«نجفت» در این بیت درست نمی‌نماید؛ یکی آنکه بر زمین نمی‌خسبند؛ دیگر آنکه «زال» که از آمدن بی‌هنگام «بهمن» به «زابل» اندیشناک و نگران است پروای خفتن نمی‌تواند داشت. شاید «بکفت» باشد: «کفتن» و «کافتن» به معنی شکافتن در شاهنامه فراوان به کار برده شده است، می‌توان آن را در معنی مجازی «سخت آزدن و رنجیدن» نیز گرفت؛ چونان که در این بیت «پوست کفتن» در این معنی است:

«ز شرم از در کاخ بیرون برفت

همی پوست گویی بر او بر بکفت»<sup>۱۹</sup>

دیگر آنکه «خفت» به جای «خفت» ساختی دور و شگفت است و تنها در گوشه‌های بومی چونان کردی مانده است؛ هر چند باری دیگر نیز در شاهنامه آمده است:

«بیامد ز تیمار و گریان بچفت

همی پوست بر تیش گفنی بکفت»<sup>۲۰</sup>

۱۱) - «از آن سان که من گردن زنده پیل

ببستم، فگنده به دریای نیل»<sup>۲۱</sup>  
«فگنده» در این گفته «رستم» جایی ندارد؛ چه آنکه نخست گردن زنده پیل را بسته است و سپس آنرا به دریای نیل افکنده است؛ درست آن اینست: «ببستم، فگندم...»

۱۲) - «تو گردنکشان را کجا دیده‌ای

که آواز روباه بشنیده‌ای»<sup>۲۲</sup>

اگر چنانکه در «بچین» (نسخه بدل) آمده است «که آواز روباه نشنیده‌ای» بخوانیم، کوبندگی و نکوهندگی سخن فزونتر خواهد بود؛ چنانکه اسفندیار به بهمن که زبان به ستایش رستم گشاده است، می‌گوید که: «تو با زنان به راز نشست‌ای و هرگز از مشکو بیرون نرفته‌ای؛ تا آواز روباه را هم بشنوی؛ چه برسد به آنکه گردنکشان را دیده باشی.»

۱۳) - «تو گفنی که شاه فریدون کرد

بزرگی و دانایی او را سپرد»<sup>۲۳</sup>



۱۷ - «ز سامن فراوان نهان داشتند

همی رستخیز جهان داشتند»<sup>۲۸</sup>

بارۀ دوم چنین گزارش شده است: «رستخیز جهان برپا داشتند، غوغا برانگیختند، شیون و زاری کردند.» داشتند را در این بیت می‌توان برابر با «نداشتند» نبرد. ریشه هر دو واژه نیز یکی است. «به این داشتن» پنداشتن شده است؛ در پهلوی (Paratdastan)<sup>۲۸</sup> «داشتن» در معنی «انگاشتن» در شاهنامه فراوان به کار برده شده است. در همین داستان آورده شده است:

اگر من گریزم ز اسفندیار

تو در سیستان کاخ و گلشن مدار»<sup>۲۹</sup>

و نیز این بیت دیگر:

«بدو گفت جاماسب کای شهریار

تو این روز را خوار مایه مدار»<sup>۳۰</sup>

پس معنای بیت چنین تواند بود: «زال را از سام پنهان داشتند؛ چه آنکه زادن کودکی پیر سر را نشانه‌ای از رستاخیز و وارونگی کار جهان می‌پنداشتند.»

در «بچین» نیز به جای «همی» «ورا» آمده است که بیشتر این گزارشی را نیرو می‌بخشد.

۱۸ - «نه ارژنگ ماندم، نه دیو سپید

نه سنجید، نه اولاد غندی، نه بید»<sup>۳۱</sup>

به جای «اولاد» «پولاد» درست است؛ چه آنکه «اولاد» نام پهلوانی است که مرزبان مازندران بوده است؛ در پیکار با رستم شکست می‌آورد؛ رستم از او دست‌بازی می‌دارد. به شرط آنکه «اولاد» جای دیو سپید را بدو بنماید؛ در این بیت یکسره سخن از دیوان است؛ «اولاد» دیو نیست. دیگر آنکه، رستم از کشتن دیوان می‌گوید: اما «اولاد» را نکشته است و به پادشاهی مازندران رسانیده است.

«پولاد غندی» سپهدار دیوان مازندران است؛

«ز دیوان جنگی ده و دو هزار

به شب پایبند بر کوهسار

چو پولاد غندی سپهدارشان

چو بیدار سنجید نگهدارشان»<sup>۳۲</sup>

در جایی دیگر «شاه مازندران» از کشته شدن دیوان خویش غمین می‌شود:

«غمین شد از ارژنگ و دیو سپید

که نه خسته پولاد غندی و بید»<sup>۳۳</sup>

۱۹ - «دگر سام کو بود مارا نیا

ببرد از جهان دانش و کسبیا»<sup>۳۴</sup>

«شاه فریدون گرد» سخنی سست و ناپسند است؛ چه آنکه به ناچار شاه را می‌باید به فریدون افزود؛ آنچنان که در بچین آمده است. درست آن اینست:

«شاه آفریدون گرد»؛ «آفریدون» ساختی دیگر از «فریدون» است که بارها در شاهنامه به کار برده شده است.

۱۴ - «همان گسر نیباید نخوانمش نیز

گسر از ما یکی را برآید قفیز...»<sup>۳۵</sup>

«بر آمدن قفیز» سر آمدن شکیب معنی شده است؛ «ماشاه‌الله

آجودانی» آنرا به درست «به پایان رسیدن زندگی» معنی کرده است؛

لیک «بر آمدن قفیز» از بن، بی معنی است؛ چه آنکه قفیز بر نمی‌آید!!

«پُر می‌آید». بی گمان آنچه استاد توس سروده است: «پُر آید قفیز»

است؛ در سخن پارسی، از «پُر شدن پیمانه» همواره مرگ را

خواسته‌اند. نه از «بر آمدن پیمانه». چنانکه «خیام» فرموده است:

«چون عمر به سر رسد چه شیرین و چه تلخ

پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ...»

۱۵ - «دو گیتی به رستم نخواهم فروخت

کسی چشم دین را به سوزن ندوخت»<sup>۳۶</sup>

بارۀ دوم این بیت چنین گزارش شده است: «دین را در مقابل

چیز بی‌ارزشی از دست نمی‌دهد. شاید گزارش درست این باشد که:

«کسی نمی‌تواند به هیچ شیوه‌ای خود را از نگاه دین دور دارد»؛ دوختن

چشم به سوزن کاری باریک و دشوار است؛ دور ماندن از نگاه دین هم.

در این بیت واژه دین «چنان» به کار برده شده است که «دینا»ی کهن را

به یاد می‌آورد که کمایش برابر با «وجدان» است.

۱۶ - «به گسینی منم زو کسئون یادگار

دگر، شاهزاده یل اسفندیار...»<sup>۳۷</sup>

در گزارش بیت چنین آورده شده است: «اکسئون (اولاد) در

جهان یادگار او منم؛ دوم اینکه (دگر) ای شاهزاده اسفندیار، سالیان

دراز پهلوان جهان بوده‌ام.» اگر چنین باشد، می‌باید بارۀ دوم بیت را به

بیت پس از آن بیوندم.

شاید بهتر آن باشد که «اسفندیار» را از زبان «رستم» دومین

یادگار «سام» بدانیم، به پهلوانی نه به تبار؛ سخن، سنایشی تواند بود که

رستم از اسفندیار می‌کند؛ اندکی واپستر او را «افتر کارزار» نیز

خوانده است.



در گزارش بیت آورده شده است: «سام پدر بزرگ ما بود، که در جهان اهر چه دانش و چاره گری و افسون بود همه را [می دانست]. «کیمیا» در شاهنامه معنایی نکو دیده دارد؛ بینی چند پس از این، اسفندیار می گوید:

«پرستنده بودی همی باینا  
بخویم همی زین سخن کیمیا»<sup>۲۵</sup>

یا: «چو پیمان یزدان کنی باینا  
نشابند که دردل بود کیمیا»<sup>۲۶</sup>  
از این رو، سرآمدگی سام در کیمیا نازمی برای او نمی تواند بود. از دیگر سوی، دانش و کیمیا از یک گونه نیستند که سام هر دو را بداند؛ دانش نکوست و کیمیا نکو دیده.

به جای «دانش و کیمیا» می باید «دانش کیمیا» خواند؛ آنگاه معنا چنین می شود که: «سام دانش جادو و شیرنگ و نایبکاری را از جهان زدود».

۲۰ - «بگویم من و کس نگوید که نیست  
که بی راه بسیار و راه اندکی است»<sup>۲۷</sup>  
در گزارش بیت آمده است: «من خود می گویم که بی راهان و منحرفان بسیارند و دینداران و نیک کرداران کنند».

در اینجا «اسفندیار» لاف می زند و به تبار خویش می نازد؛ سخن از دینداران و بی دینان نیست؛ شاید بتوان چنین گزارش کرد: «ابن همه را من می گویم و کسی نیست که گفته های مرا نادرست بداند؛ چه آنکه، سخن ناراست و بیراه بسیار است و سخن راست و پراه اندک؛ آنچه من می گویم در شمار راستهای اندک است».

۲۱ - «میان تنگ و باریک همچون پلنگ  
به ویژه کجا گرز گیرد به چنگ»<sup>۲۸</sup>  
سخن اسفندیار است با رستم؛ از این روی به جای «گیرد» می باید «گیری» باشد؛ و گرنه «پلنگ» است که گرز به چنگ می گیرد یا «میان»؛ و هر دو ناساز و نادرست است؛ زمانی که رستم گرز به چنگ می گیرد، به ویژه در باریک میانی به پلنگ می ماند؛ آغاز سخن اسفندیار با رستم این است:

«بدو گفت کای رستم بیلتن  
چنانی که بشنیدم از انجمن»

۲۲ - «نو را سال برنامد از روزگار  
ندانی فریب بد شهریار»<sup>۲۹</sup>  
فریب همواره بد است؛ پس نیازی نیست که با آوردن «فریب بد» آنرا از «فریب خوب» جدا سازند؛ درست «فریب و بد» است؛ «بد» فراوان در شاهنامه در کاربرد اسمی و به جای «بدی» به کار گرفته شده

است:

چنانکه در همین داستان می خوانیم:

«جهان پاک کرد از بد بت پرست  
به بد کار هرگز نیاز بد دست»<sup>۳۰</sup>  
۲۳ - «به بالا همی بگذرد فر و زیب  
بترسم که فردا ببیند تیب»

سخن از شایستگیهای رستم است: «بچین» (نسخه بدل) که «زیالا» ست بهتر از «به بالا» می نماید. در گزارش آورده شده است: «از جهت قد و قامت [از حد] تجاوز می کند»<sup>۳۱</sup>؛ ناچار «از حد» افزوده شده است. اما اگر «زیالا» باشد معنا اینست که: «فر و زیب» او، فرهنگدی زیباییهای درونی او برتر و فراتر از بلند بالایی و تنومندی اوست.

۲۴ - «یکی پاسخ آوردش اسفندیار  
که برگوشه گلستان رست خوار»  
در گزارشی آورده شده است: «اسفندیار پاسخی گفت که چون خاری برگوشه گلستان بود، پاسخی درشت و ناسازگار بود»<sup>۳۲</sup>. این سخن، سرزنش «اسفندیار» است از «شوتن»، که رستم را در نزد او ستوده است و او را به همدلی و دوستی با رستم خوانده است. از این روی، به گمان من نیشی نغز و دلپذیر در این سخن نهفته است؛ اسفندیار می گوید از نوکه شونن همتی و برادر رایزن من چشم نمی داشتم که دل با رستم یکی کنی و مرا واگذاری؛ آنچنان که رستم خوار را در گوشه گلستان چشم نمی داریم که جای شادمانی و رامش است.

درجایی دیگر از شاهنامه آورده شده است:

«برین برنیامد بسی روزگار  
که برگوشه گلستان رست خوار»<sup>۳۳</sup>  
۲۵ - «همی خوب داری چنین راه را  
خرد را و آزدن شاه را»<sup>۳۴</sup>

این سخن نیز سرزنش «اسفندیار» است از شوتن. «خوب» در اینجا ناساز است؛ چنانکه در بچین (نسخه بدل) آمده است به جای آن «خوار» می باید نهاد؛ چه آنکه، اگر شوتن فرد را خوب می دانست به گمان اسفندیار هرگز او را و گنساب را از خود نمی آزد.



۲۶ - «همی هرکس داستانشا زنند  
 برآورده نسام ترا بشکرند»<sup>۱۵</sup>  
 «بشکرند» در اینجا بی گمان، درست نیست؛ چه آنکه قافیۀ  
 عیبناک است؛ و «شکر دن نام» سخنی شگفت و ناساز؛ درست، بی گمان  
 «بشکند» است.

۲۷ - «بخندید از گفت او زال زر  
 زمانی بچید ز اندیشه سر»<sup>۲۶</sup>  
 «بچینید» از فعلهای دو رویه نیست که هم گذرا باشد هم ناگذر؛  
 به ناچار یا «بچیناند» درست است؛ یا چنانکه در پچین آمده است  
 «ببچید».

۲۸ - «چرا ساختی مکر و بند و فریب  
 همانا بدیدی به تنگی تشیب»  
 در گزارش بیت آمده است: «تشیب را تنگناه دانستی. این  
 تیرنگ است که مرا به جای بلند فرا خواندی؛ زیرا جنگیدن در زمین  
 پست را به صلاح خود ندیدی»<sup>۲۷</sup>  
 «به تنگی تشیب دیدن» در معنای هنری است؛ درمانده و بیچاره  
 شدن؛ در همین داستان، با آنکه سخنی از جای بلند و پست نیست، آمده  
 است:

«چنین داد پاسخ که چند از فریب  
 همانا به تنگ اندر آمد تشیب»<sup>۲۸</sup>  
 اسفندیار به رستم می گوید چون درمانده ای و چاره ای نداری  
 بند و فریب ساخته ای.

۲۹ - «دل مرد بیدار تر شد زخشم  
 پراز ناب مغزو پراز آب چشم»<sup>۲۹</sup>  
 خشم مایه بیداری دل نمی شود؛ بلکه کوردلی در پی می آورد؛ یا  
 «بیدار» مرا باید «بیداد» شمر؛ یا چنانکه در «پچین» آمده است: «دل مرد  
 بیدار شد پر زخشم» را پذیرفت.

۳۰ - «همی ناخت برگردش اسفندیار  
 نیامد سرو تیر رستم به کار»<sup>۳۰</sup>  
 بر «گردش» درست می نماید؛ چه هنوز رستم نگرینخته است؛  
 رخش و رستم هر دو از کار مانده اند؛ اسفندیار برگرد آنان می چرخد و  
 از هر سوی بدانان تیر می زند.

۳۱ - «نگه کن که تا چاره کار چیست  
 برین خستگیا برآزار کبیت»<sup>۳۱</sup>  
 پیداست که خستگیا از آزار کبیت: تباری به پرسیدن ندارد.  
 شاید «کبیت» «جیست» باشد؛ آزار رستم است از اسفندیار.

۳۲ - «همی گفت» زا را دوگرد جوان  
 که جانتان شد از کالبد باتوان»<sup>۳۲</sup>

در گزارش، باتوان ویژگی کالبد پنداشته شده است؛ می توان  
 چنین معنی کرد: «جانتان همراه باتوان از کالبدتان بیرون رفت. بی جان  
 و در همان هنگام ناتوان شدید».

۳۳ - «برستم من از چنگ آن ازدها  
 ندانم کزین خسته آبم رها»<sup>۳۳</sup>  
 «خسته» به جای «تن خسته» گرفته شده است؛ اما چنانکه در  
 «پچین» (نسخه بدل) نیز آمده است، می توان به جای آن «خستن» نهاد  
 در کاربرد «ناگذر»، «خسته شدن»، «خستگی».

۳۴ - «بدوگفت رستم گر او را ز بند  
 نبود، دل من نگشتی نزنند»  
 بیت بدین گونه معنایی روشن نمی تواند داشت؛ و آنچه  
 گزارندگان در گزارش بیت آورده اند:

«اگر او بند نمی داشت، سخن بند را به میان نمی آورد». <sup>۳۴</sup> از  
 این سخن بر نمی آید؛ او را زبند چه نمی بود؛ آنجان که در پچین آمده  
 است: «آواز بند» معنای روشنتری می تواند داشت: «اگر سخن از بند  
 در میان نبود، دل من نزنند نمی شد».

۳۵ - «ورایدون که او را بیامد زمان  
 نیندیشی از پوزش بی گمان»

بیت بدین گونه معنایی روشن ندارد؛ این، سخن «سبمغ» است  
 یا رستم درباره اسفندیار. آنچه در گزارش این بیت نوشته شده است،  
 با آن نمی سازد: «با من عهد کنی که از تصمیم به جنگ برگردی، و  
 کوشش و جنگجویی تو از برای برتری بر اسفندیار نباشد، مگر آنکه  
 اجل اسفندیار فرا رسیده باشد، و در این صورت هم به فکر رهایی  
 خوشتن نباشی. برای تو چاره سازی می کنم و ترا به اوج سربلندی  
 می رسانم»<sup>۳۵</sup>.

در این بیت نیز پچین (نسخه بدل): «نیندیشد از پوزشیت  
 بی گمان» معنا را روشن می کند.

۳۶ - «اگر چشم او راست کن هر دو دست  
 چنان چون بود مردم گزپرست»<sup>۳۶</sup>  
 در گزارش آورده شده است: «مراد از گزپرست ظاهر آکناسی  
 هستند که گز را به کار می برند». بی گمان چنین است: «برستیدن» در  
 شاهنامه، در معنی «ورزیدن»، «به کار گرفتن» و... به کار برده شده است؛  
 چنانکه در این بیت از «برستیدن فرمان» سخن رفته است:

«به زنهار پیش آی و فرمان پرست  
 که نا پیش شامت برم بسته دست»  
 «گز» نیز نام گونه ای از تیر بوده است:

«همی راند تیر گز اندر کمان  
 سرخویش کرده سوی آسان»<sup>۳۷</sup>

۳۷ - «سپیده همانکه ز که بر دمید

میان شب تیره اندر خمید»<sup>۵۸</sup>

بیت بدین گونه معنایی تواند داشت: لیک «میان» در شاهنامه بیشتر به معنی «کمر» به کار می‌رود؛ از این روی بچین گونه شیواتری را نشان می‌دهد: «میان شب تیره اندر خمید» کمر شب خم شد؛ شکست، در جایی دیگر فردوسی گفته است:

«سپیده چسو از جای خود بردید

میان شب تیره اندر خمید»<sup>۵۹</sup>

۳۸ - «ز نیرنگ زالی بدین سان درست

وگر نه که پایت همی گور جست»<sup>۶۰</sup>

«وگر نه که» بیت راست می‌کند؛ در بچین (نسخه بدل) چنین آمده است: «وگر نه تن تو همی دخمه جست».

۳۹ - «که کند این پندیده دندان پیل

که آکند با موج دریای نیل»

در گزارش پاره دوم بیت آمده است: «چه کسی دریای نیل را بر از موج کرد، متلاطم کرد؛ رود نیل در شاهنامه مظهر عظمت و هیبت است و اسفندیار از حیث پسرگی هیکل و دلاوری به دریای متلاطم تشبیه شده»<sup>۶۱</sup>

اما سخن از مرگ «اسفندیار است، دریای توفنده از خروش و نیش افتاده آنت؛ «کوه جنگی از جای کنده شده است» زمانی که دریا را بیاکنند و از خاک بر کنند، از خشم و خروش می‌افتد. «با موج» نیز صفت دریا تواند بود.

۴۰ - «ز گیتی ندانی سخن جز دروغ

به کزی گرفتی زهر کی فروغ»

پاره دوم بیت چنین گزارش شده است: «به کزی» «با نادرستی از همه بهره گرفتی»<sup>۶۲</sup>، فردوسی «فروغ گرفتن» و «فروغ جستن» را به معنای «ارج و ارز یافتن»، «گرامی و والا شدن» و به کار می‌برد، چنانکه در بیتهای زیر از همین داستان می‌بینیم:

«که من زین سخنها فروغ

نگردم به هر کار گرد دروغ»<sup>۶۳</sup>

«همه راست گفستی، نگفتی دروغ

به کزی نگین مردان فروغ»<sup>۶۴</sup>

پس گزارش آن چنین می‌شود: «ارج و ارزی که در نزد مردمان یافته‌ای از راه کزی و بداندیشی به دست آمده است».

۴۱ - «تو آموختی شاه را راه کز

ایا پیر بی راه و کوتاه و کز»<sup>۶۵</sup>

بدین گونه بیت قافیه ندارد، می‌باید «کوتاه کز» باشد.

۴۲ - «به کشتن ندادند فرزند را

نه از دوده خویشی و پیوند را»<sup>۶۶</sup>

پاره دوم بیت بدین گونه معنای دوستی ندارد؛ در آمده است: «نه از دوده، خویشان و پیوند را».

۴۳ - «پشو نن چنین گفت با مادرش

که چندین به ننگی چه کوی درش؟»

در گزارش پاره دوم آورده شده است: «در این مصراع ابهام هست: آیا مادر اسفندیار به در نابوت می‌زده است؟»<sup>۶۷</sup>

می‌توان پنداشت که «در کوفتن» مانند «گرد» در کسی یا چیزی گشتن «داری معنایی هنری و مجازی است: «به کسی روی آوردن»؛ «در اندیشه کسی بودن»، پشتون به کتابون می‌گوید که: «بس در اندیشه اسفندیار نباشد و برای او شوید و نگرید».

۴۴ - «زمانش چنین بود، نگشاد چهر

مرا دل پر از درد و سر پر ز مهر»<sup>۶۸</sup>

در گزارش «نگشاد چهر» به اسفندیار برگردانده شده است؛ تواند بود که «بگشاد چهر» باشد؛ «سروش» و سر آمد اسفندیار چهره گشاد و آشکار شد؛ در پی این بیت، بیتی دیگر هست که این گمان را نیرو می‌بخشد:

«بدین گونه بد گردش آسمان

بسند نه باشد کسی با زمان»

۴۵ - «کنون این جهانجوی نزد من است

که فرخ نژاد اور مزد من است»

در گزارش بیت آمده است: «بهمین اکنون نزد من است، و او برای من فرخ نژاد و مانند ستاره مشتری روشن و تابان است (ظاهراً) «اورمزد» نام پسر بهمن نیز بوده است و نیز در شاهنامه در پادشاهی گشتاسب از اورمزد نامی ذکری به میان آمده، آیا همین اورمزد است یا کسی دیگر؟»<sup>۶۹</sup>

«اورمزد» در اینجا هیچ پیوندی با پسر بهمن یا آن «اورمزد نام» دیگر ندارد. «اورمزد» دریاورهای اخترشناسی کهن «خجسته مهین» است؛ رستم بر آن است که بهمن فرخ نژاد در خجستگی و شگون به «اورمزد» می‌ماند، در جایی دیگر از شاهنامه نیز می‌خوانیم:

«همه بدسگان به نزد تواند

به بهرام روز اورمزد تواند»<sup>۷۰</sup>

۴۰ - «از آن نامور شاه خشنود گشت

گراینده را آمدن سود گشت»<sup>۷۱</sup>

در گزارش گراینده پشتون شمرده نشده است که به گواهی نوشته‌های رستم در نامه به نزد گشتاسب می‌رود، اما می‌توان گراینده را بیک رستم نیز پنداشت که از زابل به بلخ گراینده است؛ «آمدن بیک از

سوی رستم به نزد گشناسب سودمند و کارساز بود. اندکی پس از آن این بیت را می‌خوانیم:

«فرستاده باسیخ بساورد زود

بسدان سان که رستمش فرموده بوده»<sup>۷۲</sup>

۲۷ - «گمراهی زرین و زرین ستام

ز یاقوت با رنگ زرین در جام»<sup>۷۳</sup>

در گزارش «زیاقوت» صفت عام گرفته شده است. به جای «یاقوتین»؛ اما از آنجا که سنگهای گرانبها را در جام می‌ریخته‌اند؛ جام گاه چونان واحدی برای سخن و بر شمردن گوهر به کار برده می‌شده

است. چنانکه در «تاریخ بیهقی» می‌خوانیم: «جامی زرین هزار مثقال بر مروارید»<sup>۷۴</sup>؛ در بینی دیگر از همین داستان «فردوسی» سخن از بدید آمدن «یاقوت زرد» خورشید از «جام»

«چو مهمان من بوده باشد سه روز

چهارم چو از چرخ گیتی فروز

بیتدازد آن چادر لارورد

بدید آید از جام یاقوت زرد...»<sup>۷۵</sup>

پس می‌توان پارهٔ دوم بیت را چنین گزارش کرد: «و جام با رنگ زرین بر از یاقوت».



- ۱ - درخت آسوریک / ماهیان / نوای ۶۷ / بنیاد فر هنگ ایران
- ۲ - رزمناه و سنه و اسفندیار و کتر جعفر شمار -
- دکتر حسن انوری - نشر مآثر / ۵۶ /
- ۳ - واژه نامک - عبدالحمید نوشین / ۷۱ /
- ۴ - منتخب حدیقهٔ سنایی - عسکر حقوفی - ۳۱ /
- ۵ - رزمناه / ۵۲ /
- ۶ - همان / ۹۰ /
- ۷ - واژه نامک / ۱۱۸ /
- ۸ - شاهنامه - چاپ مشکو - ج ۲ / ۶۹ /
- ۹ - رزمناه / ۵۴ /
- ۱۰ - تاریخ بلخی - به کوشش بهار / ۲۲ /
- ۱۱ - شاهنامهٔ چاپ مولی ج ۲ / ۵۸ /
- ۱۲ - رزمناه / ۵۵ /
- ۱۳ - رزمناه / ۶۴ /
- ۱۴ - شاهنامهٔ زریں / ۵۲ /
- ۱۵ - رزمناه / ۶۲ /
- ۱۶ - واژه نامک / ۲۵۵ /
- ۱۷ - رزمناه / ۷۱ /
- ۱۸ - همان / ۸۵ /
- ۱۹ - همان / ۸۶ /
- ۲۰ - همان / ۱۰۶ /
- ۲۱ - واژه نامک / ۲۶۵ / شاهنامهٔ مشکو ج ۱ / ۱۱۸ /
- ۲۲ - رزمناه / ۱۱۳ /
- ۲۳ - همان / ۱۲۰ /
- ۲۴ - همان / ۱۲۷ /
- ۲۵ - همان / ۱۳۳ /

# سخنرانی استاد دکتر شهیدی



دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش به منظور بالا بردن سطح دانشهای نظری دبیران زبان و ادبیات فارسی دوره راهنمایی و دبیرستان، از اواخر سال ۱۳۶۵ تصمیم به برپایی یک سلسله سخنرانیهای ادبی گرفته است. این جلسات که در واقع نوعی کلاس کارآموزی به حساب می آید، دارای جدول بندی زمانی ذیل است:

- ۱ - قرائت کلام الله مجید.
  - ۲ - پاسخ به بعضی از سوالات کتبی - که در جلسه پیش بدون جواب مانده است - از طرف کارشناسان گروه ادبیات دفتر تحقیقات.
  - ۳ - معرفی استاد مدعو.
  - ۴ - سخنرانی استاد مدعو.
  - ۵ - پاسخ به سوالهای کتبی حضار توسط استاد مدعو.
- تاکثرون دکتر سید جعفر شهیدی و دکتر محمد جواد شریعت سخنرانی داشته اند، در این شماره متن سخنرانی استاد شهیدی و پاسخهایی را که به حضار داده اند ذیلاً ملاحظه می فرمایید.

اینجاست که اگر کوشش و رنج مداوم شما نباشد زبان را هم باید از بیگانه فرا گرفت، و در آن صورت - که خدا نکند برای هیچ ملتی چنان روزی پیش آید - هويت و ایرانی بودن خود را هم رها خواهیم کرد و به راهی می رویم که بعض کشورهاي جهان سوم رفتند و اکنون سرخورده مانده اند اما متأسفانه دیر شده است. اگر دریافت مرا به حساب بد بینم نگذارید گمان می کنم حمله هایی که در گذشته به زبان فارسی و خط فارسی و مصلحتان زبان و ادب فارسی شد - و هنوز هم هر چند فروکش کرده اما ریشه کن نشده - برای این است که دشمنان ایران نمی خواهند این هويت پایدار ماند. و گاه دوستان ساده دل زودباور ندانسته با آنان هم آواز می شوند.

همکاران ارجمند! زبان فارسی و با دقت تر بگویم زبان و ادب فارسی که امروز بناسداری آن به عهده شما خواهران و برادران نهاده شده، در طول عمری بیش از یک هزار و دویست

امروز برای من توفیقی بزرگ دست داده است. خود را در جمع برادران و خواهران عزیز می بینم. همکاران ارجمندی که رنجشان فراوان تر از دیگران است، و کوششان پر نعرتر و اجرشان نزد مردم کمتر، اما خدا آنان را پاداشی بزرگ وعده فرموده است، درجات بلند، بالاتر از درجه مؤمنان. در آنچه گفتم مبالغه نکردم پایه اصلی دانش را شما می نهید. امروز صنعت و دانشهای تجربی، زمام را از دست بشر گرفته و علم انسانی را در استخدام خود در آورده است. و تا آنجا از آن بهره می گیرد که به سودش باشد. اما زبان همین علم تجربی را هم شما رنج کشان باید به فراگیرندگان صنعت تحلیم بدهید. اگر ما مهندس، پزشک، داروساز، شیمی دان کم داشتیم می توانیم آنان را از خارج کشور استخدام کنیم و با دانشجویان خود را به کشورهای بفرستیم که در آن قسمت ها پیش رفته اند، اما فرا گرفتن زبان فارسی چه سان؟

■ در روزگاری که زبانهای آرامی، سریانی، قبطی در برابر زبان عربی تاب نیاورده اند و یکایک از میدان به در رفتند زبان فارسی نه تنها استوار بر جای ایستاد، بلکه با واژه های سخنه و گوش نواز و پرتوان خود کم بودهای زبان عربی را پر کرد.

■ اگر کوشش و رنج مداوم شما معلمان ادبیات نباشد، زبان را هم باید از بیگانه فرا گرفت.





داشت گفتیم: برابر این دستاوردها خاموش باید ماندن را بپذیرد و آرامش گفت مگر چه شده؟ گفتیم هیچ. آن عریضه‌ها که از تلویزیون و رادیو سر داده می‌شد بی اثر نماند بی سوادی محصلان رشته ادبیات چنان پذیرفته‌اند که بعضی مسئولان وزارت آموزش و پرورش هم تسلیم می‌شوند که گویان هم آواز شده‌اند و هر سینه‌دار این قضاوت بر اساس چه ظن درستی است. آیا شما همه دانش‌آموختگان را از یاد آید؟ آیا دستگاه هوش‌سنجی دارید؟ و این دستگاه از هوش همه داوطلبان ورود به دانشگاه نمونه برداشته است؟ من همان سالها در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه مشهد گفتم که:

مشکل دیگر زبان و ادبیات فارسی، اکثریت درس‌خوانده‌ای است که قدرت تحلیل آنچه را می‌نویسد ندارد. حق را باطل تعریف نمی‌دهد و ماده خامی برای دسته‌های مخالف خواهد شد و در چنین محیط شگفت نیست که زبان فارسی، معلم زبان فارسی، دانش‌آموز و دانشجوی ادبیات فارسی تحقیر شود و لیسانس ادبیات را هیچ جا به حساب بگیرند و کار بدانجا کند که بگویند:

دپلمه‌های ادبیاتی از دیگر رشته‌ها بی‌استند دارند، و دیرآموزتر (۲) ناگفته نگذارم که فستی از خرده‌گیری‌ها درست بود اما ساجل سبزه‌گران نه برای ادب فارسی می‌ساخت و نه درد زبان فارسی را داشتند. آنچه ایشان نمی‌خواستند ببینند محتوای این ادبیات بود. آنروزها در گروه زبان و ادبیات فارسی بی‌حضور رئیس دانشکده ادبیات که معاونت دانشگاه را هم به عهده داشت گفتیم: آنچه در دل اینان نهفته است و به زبان نمی‌آورند این است که زبان و ادب فارسی را باید از میان برد چرا که از شعر محمد بن و صیغ سگری تنها محمدتقی بهار سخن از خدا و پیمبر، اسلام و دین رفته است. ممکن است بگویند من دچار بدبینی شده باشم. رئیس دانشکده گفت نه، بدبینی نیست واقع‌گویی است. ایشان حتی ترانهایی را هم که نام خدا در آن بیاید

نمی‌خوانند بشنوند. اما به شما می‌گویم کاری از پیش نخواهند برد زیرا قدرت‌های اجرایی با چنین خواستی موافق نیستند. با پیش‌آمدهای سیاسی و نهضت‌ها و سرانجام پیروزی انقلاب اسلامی آن دفترها به هم آمیخته‌اند. خطر از سر زبان فارسی و ادب فارسی گذشته است. گمان دیگر تهدید می‌کند و این خطر نه از بیرون است و نه از بیوی دشمنان زبان فارسی. خطری است درونی، وزارت آموزش و پرورش هر چه زودتر باید برای جلوگیری از آن دست‌به‌کار شود. من این خطر را در گفتگوی یک‌هفته‌ای در آبان ۱۳۵۰ داشتیم در حضور معاونان و دبیران زبان فارسی به وزیر آموزش و پرورش در آن روز گفتم که در مجلس بحث مرکز دانشگاه در سال ۱۳۶۴ باز دیگر به تفصیل متذکر شدیم که باید تکلیف زبان فارسی و ادبیات فارسی در دوره راهنمایی و دبیرستان تعیین شود. دانشکده‌ها نیز زبان و ادب فارسی از هم جدا کرد. هرگز گفتیم که ادبیات فارسی هدف باشد. می‌آمدند و وسیله اقلیتی می‌گشتند. ادب فارسی به دستشان نماند. کار خود را با اقتضای بازاری که در آنجا گرفته بود با مردم محلی می‌گفت و هم‌گزار می‌شد. آن نمی‌گفت که ادب چیست و زبان آن کدام است. اگر نیازش به نامه می‌آید که از بیوی در مسجد حاجت او را برطرف می‌کند و این همینکه سطره‌های ابتدایی افزون شد و به نام دبیرستان گشودند و دولت شرایط به کار گذاردن مستخدمان خود را داشتن گواهی نامه تعیین کرد، و برای گواهی نامه‌ها سزای قانونی در نظر گرفته شد آنان که خواهان گرفتن سزایا بودند، دیدند راهی جز گفتن از دالان دبستان و دبیرستان ندارند، چنانکه در پانزده سال پیش نوشتیم در چنین موقعیتی ضرورت داشت ادبیات فارسی از مقام شاخ خود فروز آید و زبان از ادبیات جدا گردد و برای هر دسته

■ زبان و ادب فارسی که امروز پاسداری آن به عهده شما خواهران و برادران نهاده شده دوره‌های سختی را پشت سر نهاده و از خطرانی جسته است.

■ باید تکلیف زبان و ادبیات فارسی در دوره راهنمایی و دبیرستان معین شود.

■ تا شصت سال پیش زبان و ادب فارسی از هم جدا نبود و فلان گرفتن ادبیات فارسی هدف به حساب نمی‌آمدند و وسیله.

■ باید آموزاندن زبان فارسی از ادبیات فارسی جدا گردد.

■ گتهایی را که برای آموزاندن زبان می‌گزینند باید بیشتر از مقدار کثونی باشد.

■ دبیر ادبیات فارسی حتماً بایستی اطلاعاتش در زبان و ادبیات عرب در حد متوسط قاعده‌های عربی باشد.

(۲) - زبان و ادبیات فارسی را می‌توانید، صفحه دانشکده ادبیات و علوم انسانی مشهد شماره دوم سال نهم.

کتابهایی خاص نوشته شود (۳) البته چند بار این کار را کردند و پنداشتند غزل عرفانی و یا قصیده مصنوع خاقانی را برداشتن و به جای آن شعر هجایی و بسی وزن نهادن مشکل را می گشاید. در حالی که زبان آموزشی و پژوهشی فصیح نوشتن و گفتن روشی دارد و نظم را با این غلط خواندن و یاد خاطر سرزنش دیگر

من کتابهایی را که با کارم ارتباط دارد باید بخوانم. نیز به حکم وظیفه ناچارم بر گهای امتحانی دانشجویان را بررسی کنم متأسفانه عبارت بسیاری از آن کتابها نارساست و انشاء بسیاری از آن بر گهای امتحانی کامیاب و گاه غیر قابل فهم. نه آن کتابها از دانش آموزان رشته ادبی است و نه اصولاً مسأله ای بی نام ادب در میان است. آنچه به آن گرفتار شده ایم ناهی زبان است.

سالها پیش که این خطر را در یافتم. به جای آنکه در روش تدریس بیرون بر روی زخم مرهم نهادند. آموزش زبان فارسی را که دانشگاهها اجباری کردند آن هم به مدت یکسال و با درس دادن نکرده های از کلاسها سعادت، اخلاق، تهاوری، شادمانه، ستوری، مرزبان نامه و کلیله و چنانکه می بینیم از این اقدام هم نتیجه ای که مطلوب بود به دست نیامد.

رخصت بدهید گفتار خود را کوتاه کنیم من کتابهای فارسی و اهتمامی و دبیرگان را که هم اکنون درس داده می شود. کم و بیش خوانده ام. و باید انصاف داد که این کتابها بهتر از آن کتابهایی است که در آغاز انقلاب نوشته شد و خود را مکلف می دانیم از گردآورندگان آن سیاستگزاری کنیم. اما با درس دادن این کتابها بدانچه می خواهیم نمی رسیم. به نظر این خدمتگزار زبان و ادب فارسی که سی و پنج سال عمر خود را در تعلیم دادن دانش آموزان و دانشجویان گذرانده است. سازمان پژوهش و گروه مؤلفان از هم اکنون باید نکته های زیر را رعایت فرمایند:

۱ - آموزاندن زبان فارسی از ادبیات

فارسی جدا گردد. آموختن ادبیات را به کسانی اختصاص دهند که می خواهند تحصیل خود را در رشته های ادب فارسی، حقوق قضایی و مدنی، فلسفه و تاریخ و جغرافیا به پایان برسانند.

۱ - کتابهایی را که برای آموزاندن زبان میگزینند باید متناسب با مقدار کتونی باشد اما از نثرهای ساده، روان، متداول و مضمونهای دلچسب انتخاب کرد. که دانش آموزان را رغبت بخواند البته در عین روانی املوب باشد.

۲ - سه چهارم نثرهای در کتاب را نثر و یک چهارم شعر تنظیم بر کند.

۳ - فراهم کنندگان باید توجه داشته باشند که غرض از گردیدن مطلبی در دسترس بودن آن و نیز به دست آوردن دانش آموزان در تشخیص انتهای درخت. و شخصیت سیاسی یا علمی نوشته ها را که باید در گزیندن و با او گذاردن نوشته ها در فعالیت داد. البته اگر نظم با نثری از همیه می آید بر خوردار باشد ولی محتوای آن خلاصه ای از مجموع یا جمع است یعنی متنصین است به اشخاص باشد. نباید در بین کتابها راه میاند.

۴ - آموزاندن متن فارسی بیشتر به روش تدریس تکواژه ها می بردند اما ما باید در این روش خواندن متن - به هر زبان که باشد - این مهم است درک مفهوم کامل عبارت است. پس این نکته باید مورد توجه قرار گیرد و در بابها و مطالب دانش آموزان خواسته شود نکات اصلی فارسی را که خوانده است بیرون آورده باز گوید. پس گنجایندن نثرهای گوناگون برای تحقق یافتن این مقصود نهایت ضرورت دارد.

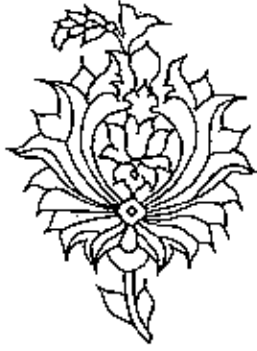
۵ - اگر قطعه ای از کتابهای گذشتگان سودمند به نظر رسد و در آن قطعه تکواژه هایی باشد که امروز به کار نمی رود مؤلفان مجاز گردند آن واژه ها را به کتاب دیگر واژه هایی که به کار می رود برگردانند.

۶ - رسم الخط هم مشکلی است که معلمان

محترم کم و بیش با آن روبرو هستند سازمان برنامه ریزی باید با بهره گیری از تجربه استادان و متخصصان روشی را برگزیند و آن را در نوشتن همه کتابهای ابتدایی، راهنمایی و متوسطه به کار برد و معلمان مکلف باشند از آن روش پیروی کنند.

۸ - آموزاندن دستور زبان نیز باید از دوره ابتدایی تا پایان دبیرستان بکوتخت باشد.

در تعلیم دادن دستور تنها قاعده های صرفی و نحو را از ساده به مشکل به دانش آموز یاد دهند و اگر داخل کردن معانی بیان در دستور زبان بیرون از کتابها دیگر نیز باید به عرض حاضران محترم برسد که به خاطر برهیز از درازی گفتار از آن چشم می پوشم.



اینک سؤالاتی را که از طرف حضار مطرح شد و استاد دکتر شهیدی به آنها پاسخ دادند. برای تکمیل فایده و اطلاع سایر همکارانی که در جلسه حضور نداشته اند، ذیلاً می آوریم:

س: لطفاً بفرمایید دبیران ادبیات باید در چه زمینه هایی مطالعه داشته باشند؟

ج: زمینه مطالعات در اختیار خودشان است ولی آنچه به کارشان مربوط می شود، باید کتابهایی باشد که درباره ادبیات نوشته شده باشد. متن های سنجیده که با انشای درست و اسلوب صحیح نوشته باشد - چه متن های قدیمی و چه متن های فعلی و همچنین آنچه مربوط به فنون ادب است. دبیر ادبیات حتماً بایستی فنون ادبی را دانسته باشند؛ مثلاً

کتابهایی درباره معانی بیان و نقد شعر. بعد هم دوره کامل دستور زبان فارسی و همچنین اطلاع از ادبیات عرب. دبیر ادبیات فارسی حتماً بایستی اطلاعاتش در زبان و ادبیات عرب در حد متوسط قاعده‌های عربی را بداند.

یعنی نحو و صرف در حد درجه دوم و همچنین تسلط بر متون ساده دانشمندانه. بنابراین مفداری ادبیات عرب حتماً باید بخواند. تاکید می‌کنم بیشتر باید روی خواندن متن تکیه کند. در خواندن ادبیات عرب. در صرف بیشتر کار کند. از متون های فارسی قدیم مثل: تاریخ بیهقی، مرزبان نامه، کلیله و دمنه، نوشته‌های غزالی با اخلاق ناصری حوصله نصیر که نیز شیوایی دارد و از معاصران باز کسانی که نوشته‌هایشان درست و مورد تصدیق است و خودمان همه می‌دانیم نقد تفری بیشتر نیستند همه آنها هم پیش شما شناخته هستند. بنابراین دبیر ادبیات باید این متن‌ها را بخواند و بخواند تا ملکه ادب در ذهنش انشاء الله راسخ بشود.

س: استاد محترم، آیا پیشنهاد نمی‌کنید که بحث اضافات، دو دستور زبان اضافه است؟  
ج: چرا! پیشنهاد می‌کنم در بحث دستور اینها را نیاورید. دانستن انواع اضافه جزء بحث‌های معانی و بیان است و به دستور زبان فارسی ارتباطی ندارد.

س: آیا امکان دارد که لغت بی‌لغت پیدا خارج از توبت در اختیار معلمین ادبیات قرار بگیرد؟

ج: و آیا متوجه هستید که این سوال شما خارج از توبت است! چون اینجا چیزی که مربوط به زبان و ادب فارسی است مطرح می‌شود. لغت نامه مؤسسه‌ای دارد در خیابان ولی عصر؛ آنجا مراجعه می‌فرمایید یک جواب ساده هم به شما عرض می‌کنند که «کاغذ نداریم».

س: ادبیات معاصر ما آیا دارای پایگاهی هست که در قدیم بوده است؟  
ج: نمی‌دانم مقصود از «پایگاه» چیست؟

قدیم شعر می‌گفتند: برای اینکه صله بگیرند. حالا کسی صله به کسی نمی‌دهد. اما اگر مقصود پایه نظم و نثر است و مقایسه آن با نظم و نثر قدیم، شاید گفت «آنجا که عیانست چه حاجت به بیان گشت».

س: در بابان کتاب اول دبیرستان در آیین نگارش در کتاب آمده که «مستول» با کرسی «همزه» و یک «او» اضافی یعنی «واقع با دو «او» که «او» اول کرسی همرد است. نوشته شده: نظر شما چیست؟

ج: اگر از من بپرسیم، می‌گویم باید بگویم روش انتخاب شود، از کتاب مدرسه همان روش را بکار آورید.

س: در نظام قدیم می‌گفتند: «شعر از سی جبهون حکایت می‌کند و از حدیثها شکایت حتی کند» اکنون جای دو کلمه حکایت و شکایت عوض شده است. نظر شما چیست؟  
ج: پیدا شدن نسخه قدیم و مورد اعتمادتر این کار را کرده است.

س: استاد! فرمودید در شخصیت نویسنده در اثر تأثیر ندارد. لطفاً توضیح دهید. آنچه که صادی هدایت را هدایت کرد و مولوی را مولوی چه بود؟

ج: من گمان می‌کنم بیان من اشتباه نبوده. بنده عرض نکردم شخصیت نویسنده در نوشته‌اش اثر ندارد. عرض کردم شخصیت نویسنده را در انتخاب نوشته او دخالت ندهند. یعنی اگر یک نویسنده، نوشته خوبی دارد که بدآموزی ندارد و به جای خود نکات خوبی هم در آن است، بیاورید. یا نویسنده کاری نداشته باشید.

س: نحوه آموزش دبیکه در مجال حضار بسیار غلط است. آیا به نظر شما این روش باید عوض شود یعنی به شکل تقریری باشد یا همین روش فعلی؟

ج: من مدتی است متأسفانه توفیق دیگه گرفتن را نداشته‌ام و جایی هم نبوده‌ام که بشنوم، بینم که چه جوری دیگه می‌گویند که بگویم:

غلط است یا صحیح است  
حاضرین: «یعنی اینکه غلط می‌گذارند که بجه دست کند».

ج: سابق عده دانش‌آموز کم بود! معلم هم وقت زیادتری داشت؛ می‌خواندند، می‌نوشتند. حالا با کثرت دانش‌آموز شاید نمی‌شود این روش را معمول داشت. البته آن روش بهتر بود چون هم سمعی بود و هم بصری ولی الآن دیگر چاره‌ای نیست؛ مجبوریم از این روش استفاده کنیم. مثل خیلی کارهای دیگر که داریم می‌کنیم.

س: جناب استاد! آموزش عرفان و آوردن اشعار عرفانی چه در کتاب از دانش‌آموزان ۱۴-۱۵ ساله را دور می‌کند؟

ج: من هم نظرم با نظر شما موافق است و عرفان دارای نظام بسیار منطقی است. البته اگر کسی نخواهد برود عرفان بساد بگیرد. هیچکس نباید مانع او شود که چرا عرفان یاد می‌گیرد ولی کتابهای عرفان را به عنوان موخر زبان نمی‌شود یاد داد.

س: برای بیخرفت انشاء و خط دانش‌آموزان ابتدایی چه باید کرد؟

ج: این مشکلی است که نبودن من هم با آن روبرو هستیم. یعنی اینکه، در تصحیح اوراق برای خواندن هر سطر بعضی وقتها، دو دقیقه، سه دقیقه باید وقت صرف کنم خط را باید با متن خط یاد گرفت. معلم خط باید داشته باشیم. نمی‌دانم کجا در دبیرستانها و دبستانها الآن معلم خط هست یا نیست؛ ولی به هر حال این ضایعه بزرگی است که باید به یک صورتی جبران شود.

س: در مورد دانش‌آموزان ابتدایی و راهنمایی، انشاء به چه کیفیتی باید باشد؟ زیرا که نمی‌توانند متن‌های سنگین را بنویسند.

ج: من نمی‌دانم الآن انشاء به چه صورتی است. به نظر بنده خوبست در دبستان انشاء را از نامه‌ها و گزارشهای کوتاه شروع کنید؛ یعنی مثلاً، دانش‌آموز نامه‌ای به پدرش که در مسافرت است، بنویسد، یا به آموزگار و مدیر دبستان یا وضع آمدنش را از خانه تا مدرسه



می‌توانیم تغییر بدیم؛ اما نام‌گذاری برای اجزاء جمله و موظف کردن همه معلومان در به کار بردن آن کار بگنفر و دو نفر نیست. بهتر است وزارت آموزش و پرورش غذای از استادان و صاحب‌نظران و دبیران و حتی آموزگاران را جمع کند با بحثهای طولانی که شاید هفته‌ها وقت بگیرد تا برای حل این مشکل‌ها که الآن می‌شناسیم، تصمیم کلی گرفته بشود که بنده سر اسم‌گذاری هیچوقت بحثی ندارم و فقط می‌گویم در مدرسه‌ها اختلاف ظلمه پیدا به وجود آید. یکی بگوید «منتم»، یکی بگوید «استم»، یکی بگوید «اسطه»، یکی بگوید «اسمه»، یکی بگوید «جمله مبتدا و خبر»، یکی بگوید «مبتدا»، یکی بگوید «کراره».

س: لطف می‌فرمایند صدر «دانش» و فعلهایی که از این مصدر مشتق می‌شوند را توضیح دهید. در حالی که جزء فعلهای ربطی هستند ولی در عین حال تعریف فعل نام هم در مورد آنها زیاد است. مثلاً «دانش» برای انجام دادن کاری دلالت ندارد؛ مثلاً «علی کتاب دارد» آیا علی کامل است یا مسدألیه؟

ج: مولانا جلال‌الدین همی دارد که: «کتاب بر بند آید اگر فاعل بود یکی فاعل نیست کو عاطل بود او ز روی لفظ نحوی فاعل است در سه او معلول و نوشتن قائل است مقصود این است که اینها اسم‌گذاری است، اگر نظر بنده را بخواهید، می‌گویم مسند و مسدألیه، ولی عرض کردم نظر من قاطعیت ندارد که همه باید از من پیروی کنند. باید تصمیم کلی برای همه اینها گرفته شود. یکی دوتا نیست؛ شاید صد مشکل از این گونه داشته باشیم.

س: شمری است؛ نشسته خصم خاروش به ساقه نگاه نو به حره مقاوست، یکن ز ریشه خار را

ج: به نظر بنده خاروش در مصراع نخست فید است نه صفت.

حرف نرزد دیگر آنچه عرض کنم س: چگونه می‌توانیم دانش آموزان را به دوس ادبیات فارسی جلب کنیم تا برای آن به مانند فرنگ و شیمی اهتزازت قائل شوند؟

ج: این مشکلی است که از لحاظ اجتماعی ما سال‌ها رویز و هیج‌مکنان طور که عرض کردم سابق آنهایی که می‌رفتند ادبیات می‌خواندند، هوقشان ادبیات نبود حضور نمی‌توانستند به آنچه می‌خواستند کتاب‌های فعلهایی که می‌خوانند برسد. جز از طریق ادبیات. ولی الآن ادبیات حذف نیست جز برای عده‌ای که آنها هم بنا و وضعی که امروز دانشگاه‌ها دانشجو می‌گیرند راهشان بسته است ولی اگر بخواهید می‌توانید شمر از نظر در بین سیصد هزار نفر پیدا کنید که علاقه‌مند به فراگرفتن ادبیات باشند. مسلم است که اگر آنها را بتوانند جذب کنند، خیلی عقده خواهد بود.

س: با توجه به اینکه جمله‌های فارسی بدون فعل نیستند آیا می‌توان جمله‌های ابتدای فارسی را جمله اسمیه نامید و آن را مبتدأ با جمله اسمیه عربی که از مبتدأ خبر تشکیل شده است، قرار داد؟

ج: می‌دانید دستور و نام‌گذاری قاعده‌های دستوری، وحی منزل نیست. ما نام‌گذاری را

شرح بدهد. امروز که من از خانه کار آمدم چه جوری خودم را به دستان رساندم اینها را می‌توانم که در نوشتن بنا وضع متوجع اجتماع زور و بیان کنید که یک چیزهایی که در عالم خیال است و بی‌جای خیال برود و بعد هم اصلاً به کارش نیاید و این نوشته که وسیله آموزگار از جهت آزار و ترکیب بی‌وسه تصحیح شود.

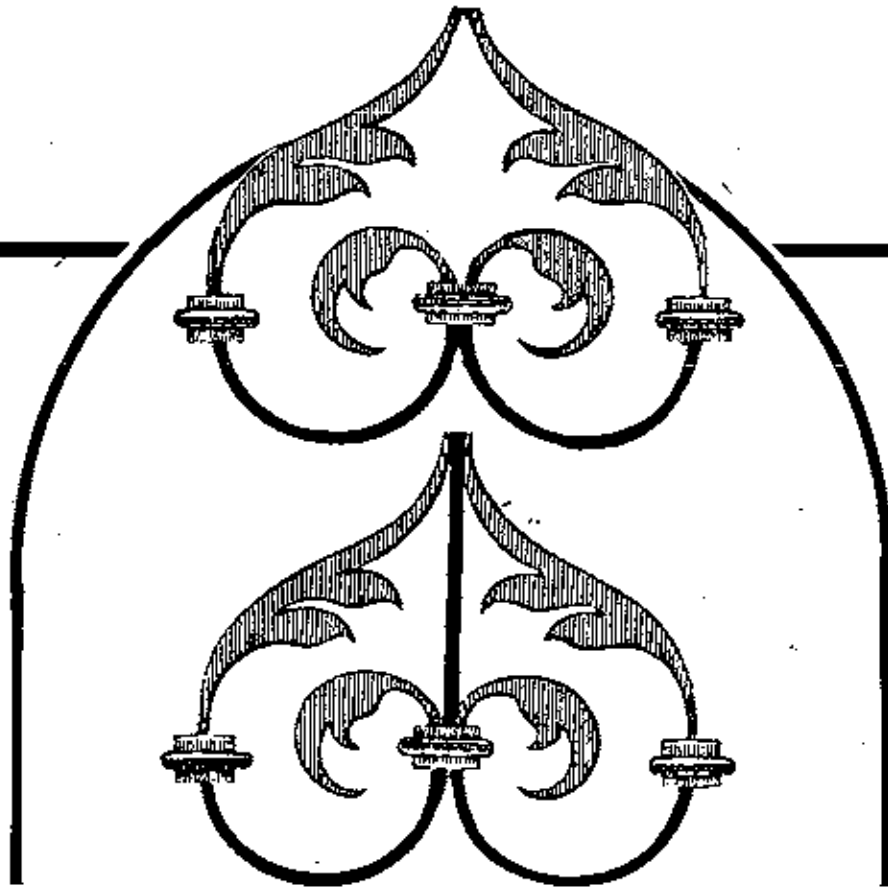
س: در ترکیبهای مانند «داستانهای گلستان» یا مثلاً «آهوی صاحبزاده» یا «ج» به‌رحال آنچه می‌نویسید «ج» است. اسمش را هر چه می‌خواهید، بگذارید به شرط آنکه همه شما در نام‌گذاری متفق باشید.

س: استاد عزیز؛ فرمودید: فن ادب و زبان فارسی، فن درست بیان کردن است؛ چگونه می‌توان به دانش‌آموزان طریقه بیان و سخنرانی و حرف زدن در جامعه را آموخت؟

ج: بنده چنین چیزی نگفتم، من نگفتم که شما دانش‌آموز سال اول را ببرید پشت میز خطابه تا سخنرانی کند، من هیچوقت چنین چیزی نگفتم. من آنچه را که گفتم برای دانش‌آموزی است که افلاً دوره راهنمایی را هم طی کرده و رسیده به دوره دبیرستان، اگر آنجا هم نتواند

س: مجلس علمی انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی ۱۳۵۲





● مسلمان راستین یا کوشش مستمر در انجام واجبات و ترک محرمات و استعانت دائمی از پروردگار، ضمن نیایشهای خالصانه، در پناه ذات اقدس او منی تواند خود را از شر شیطان و وسوسه نفس برهاند و با گناه زدایی، خویشتن را از جهت لغزشهای اخلاقی مصون دارد.

## نقد اخلاقی و ضرورت انجام آن

دکتر حسین رزمجو

(قسمت آخر)

و دارای شعور و اختیار و صاحب اراده و نتیجتاً در گرو اعمال خویش و مسئول آنهاست که: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» و چون مخلوقی است، نیمه آسمانی و نیمه خاکی و آمیزشی است از فرشته و شیطان، لذا قلمرو عزت و ذلت او از اعلیٰ علیین است تا اسفل السافلین و هم اوست که می تواند با کاربرد عقل و پیروی از فرمانهای الهی، گوهر خود بشناسد و در بنای پرورش مکارم اخلاقی و خودسازی به خلیفة اللہی رسد.

به تأیید این مکب آسمانی، آدمی اگر از راه تزکیه و تهذیب نفس به اصلاح خویشتن پردازد و نیکی بیشه کند و عمل صالح انجام دهد، از آفات و مصائب اجتماعی و کج رویها محفوظ می ماند و در این صورت دیگر ناپاکان گم کرده راه و عوامل فساد، قادر نخواهند بود او را اغوا کنند و به سیم روزی کشانند، چنانکه قرآن می فرماید: «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم»

فصل سوم:

اسلام و معیارهای آن در اخلاق:

مکارم و فضایل اخلاقی (جنود عقل) - ردائیل یا سیئات اخلاقی (جنود جهل)

در جهان بینی اسلامی، اصول اخلاقی منبعت از دستورالعملهای قرآن مجید و سنن نبیه سی اکرم (ص) و ائمه هدی علیهم السلام است و وظایف فردی و اجتماعی انسان و روابطی که با خدا و خلق او دارد، در چهارچوب برنامه هایی که به صورت احادیث و وصایا و حکم از پیشوایان عالیقدر این دین مبین، باقی است معین و ارائه شده.

از دیدگاه اسلام انسان موجودی است: «ذو معرفه بفرق بین العنق والباطل... معجون طینه الالوان المختلفة والاضداد المتعادية»

ملاک برتری انسان در اسلام - تقوی است: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم»<sup>۱</sup> چه به گفته امام علی بن ابیطالب (ع): «التقی رئیس الاخلاق»<sup>۲</sup> برهیزکاری سرو رئیس سجایای اخلاقی است و به تعبیری دیگر: سبیری است که او را در دنیا از لغزشها می‌رهاند و در آخرت به بهشت و سعادت ابدی رهنمون می‌گردد: «فان التقوی فی الیوم الحرز والجنة و فی غد الطریق الی الجنة»<sup>۳</sup>

معنی جامع تقوی: «ضمیر بیدار به حق و نگهدارنده حریم است و اثر آن هماهنگی فوای نفسانی و ظهور فضایل خلقی مانند: عدالت، عفت، شجاعت می‌باشد و حقیقت تقوی همه کمالات معنوی و فضایل را دربردارد و تنها برهیزکاری در ظاهر، و تسلیم به آیین تبت است»<sup>۴</sup> لازمه اصلاح اخلاقی و تصفیه روح - در آیین اسلام - نفس‌کنشی و جبرگی بر سرکشی غرائز و تمایلات شهوانی است و این امر از جنان اهمیتی برخوردار است که از نفس آواره به عنوان «دشمن‌ترین دشمن انسان» یاد شده و مبارزه با آن به «جهاد اکبر» تعبیر گردیده است:

«اعدا عدوک نفسک التی بین جنیک»<sup>۵</sup>

یا: «علیکم بالجهادالاکبر و هر جهادک مع نفسک التی بین جنیک»<sup>۶</sup>

با سرکویی نفس آواره انسان از باندبهای شهوات و اسارت شیطان می‌رهد و به سوی «الله» یا کمال مطلق اوج می‌گیرد و در این سیر معنوی است که با منخلق شدن به اخلاق الله، «رسد آدمی بجایی که بجز خدا نبیند»<sup>۷</sup>

هر که سرد اندر نسن او نفس‌گیر  
مرد را فرمان برد خورشید و ابر  
نفس خود را کش جهانی زنده کن  
خواجهای گشته است او را بنده کن  
نفس هردم در درونت در کمین  
از همه مردم بتر در مکر و کمین  
دشمنی داری چنین در سر خویش  
مانع عقل است و خصم جان و کبش  
دشمن راه خدا را خوار دار  
دزد را منیر مند بردار دار<sup>۸</sup>

نفس آواره و شیطان: «مبدأ شر و اغوا و وسوسه است که آدمی را در جهت خلاف کمال و مصلحت و عاقبت اندیشی می‌کشاند.

لذا باید مراقب اشوای او بود و روح و عقل را از کیدها و فریبهای او آزاد ساخت و از آنجا که این مبدأ، حق را باطل و باطل را حق و خیر را شر می‌نماید و از آنچه نباید ترسید، می‌ترساند و از آنچه باید ترسید به آن جرأت می‌دهد و با دادن وعده‌های فریبنده، سراب را واقع می‌نمایند و در برابر حق و پیش، برده‌ای فریبنده پیش می‌آورد و مساوره آن را می‌پوشاند: «بعدهم و یتبعهم و ما بعدهم الشیطان الا غروراً»<sup>۹</sup> و همین که در معرض خشم و تجاوز به حق غیر و شهوت و هر گناهی قرار گرفت، آن را تقویت می‌کند و محیط فکر را تاریک می‌نماید و عاقبت را می‌پوشاند و ندا و نور وجدان را خاموش می‌گرداند»<sup>۱۰</sup> و به گفته حضرت علی علیه السلام:

«... الشیطان موکل به [بالانسان] یزین له المعصیه لیرکیها و یسبه التوبه لیوقها، اذا غمیت متبیه علیه اغفل ما یكون عنها»<sup>۱۱</sup> شیطان با انسان همراه است و گناه و نافرمانی را برای او می‌آورد تا بر آن سوار شود [مرکب آن معصیت شود] و او را به توبه کردن امیدوار می‌نماید که آن را به تأخیر اندازد تا اینکه ناگاه سرگ او را در بسابد درحالی که از آن بسیار غافل باشد.

مسلمان راستین با کوشش مستمر در انجام واجبات و ترک محرمات و استعانت دائمی از پروردگار ضمن نیایشهای خالصانه<sup>۱۲</sup> در پناه خواهی از ذات اقدس او می‌تواند خود را از شر شیطان و وسوسه نفس برهاند و با گناه‌زدانی، خویش را از جهت لغزشهای اخلاقی مصون دارد.

و چون: از نظر تعلیمات اسلامی هر گناه اثری تاریک کننده و کدورت آور بر دل آدمی باقی می‌گذارد و در نتیجه میل و رغبت به کارهای نیک و خدایی کاهش می‌گیرد و رغبت به ارتکاب گناهان دیگر افزایش می‌یابد؛ متقابلاً - عبادت و بندگی و به یاد خدا بودن، وجدان مذهبی انسان را پرورش می‌دهد و میل به کار نیک را افزون می‌کند و از میل و رغبت به شر و فساد و گناه می‌کاهد و نتیجتاً نیر گنهای ناشی از گناهان را زایل می‌گرداند و میل به خیر و نیکی را جایگزین آن می‌سازد. چنانکه فی‌المثل: «نماز گناهان را مانند برگ درختان می‌ریزد و گردنها را از ریسمان معاصی آزاد می‌کند. پیامبر خدا (ص) نماز را به چشمة آب گرم که بر درخانه شخص باشد و روزی پنج نوبت خود را در آن شستو دهد، تشبیه فرموده است. و آیا با چنین شستوها، چیزی از آلودگی بریدن باقی می‌ماند؟ خلاصه، چون بشر در معرض آفات اخلاقی و بیماریهای روانی است، خداوند به وسیله نمازها و زکاتها و

روزه‌ها - و بطور کلی عبادات - بندگان مؤمن خود را از این آفات حراست و نگهداری می‌کند. عبادات دستها و پاها را از گناه باز می‌دارد. چشمها را از خیرگی باز داشته و به آنها خشوع می‌بخشد، نفوس را آرام می‌گرداند، دلها را متواضع می‌نماید و باد دماغ و استکبار را زایل می‌سازد.<sup>۱۵</sup>

از دیدگاه اعتقادی اسلام، خداوند متعال با ارسال رُسل، که هدف اصلی از برانگیختگی شان - تمهید مکارم اخلاق و هدایت انسان به روشنائیها با فضایل و مکارم بوده است - چنانکه از پیامبر اسلام (ص) است که فرمود: «بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»<sup>۱۶</sup> یا: «علیکم بمکارم الاخلاق فان الله عزوجل یعنی بها»<sup>۱۷</sup> راه بهر روزی و کمال را برای انسان مشخص فرموده است و با ختم نبوت، از طریق احکام قرآنی و شیوه زندگی پیامبر (ص) که خود اسوه‌ای است حسنه، با ارائه برنامه‌ای جامع و تعیین وظایف فردی و اجتماعی و قرار دادن دو حجت داخلی و خارجی (عقل و پیغمبران) در اختیار انسان حجت را بر او تمام کرده و در هر گونه بهانه و عذری را در کجروی و ظفره رفتن به روی او بسته است. به عبارت دیگر:

«خداوند از طرفی به بشر آزادی عطا کرده و او را مختار آفریده است و از طرف دیگر وجدان اخلاقی و عقل را در نهادش مستقر ساخته و با سرشش آمیخته است تا با الهام و هدایت این راهنمای باطنی و استمداد از وحی الهی، آزادی خود را اندازه‌گیری کند و امیال غریزی و خواهشهای نفسانی خویش را در حدود مصلحت فردی و اجتماعی برآورده سازد... و از آنجا که تعدیل تمایلات و تجدید آزادی، شرط اساسی حفظ تمدن و حس سازگاری نسلهای مختلف در جامعه بشری است، خداوند عقل را به عنوان پیامبر داخلی مردم و پیامبران را به عنوان عقول خارجی مردم قرار داده است و این هر دو به فرمان الهی مأموریت دارند تا بهم و در معیت هم، راه خطا و صواب را به انسانها ارائه نمایند و اعمال روا و ناروا را برای آنان بیان کنند و بدینوسیله مردم را به راه تعالی و تکامل سوق دهند و موجبات خوشبختی و سعادت فرد اجتماع را فراهم آورند.»<sup>۱۸</sup>

در جهان بینی اسلام و اصولی که این مکتب در اخلاق و وظایف انسان ارائه کرده است:

«یک وحدت و انسجام و هماهنگی منطقی حکمفرماست و اصول آن به هم پیوسته و به یک نتیجه منتهی است. این نتیجه واحد، پرورش انسان وظیفه شناس و وظیفه گزار است که حرکت تکامل اخلاقی و تعالی روانی بشریت را در جهت پیدایش، «انسان برین» تقویت و تسریع می‌کند. اگر دقت کنیم که هدف دین، پرورش فضایل عالی و مکارم اخلاقی در انسانهاست؛ هماهنگی و نجاسی را که میان اصول عقاید و هدف نهائی اعتقاد به آنها برقرار می‌باشد، درمی‌یابیم.»<sup>۱۹</sup> از میان تمام مذاهب تاریخ، اسلام: «این ویژگی را دارد

که تنها به ترتیب رابطه انسان با خدا یا تزکیه نفس (چون مسیحیت و بودیسم) اختصار نمی‌کند و از جهان بینی فلسفی گرفته تا شیوه زندگی فردی، خود را به صورت یک مکتب جامع دارای ابعاد گوناگون اعلام می‌کند... و چون برای انسان دوگانگی وجودی: خاک - خدا، قائل است، قادر است برای زندگی انسانی، دوگانگی: سود و ارزش با اقتصاد و اخلاق را توجیه کند و همچون مذاهب صوفیانه و مارکیسم، هیچ یک را در برابر دیگری نفی ننماید... اسلام انسان را با عبادت، یعنی پرستش آگاهانه و عاشقانه خدا که مظهر تمامی ارزشهای متعالی و مطلق است، هدایت می‌کند که این ارزشها را بگونه نسبی در خود پرورش دهد و بدینگونه به جوهر وجودی خویش در طبیعت خلوص و تعالی مداوم بخشد، نلطیف عاطفی را در جهت کمال جویی مطلق ذاتی و نوعی خویش دنبال کند و از خاک فاصله گیرد و با تکیه رجودی خود بر توحید، به عنوان یک جهان بینی، یک فلسفه اخلاق و یک نوع شیوه و همچنین مفهوم و غایت زندگی به فلاح رسد.»<sup>۲۰</sup>

فرآورده مکتب اخلاقی و نظام تربیتی اسلام، انسانی است صالح، متعهد و مسئول که: «آفرینش و پیدایش خود را تضاد نمی‌پندارد، بلکه معتقد است که از آفرینش او منظور در کار بوده، لذا موظف است زندگی و تلاش خویش را با آن منظور تطابق و هماهنگی بخشد. او اعتقاد دارد که آفریدگار جهان از روی قصد و حکمت به آفرینش او پرداخته و از میان آفریده‌ها فقط به او امکان و قدرت آفرینندگی بخشیده و با این موهبت عظیم، به او امکان داده تا به کار آفریدگار در جهان ادامه دهد و جانشین او در زمین باشد.»<sup>۲۱</sup> «اذ قال ربک للملائکه انی جاعل فی الارض خلیفه»<sup>۲۲</sup> احراز این مقام انسان امکان و قدرت یافته است که به ایجاد و تغیر و تحول در طبیعت و جامعه و انسانها و خویشتن پردازد... خدای آفریدگار اولین مقتدای انسان به شمار می‌رود و از بشر نخلق به اخلاق خود را می‌خواهد. «أَفَلَمْ وَلِی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور»<sup>۲۳</sup> زندگی این جهانی یکی از مراحل حیات انسان و مرحله مخصوص تکلیف و اداء وظیفه و مجاهده اوست و به دنبال آن مرحله حساب و مواخذه و پاداش فرا می‌رسد... میدان زندگی این جهان آزمایشگاه انسانهاست، تا معلوم شود که از انسانهای نیکوکار و نیکو مبارزه هریک چه مقام و منزلتی داشته و به کدام درجه از تکامل اخلاقی و تکامل مبارزه رسیده‌اند، اما کسانی که در جرگه انسانهای نیکوکار و نیکو مبارزه نیستند، شأن حیات و هستی برتر از آن است که به آزمایشگاه آنان تنزل یابد. این است هدف و کار و حیاتی که اسلام برای انسان تعیین کرده است تا از او مجاهدی بسازد که در مبارزه پیوسته و پرشورش، مقاوم و شکیبا و سرسخت باشد.

او به خاطر آیین و مراسم زنده است و هر کوششی در مورد خوبستن یا خانواده و جامعه و نوعش به کار برده به این خاطر است.

خداوند نهائی اولادت بردن و بهره‌مندی از خورش و پوشش نیست، زیرا این مطلوب چهارپایان و کافران و نه درخور آدمیان است.<sup>14</sup> چه به تعبیر قرآن: «والذین کفروا یتمتعون و یأکلون کما تأکل الانعام»<sup>15</sup>

الگوی اخلاقی و تربیتی آیین اسلام، انسان صالح پرهیزکاری است که وصف روحیات و خلقیات او را در خطبه ذیل که از زبان امام علی ابن ابیطالب علیه السلام که خود به حق پیشوای صالحان و پرهیزکاران است، مشاهده می‌کنیم:

● معیارهای اخلاقی که اسلام در تشخیص و تمایز «صالح» از «طالح» یا «نیکوکار» از «بدکار» ارائه می‌کند به عنوان مکارم اخلاقی یا «جنود عقل» و رذائل اخلاقی یا «جنود جهل» معروف است.

«براستی پرهیزکاران در دنیا همان صاحبان فضیلت‌هایند، گفتارشان درست و پوشاکشان میان‌روی و رفتارشان نواضع است. تحت فرمان خداوند، از آنچه خدای عزوجل حرام کرده، دیده برگرفته‌اند. گوش به دانش دارند. در حال گرفتاری و بلا به قضای خدا بمانند حال خوشی راضی‌اند. اگر عمر مقدری که خدا بر آنها نوشته است، نبود، یک چشم به‌مزدن جانشان - از شوق به توب و ترس از عقاب - در تشنه نمی‌گنجید. آفریدگار نزد آنها بزرگ است و هر چه دیگر در چشمشان خوار، با بهشت چنانند که گویی آن را دیده‌اند و در نعمتش اندرند و با دوزخ چنانند که گویا آن را می‌بینند و عذابش را می‌چشند. اینان دل غمین و بی‌آزارند. لاغر اندام و کم‌نیاز و پارسایند. به اسلام کمک فراوان کنند، چند روزی صبورند و به دنبالش آسایش طولانی و پرسود به دست می‌آورند که خدای کریمشان فراهم آورد دنیا آنها را می‌خواهد و به دنبالشان می‌دود و ایشان دنیا را نمی‌خواهند و آن را درمانده می‌سازند. در شب برپای می‌ایستند و قرآن را به آرامی می‌خوانند و با آن خود را به غم آخرت اندازند و دواء درد خود را برانگیزند. غمشان برافروزد و برگناه خود بگیرند و دردناک و دل‌ریز شوند، چون به آیه تشویش بگذرند بدان دل دهند و جانشان از شوق سر برآورد و پندارند که آن وعده جلوی چشمشان حاضر است و چون به آیه بیم گذرند با گوش دل آن را شنوند و پندارند که ناله و شهبق جهنم در گوش آنهاست. آنان کمر بسته و پیشانی و کف و سرانگشت بر زمین نهاده از خدای بزرگ آموزش گناه و براهت از دوزخ می‌خواهند.

در روز فرزندانگان و دانشمندان و نیکوکاران و پرهیزکارانند. به وسیله کارهای نیک به درگاه خدای شنایند. آنان خویش را مستهم به تقصیر دانند و از کردار خود نگرانند. هر گاه یکی از آنها راستایند، از آنچه درباره‌اش گویند بهراسد و گویند: من از دیگری به خود دانانترم و پرودگارم به من دانانتر است از خودم. پرودگارا! مرا به آنچه گویند

مگیر و از آنچه پندارند بهتر ساز و آنچه که نمی‌دانند بیاموز! زیرا تو علام الغیوبی.

از نشانه‌های دیگر این الگوی اخلاقی و تربیتی اسلام این است که در دینداری نیرومند است و با آرامی خداترس. ایمانش به سر حد یقین است و به دانش حریص بوده و با نرمش زیرک و با نگرانی بخشنده است. دین را خوب می‌فهمد و دانسته بردبار است. با توانگری میان‌رو و در عبادت خاشع است. در نداری تحمل دارد و در سختیها شکیبائی. دنبال روزی حلال می‌گردد و در راه حق چلاک و از طمع خوددار و به راستی نیکوکار و بهنگام شهوت پارساست. ستایش آنکه نمی‌فهمد او را فریب نمی‌دهد. حساب کار خود را دارد و برای کار خویش در دنیا شتاب ندارد با آنکه کار شایسته می‌کند باز هم نرسان است. شام می‌کند و متوجه شکر خداست و با عباد می‌کند و همتش ذکر خداست. شب را در حذر گذراند و شادمان صبح کند. از غفلت پرهیزنده است و به فضل و رحمت خداوند شاد. نفس سرکش را در هواش اجابت نمی‌کند. روشنی چشمش در نعمت بی‌زوال است و در آنچه فانی است بی‌رغبت. حلم را به علم درمی‌آمیزد علم را به عمل. تنبلی از او دور است و جلاکیش پیوسته و آرزویش نزدیک و لغزشش کم و دلش خاشع و نفسش قانع. جهلش نهان و کسارش آسان. دین نگه‌دارد شهوت‌کش و کاظم غیظ و خلق پاک است. رازی را که بدو سپرند به دوستان نگوید و گواهی حق را از دشمنان هم دریغ ندارد. کار به خودنمایی نمی‌کند و از شرم آن را ترک نمی‌نماید. به خیرش امید است و از شرش آسودگی. اگر هم در گروه غافلان باشد، در زمرة ذاکران نوشته شود. از هر کسش ستم کرده بگذرد و بهر کسش هم دریغ کرده ببخشد و با هر که هم از او بریده پیوندد. دشنام از او دور است. گفتارش نرم، بی‌سیرنگ و بسیار احسان و خوش کردار است. رو به خیر دارد و پشت به شر. در آشفته‌گیها باوقار است و در ناگواریها شکیبا و در فراوانی قدردان، بر دشمن هم خلاف روا نمی‌دارد و به خاطر دوست گنهگار نمی‌گردد و آنچه حش نیست ادعا نمی‌کند و حقی که بر اوست منکر نمی‌شود. پیش از آنکه بر او گواه گیرند به حق اعتراف می‌کند. هر چه بر او ننگیان است ضایع نمی‌سازد و نام بد بر کسی نمی‌نهد و تجاوز نمی‌کند و فصد آن هم ندارد. همسایه آزار نیست و کسی را بر مصیبت سرزنش نمی‌کند. امانت‌پرداز است و از زشتیها دوری می‌نماید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کند. در دنیا به نادانی در نمی‌شود و از حق با فراتر نمی‌نهد. اگر خموش است از آن غمخنده نیست و اگر بخندد، آواز بر نمی‌آورد. بهرچه دارد قانع است. خشم سرکشش نمی‌کند و هوای نفس جیره‌اش نمی‌سازد و بخل مغلوبش نمی‌نماید و در آنچه از آتش نیست طمع نمی‌ورزد. با مردم می‌آمیزد، نا بداند و خموش می‌باشد تا سالم بماند و می‌پرد تا بفهمد. در سخن به دیگری نبختر نمی‌کند. اگر بر او تجاوز شود، صورت است تا خدای جل

روح خود را ارتقاء می‌دهد و به تهذیب نفس می‌پردازد و به مکازم اخلاق که مورد محبت و رضوان الهی است دست می‌یابد. و «جنود جهل» با رذائل اخلاقی که وسیله سپهر روزی و انحطاط آدمی و موجب خشم خداوندی است، همچنانکه امام صادق (ع) فرموده «علیکم بمکارم الاخلاق فان الله عزوجل یحبها و یاکم و مذام الاخلاق فان الله عزوجل یبغضها»<sup>۴۸</sup>.

به تأیید معصوم شامل این خلیقات است:

«کفر» بدسرشتی - انکار حق، نومیثی، ستمگری، بدبینی، ناسپاسی، طمع‌ورزی، سخت‌دلی و کینه‌توزی، نادانی و کودنی، هتاک و هرزگی، دنیاپرستی، تندخویی، گستاخی و بی‌باکی، تکبر و بزرگمنشی، شتابزدگی، سبکی و چلفسی، یاراه‌گویی و پسر حرفی و زازخایی، گردنکشی، شکاکی، بی‌تابی، کینه‌ورزی، خودباختگی و نیازمندی، سهو و اشتباهکاری، فراموشی، بی‌علاقگی، آزمندی،

مأخذ و یادداشتهای فصل سوم:

- ۱- رک: امام علی ابن ابیطالب (ع)، نهج البلاغه، الدكتور صبحی الصالح - صفحات: ۲۲ و ۷۳۳ - بیروت ۱۳۷۸ هـ ق
- ۲ و ۳- آیه ۳۸ از سوره مبارکه المدثر و آیه ۱۰۵ سوره مبارکه النما
- ۴- آیه ۱۳ - سوره مبارکه الحجرات
- ۵- رک: علی انصاریان، الدلیل علی موضوعات نهج البلاغه، صف ۳۳۸ چاپ تهران ۱۳۵۷ - از انتشارات مفید
- ۶- رک: نهج البلاغه، صبحی الصالح - همان صفحه ۲۸۴
- ۷- رک: سید محمود طالقانی، برتوی از قرآن، جلد ۱ - صفحه ۵۵
- ۸- رک: شیخ محمد عبدالرؤف المناوی، کنوز الحقائق فی حدیث خیر الخلاق، بهامش الجامع الصغیر، صفحه ۱۴ - قاهره ۱۳۲۱ هـ ق
- ۹- رک: برتوی از قرآن، همان - جلد ۱ صفحه ۱۴۵
- ۱۰- رک: تلمذ حسین، مرآة العنوی، صفحات: ۷۶۹ - ۷۷۰
- ۱۱- رک: برتوی از قرآن - همان - ج ۱ صفحه ۱۲۳ -
- در ابتدای باب هفتم بوستان، ضمن تشبیه زیبا عمل نفس آماره یا این دشمن دشمن آدمی را چنین توصیف می‌کند:

  - ۱ نو با دشمن نفس همخاتهای
  - ۲ چه در بند بیکار بیگانه‌ای؟
  - ۳ عنان باز بیجان نفس از حرام
  - ۴ به مردی ز رشم گذشته و نام
  - ۵ وجود تو شهری است بر نیک و بد
  - ۶ نو سلطان و دستور دانا خرد
  - ۷ رضا و دروغ نیکامان خرد
  - ۸ هوی و هوس رهن د کبیر
  - ۹ جو سلطان عنایت کند با بدان
  - ۱۰ کجا ماند آسایش بخردان

ذکره برایش انتقام گیرد، خود را در زحمت می‌دارد تا مردم از او در آسایش باشند و خویشتن را برای آخرت به رنج می‌افکنند و مردم را از خود در آسایش می‌گذارد، از هر که دوری کند برای بغض خدا و پاک نگهداشتن خویش است و نزدیکش به هر که باشد نرمش و رحمت است، فاصله گرفتنش از مردم به واسطه تکبر و بزرگ فردوسی نیست و نزدیک شدنش فریب دادن و ظاهر سازی نه، بهر کسی از خویان پیش از خود اقتدا می‌کند و پیشوای نیکوکاران پس از خود می‌باشد»<sup>۴۹</sup>

معیارهای اخلاقی که اسلام در تشخیص و نمایز «صالح» از «طالح» یا «نیکوکار» از «بدکار» ارائه می‌کند به عنوان مکارم اخلاقی یا «جنود عقل» و رذائل اخلاقی یا «جنود جهل» معروف است. به روایت کتب معتبری چون: «الاصول من الکافی» و «تحف العقول» جنود عقل در وصینی که امام کاظم موسی بن جعفر علیه السلام به هشام می‌فرمایند، شامل صفات ذیل است:

«ایمان - نیک‌سرشتی - حق‌پذیری - امیدواری - دادگری - خوشبینی و رضا - پاسگزاری - بی‌طمعی - توکل - مهرورزی - دانائی - پاکدامنی و پارسائی - خوشخونی - خدا ترسی - فروتنی - آرامی - شکیبائی - کم‌گویی و خموشی - مواساة و همراهی - دوستی - وفاداری - فرمانبری - فروتنی - خویش‌داری و سلامت نفس - مداراة و نرمی - راستی - درستی - امانتداری - اخلاص در عمل - نهامت و شجاعت - معرفت و حق‌شناسی - رازداری - پاکیزگی - آزر - مبادروی - یکروسی و حفظ غیب - وقار و سنگینی - نسیان‌گزاری و نیایشگری - روزه‌داری و کم‌خسوری - کوشایی در ترویج حق - حج‌گزاری و اجابت ندای حق - حفظ گفتار - مراعات حقوق والدین - حقیقت‌جویی - شایستگی - نشاط و شادمانی - تقیه از دشمن - بختندگی - خشوع - امرزشخوامی - زیرکی - سلامتی»<sup>۴۷</sup>

انسان صالح به مدد عقل و لشکریان آن که به تعبیر غزالی، عقل خود به منزله:

«بند و گره است میان بیست و سه چیز از بیست و سه چیز - که اگر این گره و بند نبود نیک و بدی آبیخته بودی - با - نخستین گره و بند است میان توحید و شرک و گره است میان کفر و ایمان و گره است میان برهیز و بی‌باکی و گره است میان غفلت و هوشیاری و گره است میان شک و یقین و میان عافیت و بلا و میان نیک‌خویی و زغنی و میان سفلیگی و کریمی و میان تواضع و کبر و میان دوستی و دشمنی و میان سنایش و نکوهش و میان جهد و فسوس‌کاری و میان شرم‌گینی و بی‌شرمی و میان حق و باطل و میان آهستگی و سبکی و میان تاریکی و روشنائی و میان کرامت و خواری و میان طاعت و معصیت و میان ذکر خدای و غافلگی و میان فصیحت و حسد و میان سنت و بدعت و میان رحمدلی و بالاخره گره و بند است میان حکمت و

دریغ‌ورزی، دشمنی، پیمان‌شکنی، نافرمانی، سرکشی و مساجراجویی، بغض، دروغ‌گویی، بی‌نمازی، شکمخوارگی، جین و گریز از جهاد، پیمان‌شکنی، استکفاف از حج، سخن‌چینی، حق‌شناسی نسبت به والدین، ریاکاری، نالایی، بی‌بروایی، بدی سلوک با مردم، پلیدی و آلودگی، لوده بودن و دریدگی، تجاوز از حد سخت‌گیری و تعصب، بدسگالی، هواپرستی، سبکی و جلالت، اصرار بر گناهکاری، خودفریبندگی و غرور، سستی و سهل‌انگاری، روگردانی از حق، تنبلی و بی‌کاری، اندوه‌گینی، انزوا و رهبانیت، خست و بخیلی»<sup>۲۱</sup>

شرط اساسی اصلاح اخلاقی شناخت صفات حمیده از رذیله و تمیز فضائل از رذائل و متصف شدن به ویژگیهای جنود عقل و عاری گشتن از صفات جنود جهل است، و از این روست که: «اولیای گرامی اسلام برای آنکه پروان خویش را به راه خودسازی و تزکیه نفس سوق دهند؛ آنان را به آموختن علم اخلاق موظف نموده‌اند و فراموش کردن آن را که «از پایه‌های سعادت اجتماع است بر سایر علوم مقدم داشته‌اند.

چنانچه از توصیه‌های امام کاظم علیه‌السلام است که فرمود:

«ألزِم العلم لك ماد لك علی صلاح قلبك و اظهر لك فساد»<sup>۲۲</sup>

علمی که یاد گرفتن آن بیش از علوم دیگر لازم است دانستی است که خیر و صلاح قلبت را به تو ارائه کند و فساد آن را بر تو آشکار سازد»<sup>۲۳</sup>

از طرفی همه فیلسوفان و علمای اخلاق اسلامی: «از جمله فارابی که چند کتاب در اخلاق نوشته است، اخلاق را ملازم با سعادت دانسته بلکه مفهوم سعادت را رکن اخلاق شناخته‌اند همچنین اخلاقیون دیگر مثل صاحب جامع السعادات و مؤلف مراجع السعاده در کتابهای خود سعادت را رکن اصلی اخلاق شمرده‌اند»<sup>۲۴</sup>

کوتاه سخن آنکه: در جهان بینی اخلاق اسلامی، سلاکها و معیارهای تشخیص نیک از بد و صواب از خطا و زیبا از نازبا و سعادت از شقاوت در آنچه به عنوان جنود عقل و جنود جهل ارائه گردید خلاصه می‌شود.

- ۲۱ - ر ک: انسان، اسلام و مکتبهای مغرب زمین، صفحات: ۸۸ و ۸۹ و ۲۰ - از انتشارات نشر ایمان
- ۲۲ - آیه ۳۰ - سوره مبارکه البقره
- ۲۳ - آیه ۲۵۷ - سوره مبارکه البقره
- ۲۴ - ر ک: انقلاب تکاملی اسلام، همان - صفحات: ۲۶۹ و ۲۷۰
- ۲۵ - آیه ۱۲ - سوره مبارکه محمد (ص)
- ۲۶ - ر ک: ابن محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی، تحف العقول عن آل الرسول، به تصحیح علی اکبر غفاری، صفحات: ۱۵۲ تا ۱۵۸ - چاپ تهران ۱۳۵۴ از انتشارات کتابفروشی اسلامیة
- ۲۷ - ر ک: محمد بن یعقوب الکلینی رازی، الاصول بین الکافی، یا شرح محمد باقر الکره ای، جلد ۱ کتاب العقل و الجهل، صفحات: ۳۱ تا ۳۴ - چاپ تهران ۱۳۵۴ ه ق از انتشارات: کتابفروشی اسلامیة - ر ک: تحف العقول عن آل الرسول، همان صفحات ۴۲۳ و ۴۲۴ - لازم به یادآوری است که شماره جنود عقل و جهل در کتاب کافی ۷۵ و در تحف العقول ۶۹ ناست و در هر دو کتاب بعضی از صفات تکرار شده
- ۲۸ - ر ک: امام محمد بن محمد غزالی طوسی، نصیحة الملوک، یا تصحیح و حواشی و تعلیقات و مقدمه: جلال‌الدین هاشمی، صفحات: ۲۵۷ و ۲۵۸ - چاپ تهران ۱۳۵۱ - از انتشارات انجمن آثار ملی
- ۲۹ - ر ک: شیخ محمد بن الحسن المرعشی، رسائل الشیعه، کتاب جهاد نفس - باب مکارم - صفحه ۲۷ - به نقل اخلاق از نظر همزستی، همان - صفحه ۱۴۸
- ۳۰ - ر ک: اصول من الکافی، همان و ر ک: تحف العقول، همان -
- ۳۱ - ر ک: اخلاق از نظر همزستی و ارزشهای انسانی، همان - صفحه ۸ - به نقل از: مستدرک، جلد ۲ - صفحه ۳۵۵
- ۳۲ - ر ک: فلسفه اخلاق، استاد شهید مرتضی مطهری، صفحه ۲۰ - چاپ دوم - تهران - از نشریات بنیاد ۱۵ خرداد

- ۱۱ - سو را شهوت و حرص و کین و حد
- ۱۲ - جو خون در رگناند و جان در جسد
- ۱۳ - هوی و هوس را نماند سبزه
- ۱۴ - جو بیستند سرسبز عقل تیز
- ۱۵ - رئیس که دشمن میات نکرد
- ۱۶ - هم از دست دشمن ریاست نکرد
- ر ک: شیخ مصطفی‌الدین سعدی، بوستان، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، صفحه ۱۴۶ - چاپ تهران - ۱۳۵۹ - از انتشارات: انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی
- ۱۳ - ر ک: نهج البلاغه، صبحی‌الصالح - صفحه ۹۵
- ۱۴ - و از این روست که در کلیه ادعیه اسلامی این درخواست عاجزانه بنده از خداوند به اشکال گوناگون مشاهده می‌شود که از جمله این عبارات از خرازیهای دعای حزین است که مؤمنان شب‌زنده‌دار پس از انجام نماز شب تلاوت می‌کنند که شایسته است همه وقت به عنوان ذکر جلی و خفی بر زبان و قلب مسلمان جاری باشد. «فباغوثاه نم واغوثاه یک یا الله بن هوی قد غلیبی و من عدو قد استکلب علی و من دنیا قد تزینت لی و من نفس امارة بالسوء»
- ۱۵ - ر ک: استاد مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، صفحات: ۹۶ و ۹۷ - چاپ دوم تهران - ۱۳۵۴ - از انتشارات صدرا
- ۱۶ و ۱۷ - ر ک: مستدرک، جلد ۲ صفحه ۲۸۲ - به نقل از: اخلاق از نظر همزستی و ارزشهای انسانی - همان - صفحه ۷۰
- ۱۸ - «لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة آیه ۲۱ سوره مبارکه الاحزاب
- ۱۹ - ر ک: محمد تقی فلسفی، بزرگسال و جوان، از نظر افکار و تمایلات، جلد ۱ صفحه ۱۸۲ - چاپ تهران ۱۳۵۲ - از انتشارات: هیئت نشر معارف اسلامی
- ۲۰ - ر ک: جلال‌الدین فارسی، انقلاب تکاملی اسلام، صفحه ۵۹

# جهان ملک خاتون

دکتر بوران کاشانی

شاعری

از عصر حافظ

در سال ۱۳۴۴ هجری شمسی نادران سعید نفیسی مقاله کوتاهی درباره شاعری به نام جهان ملک خاتون که در عصر حافظ در شیراز می‌زیست نوشت و پس از اشاره مختصری به شرح حال و شعر او از مشابهت غزلهای او با غزلیات حافظ سخن گفت و از قصد خود برای تصحیح دیوان این شاعر خبر داد.

در سال ۱۳۵۰ خانم پریمرز نفیسی (همسر استاد سعید نفیسی) با اطلاعی که از سابقه امر داشتند و با استفاده از مقاله استاد نفیسی، در دومین کنگره تحقیقات ایرانی خطابه‌ای درباره زندگی و دیوان جهان ملک خاتون ایراد کردند. در مقاله استاد سعید نفیسی و در خطابه خانم نفیسی به سه نسخه از دیوان این شاعر اشاره شده است:

۱ - نسخه کتابخانه ملی پاریس با حدود چهارده هزار بیت و به شماره Supplement Persan (فیلم این نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است) (الف)  
۲ - مجموعه‌ای در همان کتابخانه حاوی ۱۳۰۰ بیت، به شماره ۱۱۰۲ Persan (کاتالوگ بلوژنه نمره ۱۵۸۱)

۳ - مجموعه متعلق به ادوارد براون که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج (قهرست نیکسون ص ۲۳۷) به نام دیوان جهان (۶) ۷۳۲ شامل ۵۰۰ بیت، (ج)  
پس از آن تاریخ معلوم شد که نسخه دیگری از دیوان جهان ملک خاتون در کتابخانه‌های ترکیه وجود دارد که شامل بیش از ده هزار بیت است: استانبول - طوبیقبوسرای H / ۸۶۷: مرشد فرزند محمد همدانی، ۸۴۰، ۳۷۵ گ ۱۷ س | اد. نفیسی (۱۳۱۵:۱) (ب)  
اکنون که خانم دکتر بوران کاشانی با تهیه عکس نسخه‌های مختلف، دیوان این شاعر را تصحیح کرده‌اند، مقدمه دیوان را که خود جهان ملک خاتون نوشته همراه چند غزل از او در اختیار رشد ادب گذاشته‌اند که به نظر خوانندگان محترم می‌رسانیم.

رشد ادب

مقدس<sup>۱</sup> که بسیار است دست قدرت او  
مثال صورت جان را به احسن التفسیر  
حکیمی که گوشت باره‌ای به قوه نطق کلید گنجینه اسرار  
حکمت<sup>۲</sup> ساخت، کریمی که هر شخصی از آحاد کائنات و افراد  
ممکنات به لباس کرامتی خاص<sup>۳</sup> بسیار است، گاه اعجاز عیسوی را در  
سخن طفل<sup>۴</sup> تبیه و گاه سبب نجات دنیوی و اخروی در کلام امّی<sup>۵</sup> به  
ودیعت نهاد<sup>۶</sup>.

شکر و سپاس و حمد بی قیاس حضرت<sup>۱</sup> خالق را جل جلاله و  
عم نواله<sup>۲</sup> که آدمی را به شرف نطق و فصاحت و کمال فضل و بلاغت  
بر دیگر مخلوقات تفاخر بخشید.<sup>۳</sup>  
آن قدری که آدم خاکی سرشت را  
مسجود ساکتان زوایای عرش کرد<sup>۴</sup>  
مصور<sup>۵</sup>ی که صور ابداع افکار بر صفحات ضمیر<sup>۶</sup> اولی الالباب  
کشید:



چنین کس راست زبیب پادشاهی  
کس آگه نیست از سر الهی  
و صلوات بی حد و تحیات بی عذیر روضه زاهره طاهره ناج  
نارک انبیاء<sup>۱۱</sup> محمد مصطفی<sup>۱۲</sup>

خورشید<sup>۱۳</sup> آسمان شریعت که روزگار  
در نوبت نبوت او گشت با نوا  
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات باد که صبح رسالت او  
صحن گیتی را از ظلمت ضلالت پاک کرد و آئینه زنگ آلود دلها به  
مصقل هدایت جلاداد و غفران فراوان و رضوان بی پایان بر جان و  
روان اصحاب و احباب او<sup>۱۴</sup>

آن بسیلان سدره که از صیت صویشان  
بستان سرای دین محمد نوا گرفت  
اما بعد بر ضمیر ارباب خرد و اصحاب هنر پوشیده نیست که  
همگی همت اهل عقل بر آن مصروفیت که از آثار وجود ایشان نشان  
رقمی بر روی ورق روزگار باقی ماند چون بواسطه مرور ایام گردد  
فراموشی بر چهره اثر آن می‌نشیند و طول زمان صورت آن از خاطر  
محو می‌کند لاجرم ناگزیر است از تمهید بنای یادگاری که بعد از فنای  
جسم موجب بقای اسم باشد و نزد عقلا روشن است که اساس سخن به  
تند باد حوادث منهدم نگردد و نشان آن بر صفحه ایام ثابت می‌باشد و  
نفیس‌ترین جوهری است که موجب رضای خالق و خلائق و مخلص  
مجاز و حقایق می‌نود چنانکه گفته‌اند شعر:

سخن از گنبد کبود آمد  
ز آسمانها سخن فرود آمد  
گوهری گر بدی و رای سخن  
آن فرود آمدی به جای سخن  
پس هیچ یادگاری و رای ترکیب نظمی با تریب تشری  
نباشد.

که گر اهل دلی روزی بخواند  
به آتش آتش دردی نشاند  
وجود عاقل از وی پست گیرد

دل دانش آسانی پذیرد  
بنا بر این مقدمات چون این ضعیفه، جهان بت مسعود شاه،  
بواسطه دست تطاول روزگار پای قناعت در دامن عاقبت کشیده روی

دل در کعبه فراغت آورد و این بیت شعار خود ساخت:

وحدت گزین و همدمی از دوستان مجوی

تنها نشین و محرمی از دودمان سخاوت

در هر صورت که روی می‌نمود فکری زیادت می‌شد. خاطر را؛

گاه گاه قطعه‌ای چون حال عاشقان بی‌سازمان و چون ضمیر نشناختن

پرشان و چون دل اهل نظر شکسته و مانند امید ارباب هوس بر

بی‌حاصلی بسته در عین ملائمتی که نصاریف لیل و نهار روی می‌نمود از

برای مشغولی خاطر املا می‌کرد و حقیقتی به لباس مجاز برمی‌آورد و

به آب اظهار و صف‌العمال آتش غصه ایام را نسکین می‌داد و هر چند

جنمی که بواسطه قصور همت در ملاحظه صورت آن باز مانند و به

حسب قلت استعداد نقاب از چهره مقصود آن گشودن نتواند، هر آینه

این غراب از قبیل معایب شمرند.

هر چشم به خورشید نیارد نگرید

هر قطره به دریا نتواند پیوست

اما نوزد محققان دقیق‌شناس و مدققان

مستوی فیاس صورت آن حال و مجاری آن مقال معین و معین

آید که غرض از کلام، معانی ظاهر نیست بلکه مقصود کلی فهم سراب

است و ایراد دقیق مجازات سواد از شاذ حقایق حالات است که:

المجاز قطرة الحقیقة و نزد ارباب علم و خداوندان عقل و ادب واضح

و لایح باشد که اگر شعر فضیلتی خاص و منقبتی بر خواص نبودی

صحابه کبار و علمای نامدار رضوان الله علیهم اجمعین در طلب آن

مساعی مشکور و اجتهاد موفور به تقدیم نرسانیدندی، اما چون تا غایت

بواسطه قلت و ندرت مخدرات و خواتین عجم کمتر درین مشهور شد

این ضعیفه نیز به حسب تقلید شهرت این قسم نوع نقصی تصور

می‌کرد و عظیم از آن مجتنب و محترز می‌بود اما به تواتر و توالی معلوم

و مفهوم گشت که کبر خواتین و مخدرات نسوان، هم در عرب و هم در

عجم به این فن موسوم شده‌اند چه اگر منتهی بودی جگر گوشه حضرت

رسالت، ماه خورشید رایت، در درج عصمت، خاتون قیامت فاطمه

زهرا رضی الله عنها تلفظ فرمودی به اشعار و از جمله این بیت از آن

حضرت با عظمت است:

إِنَّ النِّسَاءَ رِيَّاحِينَ خُلِقْنَ لَكُمْ

وَكُلَّكُمْ تَشْتَهِي سُمُّ الرِّيَّاحِينَ

و تمام خواتین عرب شعر فرموده‌اند و در عجم عایشه مقریه که

الصلوات) ج: افزوده (صلی الله علیه و سلم) ۱۲- ج: (این بیت را ندارد در عوض این  
بیت را افزوده) (شرح جور فلک چگونه دهد نفس نکر دلم ننگه‌تر است) و از اینجا تا  
(بالمول و امیدوار) به طور کلی متفاوت است.  
۱۳- ب: افزوده (باد)

۱- ج: (حضرت) ندارد ۲- ب: (عم نواله) ندارد ۳- ج: (افزوده) (بیت) ۴-  
ج: ساخت ۵- ج: چهره ۶- ج: (این بیت را بلافاصله بعد از بیت قبلی آورده)  
۷- ج: (عکس) ندارد ۸- ج: طفل ۹- ج: (افزوده) (بیت) ۱۰- ج: (افزوده  
(شربت) ۱۱- ج: (افزوده) (وقوعه الاستیفاء) ۱۲- ب: (افزوده) (علیه افضل)

به اتفاق از سالکان راه دین و ظایران طریقه یقین است خود را به قسم  
شعر مشهور فرموده و این دو رباعی از آن اوست:

از وصل تو گر برخوردارم نیستی  
ار تیر نو را در خورم نیستی  
این خود چه محالست که من در تو رسم  
در خاطر ار بگذرم نیستی

\*\*\*

عریست که با غم تو درساخته‌ام  
بنهان ز تو با تو عشقها باخته‌ام  
زان با تو نگفتم که هرگز خود را  
تابسته حضرت نو شناخته‌ام

و دیگر خواتین عجم مثل پادشاه خاتون و قتلغشاه خاتون و  
غیرهن هر یک بر حسب استعداد در این میدان اسب هوس را جولان  
داده‌اند. این ضعیفه نیز اقتدا به ایشان نموده ملنزم این جسارت گشت  
اگرچه گفته‌اند:

حدیث نظم کار هر کسی نیست  
متاع شعر بار هر کسی نیست  
سخن را دستگاه فضل باید  
سخن بی‌عون دانش بر نیاید

مأمول و امیدوار از کرم عسیم و الطاف<sup>۱۵</sup> جسیم جمهور اهل  
علم و ادب<sup>۱۶</sup> و جمله<sup>۱۷</sup> ارباب عقل و ادب چنان است که چون قنک  
بضاعت<sup>۱۸</sup> و خفت<sup>۱۹</sup> استطاعت این ضعیفه معلوم دارند بی‌شایبه غرض  
و رافعه عرض به عین عنایت ملحوظ فرموده چون بر غث و سمین،  
نیک و بد این مبررات اطلاع یابند به آنچه ممکن است<sup>۲۰</sup> تشریف<sup>۲۱</sup>  
اصلاح ارزانی فرموده این ضعیفه را در منزلت اقدام مأخوذ نگردانند.  
بیت:

اگر سهویست آنرا در پذیرند  
بزرگان خرده بر خردان نگیرند<sup>۲۲</sup>

سه غزل از جهان ملک خاتون  
ای در غم عشق تو من در هر دهن افسانه‌ای  
گشتم غریق بحر غم در جستن در دانه‌ای  
هر چند بریدی زمین از تو طمع نبریده‌ام

جانی و بیریدن زجان نوان بهر افسانه‌ای  
از درد دوری روز و شب افتاده‌ام در ناب و تب  
جانم زشوق آمد به لب در فرقت جانانه‌ای  
مرغ دلم پرواز کرد آمد به دام زلف تو

تا دید بر ماه رخت از عنبر نردانه‌ای  
آنچ از فراق روی تو بر آشنایان می‌رود  
رحم آورد گر بشنود بر حال من بیگانه‌ای

سرگشته‌ام در کوی تو آشفته‌ام چون موی نو  
ای پیش شمع روی تو جان جهان پروانه‌ای

\*\*\*

نسیم باد بهارست یما هوای بهشت  
بهشت چیست وصال نگار حور سرشت  
نوی بلبل و آواز چنگ و نغمه عود  
خوش است و خوش بود آبی روانه بر لب گشت

بهشت روی تو ما را مدام می‌باید  
به اختیار بگو تا بهشت را که بهشت  
اگرچه هیچ نمی‌دانم این قدر دانم  
که ناز خوب نباشد یقین ز مردم زشت

زجان نمی‌رودم عشق و در ازل گویی  
خدای مهر نو و خاک من به هم برشت  
ز سرگشمت نکردم سپاس و می‌دانم  
که بر سر من از این سان قضای خوب نبشت

ز استخوان نکتم مهر نو بیرون ای جان  
اگر زنند ز خاک جهان جهانی خشت

\*\*\*

فراغتیت مرا از جهان و هر چه در اوست  
چه پاک دارم از اندیشه‌های دشمن و دوست  
مرا اگر چو سخن، خلق در دهن گیرند  
غریب نیست، صدف دایما پر از لولوست

کسی که از بد و نسیک زمانه دست پشست  
معین است که فارغ ز مباح و بد گوست  
چو پاکدامنی آفتاب مشهورست  
چه پاک اگر شب تاریک در مقابل اوست

به رسم تضمین این بیت دلکش آوردم  
ز شعر شیخ که جانم به طبع دارد دوست  
«زدست دشمنم ای دوستان شکایت نیست  
شکایت همه از دوستان دشمن خوست»

نسیم گلشن طبعم حود نردامن  
شنبه است که چون باد خلد، عنبر پوست  
بسیان غنچه که بر وی وزد صبا هر دم  
از آن معاینه بر خوبشین بدرد پوست

جهان خوش است چو سرو از چمن سرو بیرون  
که جای مردم روشن روان کنون لب جوست

۱۵ - ج: لطف ۱۶ - ج: ترف ۱۷ - ج: زسه عقل و ادب ۱۸ - ج: قنک  
استعداد ۱۹ - ج: حقاوت بضاعت ۲۰ - ج: باند ۲۱ - ج: ترف ۲۲ -  
ج: افزوده (ومن الله التفریق و هر بالا جایه حقیق

# شوق نیست دیدار

جعفر حمیدی

راه سفر نه بسته، نه تاریک است  
راه سفر،

طلوع سحر، لطف آب و  
گرمی دیدار است.

در مرغزار خرم بیوند،

میناق ابر و جلگه و بارآوری

عطر وصال و شهد صداقت

شوق بهار و میل طراوت پیدا است.

عاشقترین قبیله جنگلی،

رخ بر طلای طلعت خورشید و دل،

در راستای سر بی صبح و سحر است.

آواز را به نازکی بال عشق

بر شاخه

شاخه

شاخه گلها

تا قلیه‌های سرکش کوهستان، می‌رانند

راه سفر نه بسته نه تاریک است

امشب چرا صدای دلی نیست

حتی صدای زنجیره‌ای، مرغی، برنده‌ای

بانگ خروسی عاشق همسایه

فریاد شب شکاف آذان‌گوی پیر

در دوردست کوچه تنهایی،

برواز می‌کنند...

دل را امید رفتن و

رفتن،

به شوقی نعمت دیدار

راه سفر نه بسته، نه تاریک است

# سیر در سراسر خاک

بیاده می‌گذری از مسیر جاده، خاک

سمنند نقره‌نشان، شنبه می‌زند بر دشت

درآ به خانه زین، تنگ باده محکم کن

رکاب ریز، ز دروازه‌های شب بگنر

که پشت قافله، چشم قبیله منتظر است.

ستاره بر زد و از اوج بیکرانه گذشت

غریب هلهله از مجلس شبانه گذشت

فلق، گلوی سحر را به تیغ نور درید

پرند از قفس تنگ آتشیانه، گذشت.

بیاده می‌گذری از مسیر جاده باد

به شوقی بال کشیدن به عرصه آفاق

سبوی خشک نفس را به آب چشمه بشوی

گلوی وسوسه سیراب کن، ز برکه عشق

بین که خون سرانگشت عابران قرون

به سنگ سنگ زاین، رنگ لاله آشنانده است

بین که تو سن درین لگام صبح و غروب

به برگ برگ آفتابک زاله آشنانده است

بیاده می‌گذری، نفاک را نوازش کن

که بوی خون عزیزان آشنا دارد

سمنند نقره‌نشان، سم چه می‌زند بر خاک

که جای پای سواران دشمنها دارد

هزار فاجعه، خط بر زمین تشنه کشید

هزار دست ز دشمن، هزار دشته کشید

مگو که زمزمه‌ای نیست در گلوی بهار

مگو که ولوله‌ای نیست در سبوی بهار

چگونه دل به سرانسیب دره می‌بندی

چگونه با تب تن، عاشقانه می‌خندی

ز دشت می‌گذری، آهوی رمیده کجاست

غزال خوش خط در کوه آرمیده کجاست

کمان حادثه در پشت و تیر فتنه به مشت،

پلنگ سرکش در شط خون طپیده کجا است.

بیاده می‌گذری در مسیر کوچه شوق

در بجه‌ای به نمائشای باغ، پیدا کن!

# اندر سیرت پادشاهان!

و

## اخلاق درباریان!

به نقل از: روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه  
از رجال دربار ناصرالدین شاه

نایب السلطنه ادکلون که از عطریات فرنگی  
است خریده بود به در و دیوار سربازخانه زده  
است!

### اثر بعدی!

● شاه «روزنامه دانش» را مطالعه کرده  
بودند. اثر خوبی نکرده، تا بعد چه شود!

### صفات موروثی!

● چندی است بسنی شاه خیلی ضعیف و  
کامیده شده و من خیلی اضطراب دارم. اگر چه  
من در دولت شاه چندان ترقی نکرده‌ام، لیکن  
گمان نمی‌کنم بقدری که من طالب سلامتی  
و خود مبارک شاه هستم، احدی بوده باشند و  
این صفت از پدر به من ارث رسیده است!

### کمبود ناقابل!

● نایب السلطنه با من بقدری بندرشتی  
حرف زد. جواب سخت دادم. آرام شد! این  
جوان هیچ از سپهسالار کم ندارد، مگر قابلیت!

### میرزا یوسف خان توسری خور!

● دیروز شاه بواسطه تفصیلی که در  
«روزنامه اختر» از وزارتخانه‌های ایران بد  
نوشته بود، متغیر شده بودند. مشیرالدوله در

### جواب لندتند!

● «میرزا ابراهیم آبدار» را خواستم  
بعضی دستورالعمل‌ها بدهم. لندتند کرد. اوقاتم  
تلخ شد. او را کتک زدم!

### چگر خراس!

● «ملیجک» امروز می‌گفت: زنهای شاه  
خیال دارند به شاه چگر بخرس بدهند که دیگر  
اولادش نشود!

### عدم سلوآدا!

● شاه تشریف آوردند... بعد از ناهار در  
باب عدم ترتیب کتاب «نامه دانشوران»، که شاه  
بواسطه عدم سواد ملنگت آن نیستند! صحبتی  
در میان آمد!

### معالجات!

● ضعف بقدری بود نزدیک بود هلاک  
شوم... به شرا بگویم من خود را معالجه نمودم!

### کاربرد ادکلن!

● شنیدم روزی که شاه به سربازخانه  
نایب السلطنه رفته بود، هشتاد تومان



# بیتقی

حضور من عرض کرد که کار میرزا یوسف خان مستشارالدوله است. این بیچاره که تهمت به او می‌چسبید امروز گرفتار شد... فرارش‌ها میرزا یوسف خان را گرفتند و نوسری زیاد به او زدند. در منزل صاحب‌الدوله زنجیر کردند!

### میج گیری!

● بواسطه کینه‌ای که شاه به من دارند که چرا فرانسه خوب می‌دانم و مثل سایرین خرو نادان نیستم. اگر چه هستم (!) غالب اوقات لغات مشکله پیدا می‌کنند. و شاید یک شب وقت خودشان را ضایع می‌کنند در لغت فرانسه گردش می‌کنند لغت عجیب و غریبی پیدا می‌کنند. شاید من ندانم!

پرشب لغت «شیاف» را به فرانسه پیدا کرده بودند و چه قدرها مشعوف شده بودند که از من سؤال کردند ندانستم! چرا که اصطلاح طبی است... بعد از حکیم طلوزان پرسیدند. او لابد می‌دانست. خیلی از ندانستن من خوشحال شدند!

### شکار در خندق!

● شاه بیرون آمدند. خیلی تردماغ. معلوم شد نزدیک شهر یک دسته آهو که از طرف «گند» به طرف «ورامین» می‌رفتند دچار موبک همایون شده بودند. شاه از کالسکه بیرون آمده، یکی از آنها را که به خندق شهر می‌افتند در همانجا با گلوله زده بودند!

### اندر احوال رجال دولت!

● آفتابگردان عملة خلوت را کنار باناقلی زده بودند که غلف روی لجن را گرفته بود... همینکه خواستم وارد آفتابگردان شوم پام به لجن فرو رفت. تا کمر چون خر به گل فرو رفتم... خیلی وضع مضحک داشتم. بسیار خفیف شدم و شاه انصافاً احضارم می‌فرمودند. آخر عرض کردم به گل فرو رفتم. مقرر شد از لباس مخصوص خودشان که بجهت احتیاط

همیشه نزد آبدار است به من بدهند... اگر این التفات دهسال قبل در حق هر کسی می‌شد، انگشت‌نما و معروف عالم می‌گردید. اما حالا چون رجال دولت، غالباً اطفال بالغ و مردمان پست فطرت گذا صفت بی‌اصل و نسب هستند و شئونات دولت را برده‌اند، چندان عظمی ندارد. اما در نزد من هزار بار با عظم و شأن بود!

### بنازم به این استعداد!

● بستگان همایون به خیال این هستند چون کار دولت را آراسته و پیراسته فرمودند تحصیل زبان آلمانی بفرمایند. چهل سال است فرانسه می‌خوانند هنوز در تکلم، ماضی را بسجای مضارع و اسراراً بجای نفی تکلم می‌فرمایند!

### تعریف از ولیعهد!

● روزنامه مصوری که ایجاد نموده‌ام به نظر شاه رساندم. چون قدری از ولیعهد تعریف داشت، پسند نفرمودند! حکم شد عوض شود.

### فرمایشات رذل و هزل

● حضرت همایون که همیشه به من مرحمت و شوخی علمی دارند، شوخیهای رذل و فرمایشات هزل می‌فرمودند که دماغ مرا بسوزانند! اما به فضل خدا اگر هیچ ندارم، علم دارم... هر وقت نور از آفتاب گرفته شد، علم من هم نمان خواهد شد!

### رعیت پروری!

● جمعی از اهالی «گرماب»، که یکی از دهات بجنورد است و به خواهش روسها به آنها داده شده، دیده شد که فریاد و گسریه و ناله می‌کنند که مسجد و قیور پدران ما را به روسها دادید که در مسجد اسب بسته‌اند. شاه متغیر شده، فرمود به آنها کتک زده، دور کردند!

### بیله دیگ...

● شاه، همه چیز دارد، جز پلتیک! وزرای ما هیچ چیز ندارند، علی‌الخصوص پلتیک!!

### دماغ مبارک!

● آقای محمد خواجه کرمانشاهی کوتاه قامت که تمام اندام او سه چارک است مشغول باز کردن جمیع شد در حضور همایون. بستگان همایون سر مبارکشان را نزدیک جعبه یعنی نزدیک به کله آغامحمد گرفته بود که جمیع باز شود. امین‌السلطان خنده بلند محنتی کرده به شاه عرض نمود: شما سرتان را نزدیک آغامحمد آوردید و انقیه کشیدید، ترسیدم مبادا آغامحمد به دماغ مبارک برود! شاه خنده فرمودند و این بی‌ادبی را رد فرمودند. به زیر سیل گذراندند!

### سبب فتا!

● شاه تعریف زیاد در حضور نایب‌السلطنه از سبب‌الملک که رئیس اردوی نظامی بود فرمودند که همین تعریف، سبب فتای او خواهد شد. نایب‌السلطنه هر طور است او را تمام خواهد کرد!

### ترس از خارجی‌ها!

● تفصیلی که برای امین‌السلطان در «روزنامه» نوشته بودم، به نظر شاه رساندم. فرمودند: خوب نیست اینهمه مناصب مختلفه نوشته شود. در خارج به ما بد می‌گویند!

### زگواره تا گور!!

● در بین راه به میرزا احمد مترجم روسی رسیدیم که سوار اسب دم قرمزی بود. سلامی کرد با ما همراهی نمود... قرار شده در سفرها ملتزم رکاب باشند و درس روسی به شاه بدهند. ماشاءالله شاه سی سال است متصل درس فرانسه می‌خوانند، هنوز نمی‌توانند مکالمه نمایند. حالا روسی می‌خوانند!!



بقیه از صفحه ۱۱

اشخاص دانشمندی مثل حضرت عالی قبلاً طی کرده‌اند کمک بگیریم. حضرت عالی می‌دانید که یکی از هدفهای تدریس ادبیات در دبیرستانها این است که به هر حال بعد بتواند دانش‌آموزان نوشتن هم یاد بگیرند در هر صورت آیین نگارش و انشاء ظرف است برای بسیاری از آموخته‌ها، این چیزی است که تا آخر عمر به آن احتیاج دارند حالا در نامه یا تقاضای اداری یا هر چیزی. اخیراً همانطور که می‌دانید کتابهای آیین‌نگارش برای سال اول و دوم تهیه شده و برای سالهای بعد در دست تدوین و تألیف است. می‌خواهیم از حضور شما استدعا کنم چون این انشاء حقیقتاً درس غریبی است و بعضی از دبیران ادبیات خودشان حتی دست به قلم ندارند و مطلبی نوشته‌اند و آنهايي که هم ادبیات بلد هستند قبلاً خیلی به کتابهای آیین‌نگارش توجه نمی‌کردند... من می‌خواستم هر چه در این مورد به نظر شما می‌رسد و اینکه در مورد انشاء چگونه عمل بکنیم برای راهنمایی ما بفرمائید.

دکتر خاکمی: همانطور که فرمودید واقعاً یک مسئله اساسی بوده. در دبستان و دبیرستان و حتی برای دانشجویان در دانشگاه هم همینطور که اشاره فرمودید حتی گاهی به درجه فراغت از تحصیل در دانشگاه هم می‌رسند و از نوشتن چند کلمه تقاضای معمولی عاجز هستند. متأسفانه به علت نبودن شیوه و یک روش مخصوص انشاء همیشه این خلأ



محسوس بوده و این مولود چند عامل است. یکی نبودن معلم متخصص است که متأسفانه از همان قدیم هم وضع به همین صورت بوده که کسی تخصصی نداشته و تدریس درس از او ساخته نبوده او را می‌فرستادند مثلاً برای دیکته یا انشاء آن شخص هم به هر حال از روی یک صفحه کتابی وقتی را به گفتن دیکته می‌گذراند با اینکه به موضوعات کلیشه‌ای معروف اکتفا می‌کرد که مثلاً علم بهتر است یا ثروت و از این قبیل موضوعات. در زمانی که ما تحصیل می‌کردیم تقریباً می‌شود گفت کم و بیش وضع به همین صورت بود در سالهای اخیر فعلاً اینهایی صورت گرفت کتابهایی در این زمینه‌ها نوشته شد که بیشتر جنبه نظری دارد. واقعتاً امر این است که ما باید ابتدا در دانش‌آموز ذوق نوشتن ایجاد بکنیم. علاقه به مطالعه و علاقه به نوشتن را باید در او بیدار بکنیم و تشویق بکنیم و از چیزهای ابتدایی از مشاهده یک گل، یک میز، توصیف یک کلاس درس شروع بکنیم. من به این نتیجه رسیده‌ام که اگر می‌خواهیم این کار را شروع بکنیم از همین جا شروع بکنیم که معلم، دانش‌آموز را وادار بکند از چیزهای ملموس و محسوس که در دسترس او قرار دارد شروع بکند. مثلاً بگوئیم درباره این چیزهایی که روبروی خودت می‌بینی بنویس. فرض کن می‌خواهی بروی یک جایی و درباره اینها گزارشی بدهی و بگویی من فلان جا بودم و این چیزها را دیدم... از اینجا شروع بکنیم و بعد وادار کنیم به نوشتن که دست دانش‌آموز نلرزد، چشمش ترسد ولی ما این کارها را انجام نمی‌دهیم و مثنی چیزهای کلیشه‌ای در واقع به خورد دانش‌آموز می‌دهیم و بعد از او انتظار معجزه داریم و در پایان هر ثلث امتحانی یا هر نیم سال تحصیلی، می‌خواهیم که یک انشاء برای ما بنویسد. این است که تجربه ما همیشه ناموفق بوده. حالا خوشبختانه با تألیفی که خود جناب

عالی فرمودید یا راهنمایی‌هایی که اسناد احمد احمدی بیرجندی کردند و کارهایی که اسنادان دیگر، کسانی که در این راه پیش قدم بوده‌اند انجام داده‌اند، امیدوارم که انشاءالله کتابهای جامعی در این فن به وجود بیاید. و در عین حال امیدواریم بک تجدید نظر اساسی در برنامه‌های درسی هم صورت بگیرد.

حالا یا عیب در کم بودن ساعت انشاء و نگارش است یا عیب در شیوه تدریس است یا نبودن کادر منخصص و کتاب است. در هر حال بایستی که تمام جوانب امر را در نظر گرفت. هم به کتاب راهنما و هم نیروی منخصص و هم به ساعات آموزش - از نظر کمیت و کیفیت - باید توجه کرد و حتماً بایستی که تجدید نظر نهایی در درس انشاء بشود. اگر به همین صورت با آن برخورد بکنیم همین است و بهتر از این نخواهد بود و یک درس تشریفاتی زانندی به نظر می‌رسد هر چند هم که زحمت بکشیم بی‌نتیجه است ولی اگر روی یک برنامه‌ریزی صحیحی باشد و بر اساس سال تحصیلی و جلسات درس برنامه‌ریزی شود بنده گمان می‌کنم که به نتیجه مطلوب خواهیم رسید.

صابری: آقای دکتر شکر می‌توانم در ضمن معرفی آقای دکتر حاکمی فرمودید که در کلاس ایشان بودید هم در دبیرستان و هم در دانشگاه. من خواهش می‌کنم از شما این است که از شیوه تدریس ایشان برای ما بگوئید مثلاً چه درس‌هایی با ایشان داشتید یا چه شیوه‌ای درس می‌دادند و احیاناً خاطره یا خاطراتی از ایشان در کلاس دارید بفرمائید و این سوال را عیناً برای آقای دکتر احمدزاد هم که فرمودند در محضر ایشان تلمذ کرده‌اند، تکرار می‌کنم.

دکتر شکر می‌توانم بنده همان طور که عرض کردم هم در کلاس دوره دبیرستان جناب دکتر حاکمی بودم هم در دوره تحصیلات دانشگاهی از محضرشان فیض بردم. بنده بیشتر در خدمت

ایشان تحلیل در متون را تلمذ می‌کردم. ایشان در ضمن سخنان خودشان اشاره فرمودند که در تفهیم مطالب به دانش‌آموزان و دانشجویان عنایت ایشان بیشتر مصروف به این بوده است که ضعیف‌ترین شنونده را در نظر داشته باشند. این به آن معنی نیست که دانش‌آموز یا دانشجو قوی از کلاس ایشان فیض نمی‌برد. اجازه می‌خواهم که سخن را به زبان دیگری بیان بکنم. ما در آثار سعدی خوب می‌دانیم که زبان سعدی آنقدر فصیح و شیواست که هر خواننده‌ای از آن فیض می‌برد منتها «هر کس به قدر فهمش فهمید مدعا را» یک کم سواد از غزل سعدی سود می‌برد یک اسناد منخصص ادب فارسی هم از سخنان سعدی نصیب خودش را بر می‌گیرد. شیوه‌ای که جناب دکتر در دوره دبیرستان داشتند این بود که ایشان در تدریس متون در هر بخش از متن که می‌خواندند یا بیتی از شعر اول به حل مفردات و ترکیبات آن می‌پرداختند. جناب دکتر علاقه‌مند بود هر لغت را خیلی خوب حلاجی نکند و فقه اللغة آن را اگر واژه عربی بود از بسطش اگر باب ثلاثی رفته بود، آن اعلالی که شده بود، ابدالی که شده بود ادغاسی که شده بود ریشه‌یابی می‌کردند و معنی را به دست می‌دادند و اگر این واژه فارسی بود پیشینه استعمال این لغت را در زبان فارسی و صورتی که این لفظ در پهلوی فی‌المثل داشته یا فارسی باستان داشته در زبانهای ایرانی کهن داشته است ایشان در آن موقع شاید نخستین بار ما را با این حال و هوا و فضای آموزشی آشنا کردند. در دوره دانشگاه هم بنده این توفیق را داشتم که کلاس ادبیات غنایی ایشان را درک بکنم. گر چه در عمر بنده که در دانشگاه تهران از دوره لیسانس تا دوره دکتری گذشت اگر مبالغه نکنم هفته‌ای نبود که از لحاظ معنویت و واقعا تحت اشراف ایشان نبوده و نبانم با این سابقه طولانی، می‌توانم بگویم که کلاس ایشان هر

دانشجویی، هر دانش‌آموزی را بنا هر سطح سطحی که بود واقعا ارضاء می‌کرد و دانش‌آموز و دانشجو از کلاس ایشان بیرون نمی‌رفت مگر اینکه نصیبی از کلاس به حدی که استعداد او واقعا اقتضاء می‌کرد برده باشد.

دکتر احمدزاد: آنچه لازم بود، آقای دکتر شکر می‌فرمودند بنده هم به اختصار چند نکته از خاطرات دوران تحصیل در خدمت آقای دکتر حاکمی عرض می‌کنم. اولاً باید بگویم که دانشجوی آقای دکتر حاکمی ادب نفس را نیز مانند ادب درس به قدر استعدادش از ایشان یاد می‌گیرد. محبت ایشان، مهربانی ایشان، که آقای دکتر شکر می‌توانم بگویم که و دانش‌آموزان را گفتند واقعا مختص به آقای دکتر شکر نبوده تقریباً می‌توانم بگویم که اغلب دانشجویان آقای دکتر مورد توجه ایشان بوده‌اند. در مورد کلاسهای درس موقع شناسی ایشان نظم کارشان و شور و حرارتی که در القاء درس داشتند به نظر من جالب و به یاد ماندنی است. البته از درس‌هایی که خدمت ایشان گذراندم الآن «دستور زبان فارسی»، «مسعود سعد سلمان»، «گزیده ویس و رامین» و همچنین در دوره‌های بعد از لیسانس، تحقیق در ادبیات غنایی از محضرشان استفاده می‌کردیم به یاد مانده است ولی در حدود ده سالی که کم و بیش در خدمتشان بودم درس‌های متعددی با ایشان گذراندم به عنوان مدیر گروه از راهنمایی‌های ایشان استفاده کردم و بعد از پایان تحصیل البته در آخرین لحظات تحصیل هم یعنی گذراندن تز دکتری راهنمایی رساله بنده را آقای دکتر زرین کوب به عهده داشتند و آقای دکتر حاکمی و آقای دکتر سادات اعضاء هیئت زوری بودند که نا آخرین دقائق از محضرشان استفاده کردم و همانطور که اطلاع دارید این کسب فیض به پایان نرسیده هنوز ادامه دارد و ایشان با سعه صدری که دارند همیشه ما را راهنمایی کرده‌اند حتی علاوه بر

راهنماییهای درسی نگران کارهای دیگر ما هم بوده‌اند، همیشه پرسیده‌اند چکار می‌کنید، در چه کاری هستید اگر مشکلی بوده حل کرده‌اند و واقعاً من در موقعیتهای مختلف بنابر اخلاقی که دارم شاید در محضر ایشان کمتر گفته‌ام ولی همیشه ما این سنایش را از اخلاق ایشان از استادی ایشان از اطلاعات گسترده‌شان داشته‌ایم.

**دکتر سلطانی:** جناب آقای دکتر حاکمی چون خود حضرت عالی مؤلف کتابهای تاریخ ادبیات دوره فرهنگ و ادب هستید و استحضار دارید که این درس واقعاً دو بُعد دارد یعنی آن چیزی که امروز مثلاً دانش‌آموز برای کنکور می‌خواند اصلاً هیچ توجه به محتوا و با اینکه فی‌المثل چیزی از فلان شخصیت یا حالات سعدی، حافظ یا هر کس بیاموزد در این فکر نیست بیشتر به مسائل ظاهری کار قناعت می‌کند. از طرف دیگر تاریخ ادبیات درس پر از اسم و القاب و تاریخ و تألیفات و این جور چیزهاست و یکی از مشکلات تدریس آن که واقعاً می‌توانیم بگوییم یکی از درسهایی است که اگر بد تدریس شود بدشانس است و اگر خوب تدریس شود بسیار شیرین، این است که در کلاسها خوب هم تدریس نمی‌شود حالا ما چه بکنیم واقعاً که با توجه به این محدوده پر از نام که طبیعتاً باید هم باشند و شاگرد هم لازم است یاد بگیرد درس را شیرین کنیم در واقع رهنمودی برای دبیران که درس را تدریس می‌کنند بفرمائید تا بتوانند استفاده بکنند و واقعاً درس بهتر و شیرین‌تر برای شاگردان بیان شود.

**دکتر حاکمی:** باید دید که هدف از تدریس درس تاریخ ادبیات چیست؟ یک وقت است که در کتابهای فارسی رشته‌های غیر ادبی هم آثار بعضی از شاعران یا نویسندگان ذکر شده و در ابتدا یا در پایان درس مختصری از شرح حال شاعر یا نویسنده برای اطلاع دانش‌آموز نقل

شده است در رشته‌های علمی، به طور کلی رشته‌های غیر فرهنگ و ادب، این مقدار گمان می‌کنم برای دانش‌آموز کفایت بکند و حال هدفی که جناب عالی اشاره فرمودید چون نهایتاً در کنکور برای رشته‌های علمی هم تعدادی سؤال تاریخ ادبیات منظور می‌شود، آن مقدار اطلاعات، گمان می‌کنم که اگر به همین نیت هم فرا بگیرند، کافی است و حداقل فایده آن این است که به هر حال ما با بزرگان کشور خودمان و با آثارشان آشنایی پیدا می‌کنیم. اما از جهت تدریس درس تاریخ ادبیات در رشته فرهنگ و ادب نباید عرض بکنم کسی که این رشته را انتخاب کرده طبیعتاً در آینده یا خودش معلم زبان و ادبیات فارسی خواهد شد یا طبیعتاً اگر ادامه تحصیل بدهد اگر کاری غیر از کار آموزش هم بخواهد انتخاب بکند نوعاً کارهای مطبوعات یا کارهایی از نوع تحقیقات ادبی، هنری و این قبیل مسائل خواهد بود کسی که به ذوق و علاقه شخصی این رشته را انتخاب کرده قاعدتاً بایستی که این آمادگی را داشته باشد یا این زحمت را به خودش بدهد که مقدار بیشتری از سطح معلومات و دانش رشته‌های غیر ادبی را کسب بکند.

بنابر این اگر یک دانش‌آموز رشته فرهنگ و ادب هم بخواهد در حدود دانش‌آموزان رشته‌های دیگر خودش را محدود بکند و در آن محدوده درس تاریخ ادبیات را مطالعه بکند و به همان مقدار سؤال در حد موفقیت در کنکور بخواهد قناعت بکند مسلماً پیشرفتی نخواهد داشت. خوشبختانه در دوره ما در این سالهایی اخیر بسیاری از متون ناشناخته چاپ شده، تصحیح انتقادی شده و اینها معرفی شده‌اند. در همین مجموعه گرانقدر رشد آموزش ادب فارسی در هر شماره بسیاری از این کتابهایی که تصحیح شده، چاپ شده معرفی می‌شود که برای دبیران برای معلمان و برای صاحب

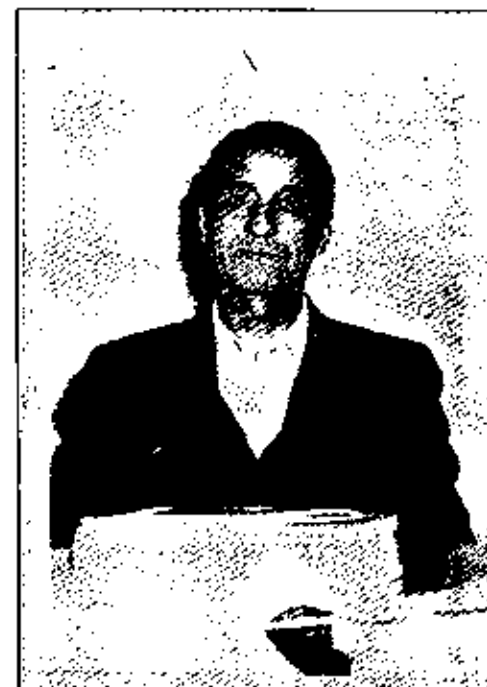
نظران و حتی برای دانش‌آموزان بسیار مفید و آموزنده است در سایر مجلات و نشریات ادبی هم بحمدالله میدان باز است و طرح این مسائل خوشبختانه در این سالهای اخیر متداول بود. محققان و دانش‌پژوهان هم فعال بوده‌اند و نقد و بررسیهایی در زمینه آثار شاعران و نویسندگان ارائه کرده‌اند؛ بنده گمان می‌کنم به دانش‌آموزان رشته مخصوص فرهنگ و ادب بایستی تفهیم کرد که این درس جزه ابزار اصلی کارشان است و این را تعبیر به، آنچنان که معروف شده نش قریباً حفظ کردن تاریخ تولد و وفات ندانند و محدودش نکنند به مختصری شرح حال آنچنان که در بعضی از تذکرةهای قدما آمده. بلکه این را باید با یک دید تازه‌ای ببینند. نظیر کارهایی که بعضی از استادان محقق ما مثل آقای دکتر زرین کوب کرده‌اند. یعنی با یک دید جدیدی همراه با نقد ادبی همراه با نقد آثار شاعر یا نویسنده. در واقع معلمین باید با مطالعه این آثار، این دید را به کلاس ببرند و در کلاس مطرح کنند، که مورد توجه دانش‌آموز قرار بگیرد و درس را محدود به همان سنوایی که اشاره فرمودید و پاره‌ای از اسامی بسیار دشوار ندانند.

**استخیری:** ادبیات انقلاب اسلامی را تدریس فرموده‌اید و در این زمینه هم مثل بقیه زمینه‌ها صاحب نظر هستید می‌خواهم خواهش کنم که اولاً نظرتان را در یک بحث تحلیلی راجع به ادبیات انقلاب اسلامی بفرمایید و بعد سؤال دوم هم این است که چه توصیه‌هایی برای شاعران و نویسندگان دوران انقلاب اسلامی دارید در بهبود کارشان و ارزشمندتر شدن نوشته‌ها و سروده‌هایشان؟

**دکتر حاکمی:** عرض کنم که ادبیات انقلاب اسلامی ادبیاتی است نوپا و یک نهال نورسته‌ای است که هنوز بیش از چند سالی از پیدایش این نهال نمی‌گذرد و بایستی انتظار داشته باشیم که طی این سالهای محدود و



معدود آثار بسیار والایستی در دسترس داشته باشیم. اگر چه بحمدالله تعداد این آثار کم هم نیست ولی در مقام مقایسه با آثار کهن البته باز با توجه به آن دوران بسیار طولانی و این مقطع زمانی کوتاه همین طور که عرض کردم قابل گذشت است و ما بایستی که در سالهای آینده انشاءالله منتظر باشیم که این راه کوییده تر و هموارتر بشود و در سالهای آینده منتظر به بار نشستن این نهال جوان باشیم. منتهی این هم



شاید صحیح نباشد که ما یک مقطع معینی را برای آغاز ادبیات انقلاب اسلامی در نظر بگیریم و محدود بکنیم به زمان معینی. یعنی اگر گمان بکنیم از بامداد ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ چیزی به نام ادبیات انقلاب اسلامی پیدا شده این یک تصور درستی نیست. و ما اگر به سالهای قبل از ۱۳۵۷ برگردیم در آثار بعضی از شاعران و نویسندگان آن دوران هم مایه های اسلامی و رگه های اخلاقی و مضامین عاطفی و انسانی مشاهده می کنیم. مثلاً در آثار جلال آل احمد یا در آثار استاد شهریار یا حتی در بعضی از آثار دکتر حمیدی شیرازی مثل بت شکن بابل یا قطعه

موسی که متأثر از قرآن کریم است. این آثار، مایه های اسلامی داشته اند یا مثلاً اشعار استاد امیری فیروزکوهی و مرحوم دکتر ناظرزاده کرمانی یا اشعار برخی از روحانیون مثل استاد علامه طباطبائی یا استاد حسن زاده آملی. بنابراین ما نیایستی یک محدوده معینی را در نظر بگیریم بلکه اگر حداقل ما مقطع کارمان را در واقع ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ قرار دهیم و به سالیان عقبتر برگردیم از آن سالها که مبارزه با رژیم گذشته شروع شده بود از آنجاها جستجو بکنیم و در اندیشه های اسلامی در آثار بزرگانی که نام برخی از آنها را بنده بردم ما بایستی که از آنجا برگردیم شروع بکنیم، بررسی بکنیم تا بعد برسیم به تقد و بررسی شاعران و نویسندگان جوان و جوانتر. این است که ما در سالهای آینده بهتر خواهیم توانست که در باب آثار شاعران و نویسندگانی مثل نصرالله مردانی، محسن مخملباف، قیصر امین پور، حسن حسینی، سبیده کاشانی، سیمیندخت وحیدی، حمید سبزواری و دهها و صدها شاعر و نویسنده مانند این عزیزان تحقیق بکنیم.

ما در سالهای آینده انشاءالله شاهدکاملتر شدن موضوع، کاملتر شدن مفاهیم و اندیشه ها در آثار این عزیزان باشیم ضمن اینکه عرض کردم که هم اکنون هم آثار ارزنده ای از این بزرگواران در دست داریم به صورت مجموعه های شعری یا کتابهای داستان و نمایشنامه و فیلمنامه و امثال اینها که چاپ شده است و استفاده می کنیم ولی چون زمان کوتاهی در واقع از شروع فعالیت این جوانان پرشور می گذرد خیلی زود است که ما هنوز راجع به ادبیات نوپای انقلاب اسلامی فضاوت کلی و کامل بکنیم. اما این امیدواری هست که در آینده نزدیک یک ادبیات پر بار و بسیار غنی در زمینه انقلاب اسلامی را شاهد خواهیم بود. توصیه بنده این است که این دوستان جوان را

ضمن اینکه تشویق می کنیم که به راهنشان ادامه بدهند سفارش می کنیم که آثار پیشینیان را حتماً مطالعه بکنند و گمان نکنند که طبع خدادادی و ذوق فطری نیاز به مطالعه ندارد و همین طبع و ذوق کافی است. خیر، به قول مولانا:

مردتی باید که لب بر دوختن و از سخن گویان سخن آموختن باید آثار گذشتگان را حتماً مطالعه بکنند و

از انتقاد نهراسند و ناراحت هم نشوند و حتی استقبال بکنند و اگر عیبی، ایرادی از آثارشان گرفته شد، هرگز ناراحت نشوند و انشاءالله به تدریج بختگی لازم را پیدا خواهند کرد. در زمینه تدریس ادبیات انقلاب اسلامی همین طور که عرض کردم چون هنوز مواد اولیه کار فراهم نیست کتاب درسی جامعی هم در این زمینه فراهم نشده، خوشبختانه دفتر برنامه ریزی کتابهای درسی وزارت آموزش و پرورش برای اولین بار با کمک کارشناسان درسی و به همت بعضی از شاعران انقلابی به جمع آوری آثار و تدوین آن پرداخت که نتیجه کار را به صورت کتابی که هم اکنون در سال چهارم رشته فرهنگ و ادب به نام ادبیات انقلاب اسلامی تدریس می شود می بینیم. این البته طرح اولیه کار است و این قدم اول است.

این درس در دانشگاهها هم تدریس می شود و خود بنده در دانشگاه تهران و در دانشگاه علامه طباطبائی عهده دار تدریس آن هستم و بنده هم از مجلات و نشریات و انتشارات ارگانهای مختلف استفاده می کنم و در هر ترم مطالب تازه و شعرهای تازه نری انتخاب می کنم یا کتابهایی که به تدریج در زمینه داستان نویسی یا نمایش نامه نویسی منتشر می شود اینها را هم در ضمن تدریس معرفی می کنم. برای این درس یک تحقیقی هم در زمینه ادبیات انقلاب اسلامی برای دانشجویان تعیین کردم. البته همان طور که قبلاً هم عرض کردم، بایستی ما برای تکامل و غنا بخشیدن بیشتر به ادبیات

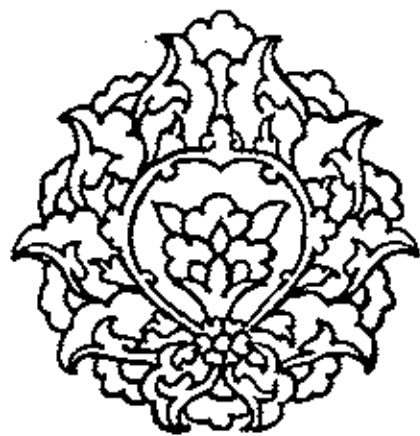
انقلاب اسلامی شاعران و نویسندگان انقلابی را تشویق نکنیم، آثارشان را به دانش‌آموزان و دانشجویان معرفی نکنیم و به همه آنها این توجه را بدهیم که مطالعه بکنند و از فضای انقلابی جامعه ایران از زندگی مردم بهره بگیرند امروزه می‌دانیم که مسأله اول ادبیات انقلاب اسلامی شاید به ترتیب اولویت و اهمیت، مسأله جنگ تحمیلی باشد. مسأله همین ابتازها و فسادکاری‌ها و از خود گذشتگی‌های جوانان برومند ما. آنگاه مسأله قدسی است مسأله مستضعفان و محرومان جهان است و حرکتی که به برکت انقلاب اسلامی ایران به وجود آمده و بسیاری از ملل دنیا را بیدار کرده و همه به حقوق خودشان پی برده‌اند و پشت ابرفدرتها به لرزه در آمده است. این یک واقعیتی است که هرگز نمی‌شود این را کتمان کرد. چه دنیا بخواهد چه نخواهد، امروزه این امر دیگر بر همه مسلم شده، از لبنان گرفته تا همان مردم مبارز و محروم فلسطین و حتی مسلمانان هند یا بسیاری از کشورهای افریقای چشم امیدشان را به انقلاب اسلامی ایران دوخته‌اند. و شاعران و نویسندگان انقلاب باید با آثارشان، این مسائل را با زبان و بیان هنر تصویر کنند.

صابری: خیلی متشکرم آقای دکتر حاکمی خسته شدید. سؤال آخر ما در مورد نشریه رشد آموزش ادب فارسی است. شما، تمام شماره‌های گذشته آن را دیده‌اید. با کار ما آشنا هستید. در تنظیم اهداف مجله هم قبل از اینکه کار اولین شماره آغاز شود، شرکت داشته‌اید. پس می‌توانید یک ارزیابی از کار ما بکنید. چقدر به اهداف، ما نزدیک شده‌ایم؟ عیب کار ما در کجاست؟ محاسن کار ما چیست؟ چه کارها نکرده‌ایم و باید بکنیم تا نشریه ما یک نشریه تخصصی خوب و مفید باشد؟ چه کمبودهایی در مجله سراغ دارید؟  
دکتر حاکمی: بدون تعارف و مجامله باید

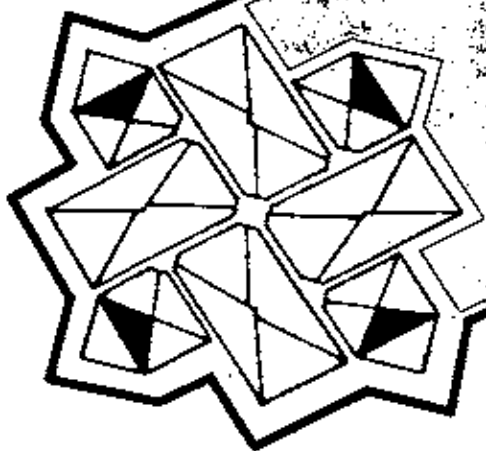
عرض کنم که به قول حافظ: این طفل یک شبه ره صدساله می‌رود. با آن که مدت کوتاهی از عمر این مجله می‌گذرد واقعاً هر شماره به درجه کمال نزدیک شده. این که عرض می‌کنم کمال، کمال نسبی است و مسلماً خود جناب عالی و همکاران محترم سعی و اهتمام داشتید و هدف و نیت‌تان بر این بوده و هست که انشاء الله هر شماره بهتر از شماره گذشته از چاپ خارج شود. خود آقای دکتر حداد عادل هم من یقین دارم که نهایت دلسوزی و مراقبت را دارند و هم بنده فکر می‌کنم که هر گلی رنگ و بوی مخصوص خودش را دارد اگر ما بخواهیم یک مجله یا نشریه را الگو قرار بدهیم، بخواهیم بگوئیم مثلاً فلان مجله یا فلان نشریه وابسته به فلان دانشگاه یا فلان مؤسسه بایستی که الگو و نمونه کار ما نمونه مجله رشد ادب فارسی قرار بگیرد شاید کار صحیح نباشد چون مجله رشد این راهی را که می‌رود در حقیقت راه مخصوص به خودش است و تا به حال هم به نظر بنده موفق بوده و موفق‌تر از این هم خواهد بود ولی البته بشود همین طوری که خودتان هم معتقدید، نباید یک حالت رضایت کامل در خودمان احساس بکنیم و بگوئیم که دیگر ما به سرحد کمال رسیدیم. خیر البته این نشریه‌ای است در خدمت ترویج زبان و ادب فارسی باشد و برای ایجاد رابطه با دبیران و استادان زبان و ادبیات فارسی و دانش‌آموزان و محققان و همه کسانی که با زبان و ادب فارسی سروکار دارند. گمان می‌کنم که از نظر تنوع مطالب به همین صورتی که هست این شنا و کمال را دارد. از اسنادان و صاحب‌نظران ادب فارسی هم مقالاتی می‌بینیم که انصافاً در حد عالی است. البته توجه به دبیران فاضل و محققانیکه در گوشه و کنار کشور هستند هم لازم است و من دبندم که در هر شماره مطالب عزیزان شهرستانی را چاپ می‌کنید و این کار پسندیده‌ای است. اینها شاید هنوز واقعاً

وجودشان و دانششان ناشناخته مانده. من باب مثال خود من این دو نامه دو دبیر بزرگوار همدان و ملایر را که مطالعه کردم واقعاً متوجه شدم که ما چه وجودهای عزیز و مغتنمی در گوشه و کنار داریم که با وجود اینکه به کتابخانه‌های بزرگ دسترسی ندارند و چه بسا به منابع تازه دیر دسترسی پیدا می‌کنند این چنین اشرف و این چنین اطلاع و آگاهی به کار خودشان دارند. شما باید وسیله تشویقشان را فراهم بکنید و جهات مختلف مادی و معنوی را در نظر بگیرید تا وسیله‌ای بشود برای تشویق دیگران و بر تعداد این قبیل عزیزان و پژوهندگان افزوده بشود و یکی از راههای همین هست که مجله رشد به موقع و درست توزیع بشود و به همه جا برسد و به خصوص دبیران ادبیات فارسی مرتباً در جریان انتشار این نشریه و زین قرار بگیرند من تصور می‌کنم با درج قستهایی از نامه‌ها و مقالات این عزیزان بتوانید مجله وزین‌نسان را پربارتر بکنید.

والسلام.



# از میان نامه‌ها



آقای فرزاد جوبساز باختران  
مقاله شما در اختیار هیئت تحریر قرار گرفت.  
آقای رحیم مرطوبی تهران  
اشعار شما رسید. در انتظار اشعار بهتری  
هستیم.

این هم یکی از رباعیات شما:  
آنانکه به راه عاشقی جان بسازند  
فصلی دگر از کتاب عشق آغازند  
جان بر کف و ایستاده از بهر وصال  
تا محو شب و فتح سحر می‌تازند  
آقای علی جعفری بالنگاه رحیم آباد  
رودسر.

در مورد «آیا فعل مجهول لازم است» یا  
متعدی» در شماره‌های ۴ و ۵ و ۶ پاسخهایی  
چاپ شده است. امیدواریم که در شماره‌های  
آینده مقالاتی هم در باره آموزش قافیه و  
عروض داشته باشیم.

خانم عزیزه احمدپورسیرجان  
هر دو نامه شما رسید از حسن نظر شما و  
تعریف و تأییدتان از شماره‌های ۴ و ۵ رشد  
ادب متشکریم.

در انتظار اشعار بهترتان هستیم اینهم چند  
بیت از غزل عارفانه شما:

درفراق نوخزان کردم بهار زندگی  
آفرین بر عشق خرمن سوز و بر سودای دل  
با خیالش خوش دلم تا وصل جانان کی رسد  
مرغ جان گشته اسیر جادوی رویای دل  
گرشبی نوشم شراب وصل تو ای نازنین  
مست ورقصان گردنو جولان کنم با پای دل

آیا فعل مجهول، لازم است یا متعدی؟  
«ساجرا از آنجا شروع شده است که  
فرزندی قسمی از درس دستور زبان فارسی  
را با پدرش، که معلم بازنشسته ادبیات است،  
مرور می‌کند...»

ایشان معتقدند: در جمله‌ای که فعل آن  
مجهول است، اساساً مفعول وجود ندارد و فعل  
مجهول لازم است. و به مفعول نیاز ندارد و مثلاً  
در جمله «ضحاک کشته شد» «ضحاک»  
مفعول نیست و آنها که می‌گویند، مفعول است  
راه غلط می‌بینند...»

اما کارشناس محترم مجله رشد ادب  
فارسی، بدون توجه به منظور این همکار  
بازنشسته، مطالب کتاب درسی را مرور

۱ - رشد آموزش ادب فارسی - شماره ۳ پاییز ۱۳۶۴

کرده‌اند و به اعتقاد من در یک مورد نیز گریه  
بر گره‌های دیگر زده‌اند.

اکنون پاسخی بر هر دو مورد:

۱ - همکار گرامی، معلم بازنشسته

می‌نویسند:

«در بحث لازم و متعدی بودن فعل، کتاب  
— منظور کتاب فارسی و دستور سال دوم  
راهنمایی — برای آموختن مفعول معتقد است  
که مفعول «در جواب چه چیزی را؟» یا «چه  
کسی را؟» می‌آید و اکنون در مثال «ضحاک  
دریغ کشیده شد» باید از خودمان پرسیم:  
«دریغ کشیده شد» معنی جمله کامل نیست و  
می‌پرسیم... راستی چه می‌پرسیم و...» و در  
پایان مقاله خود می‌نویسند: «آیا کسی هست که  
بتواند ثابت کند «ضحاک» مفعول است و در  
این اثبات، از منطقی دستوری — گرامری —  
کمک بگیرد و...»

الف: ایشان انتظار دارند مطابق آنچه در  
فعلهای متعدی به کار می‌آید از خود بپرسند:  
«چه چیزی را؟» یا «چه کسی را؟» دریند کشیده  
شد؟ و می‌نویسند: «کتاب برای یافتن مفعول  
راه دیگری به ما یاد نداده است و ظاهراً راه  
دیگری وجود ندارد.» پرسش از ایشان این  
است که نمونه این مثال: [رضا کتاب را آورد.]  
را در طول سالهای تدریس خود چگونه به  
دانش‌آموزان تفهیم کرده‌اند؟ آیا از راه «فرمول»  
یا استدلال؟ آیا نگفته‌اند: رضا، در جمله «رضا  
کتاب را آورد» — کننده کار است — به کننده کار  
«فاعل» می‌گوییم و نیز عمل آوردن بر «کتاب»  
واقع شده و به کلمه‌ای که فعل بر او واقع شود  
[با کار روی آن انجام شده] مفعول گویند. و  
اکنون در این مورد یعنی در جمله‌ای که فعل آن  
مجهول است مثلاً در جمله:

«ضحاک دریغ کشیده شد.» اگر از  
دانش‌آموزان که قبلاً مفهوم «مفعول» را به  
درستی آموخته‌اند، پرسیم عمل «دریغ کشیده  
شدن» بر چه کسی واقع شده؟ آیا نخواهند  
گفت: بر «ضحاک» پس طبق آنچه قبلاً گفته شد  
«ضحاک» در این مثال مفعول است.

ب: ایشان می‌گویند: «اینجانب مستدالیه بودن «ضحاک» را در جمله «ضحاک کشته شد.» و مستدالیه بودن آنچه را در فعل مجهول، مفعول می‌گویند، آنقدر واضح می‌دانم که ذکر دلیل را لازم نمی‌بینم...»

اتفاقاً پدیدآورندگان کتاب دستور دوره راهنمایی نیز به مستدالیه بودن «ضحاک» در جمله «ضحاک کشته شد.» البته به اضافه مفعول و نهاد بودن آن اذعان دارند.

۲ - کارشناس محترم مجله رشد ادب فارسی نوشته‌اند:  
«سوء تفاهم همکار بازنشسته ما ناشی از دو امر است:

۱ - به جمله - نمودار و فلشهای بسیار فصیح و بلیغ آنها توجه کافی نکرده‌اند.

۲ - در این جمله کتاب «در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد «نهاد» مفعول است، تصور کرده‌اند که «نهاد» در عین «نهاد» بودن «مفعول» هم هست، حال آنکه جمله منحصراً می‌خواهد بگوید در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» [همان] مفعول [جمله معلوم] است.

الف: در درجه اول هر کس به فلشها و نمودارها دقیق شود، من فکر نمی‌کنم، چیزی جز این را استنباط کند که نهاد جمله «پاسخ نامه نوشته شد.» مفعول است، یعنی در ضمن «نهاد» بودن «مفعول» هم هست.

ب: برای روشن شدن مطلب بهتر است از منابعی که دستور دوره راهنمایی با توجه به آنها تألیف شده، کمک بگیریم.

۱ - در تعریف نهاد:  
الف: نهاد قسمتی از جمله است که در باره آن خبر می‌دهیم.

صفحه ۱۴ دستور زبان دکتر خانلری، انتشارات بنیاد فرهنگ چاپ دوم - شهریور ۵۲ و نیز کتاب فارسی و دستور سال اول راهنمایی چاپ ۱۳۶۵ صفحه ۱۴۱

۲ - رند آموزش ادب فارسی - شماره ۲ و ۵ سال دوم زمستان و بهار ۶۲ - ۶۵

ب: نقش نهادی آن است که کلمه نهاد واقع شود، یعنی امری به او نسبت داده شود و یا به عبارت دیگر فعل بر او وضع و نهاد شود و یا فعل، ضمی را به او نسبت داده باشد. به نهاد، مستدالیه هم می‌گویند. صفحه ۱۵ دستور زبان فارسی تألیف دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری انتشارات فاطمی دیماه ۱۳۶۳

اکنون با توجه به این دو تعریف، در جمله «ضحاک کشته شد.» و یا «ضحاک در بند کشیده شد.» معلوم می‌شود که «ضحاک» نهاد است و فکر نمی‌کنم جای شکی باقی بماند، مگر پدیدآورندگان کتاب دستور دوره راهنمایی معتقد نیستند که به «نهاد»، «مستدالیه» هم می‌گویند، پس «ضحاک» مستدالیه هم هست. (نظر همکار بازنشسته!)

۲ - در باره مفعول:  
الف: نقش مفعولی آن است که کلمه، مفعول واقع شود، یعنی نتیجه عمل فعل که از فاعل سر می‌زند بر آن واقع شود.

صفحه ۱۶ دستور زبان فارسی تألیف دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری  
ب: مفعول کلمه‌ای است که دلالت می‌کند بر کسی یا چیز که فعل بر او واقع شده است. صفحه ۶۳ دستور زبان دکتر خانلری  
ج: اگر فعل مجهول را به نهاد نسبت دهیم، «نهاد» مفعول است، یعنی کار بر او واقع شده است.

صفحه ۱۳۸ فارسی و دستور سال سوم راهنمایی چاپ ۱۳۶۴  
باز برمی‌گردیم به مثالهای فوق:

«ضحاک در بند کشیده شد.» یا «ضحاک کشته شد.» یا «پاسخ نامه نوشته شد.» و... آیا «در بند کشیده شد.» در جمله اول و یا «کشته شد.» در جمله دوم بر «ضحاک» واقع نشده و آیا «نوشته شد.» بر «پاسخ» نامه واقع نشده است و آیا نمی‌توانیم بگوییم: «ضحاک» یا «پاسخ» نام - بنابه تعریفهای فوق - مفعول است، زیرا فعل بر آنها واقع شد و نتیجه عمل فعل به آنها برمی‌گردد؟ و آیا از این نوشته: [معلم در خیابان «دیده شد.» در این جمله «دیده

شد.» به مفعول نسبت داده شده یا به سخن دیگر نهاد جمله مفعول است.]

صفحه ۶۵ دستور زبان دکتر حسن احمدی گیوی و دکتر حسن انوری و یا [در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد، «نهاد» «مفعول» است]

ص ۱۵۹ - ۱۵۸ کتاب فارسی و دستور سال دوم راهنمایی چاپ ۶۴ و ص ۲۰۳ کتاب فارسی دستور سال سوم راهنمایی چاپ ۶۴

و نیز، [در مثال «کتاب از روی میز برداشته شد.» «کتاب» نهاد جمله است. کلمه «کتاب» مفعول است. اینجا فعل را به مفعول نسبت داده‌ایم. اگر فعل مجهول باشد، «نهاد» جمله «مفعول» آن است.]

دستور دکتر خانلری صفحه ۸۴ - ۸۵ و باز: [اگر فعل مجهول را به نهاد نسبت دهیم، نهاد، مفعول است یعنی کار بر او واقع شده.]

دستور سال سوم راهنمایی چاپ ۶۴ صفحه ۱۳۸ و نمونه‌های فراوان دیگر، نمی‌توان نتیجه گرفت که: [در جمله‌ای که «فعل» آن «مجهول» است، «نهاد» جمله، «مفعول» است.] نکته آخر اینکه راستی چگونه باید این آشفتگی را در تدریس و آموزش دستور زبان از بین برد و چگونه باید معلم و شاگرد را از این سردرگسی نجات داد؟

درست است که: «تألیف کتابی در دستور زبان فارسی که مورد پسند و قبول همه اهل فن باشد، امری محال است.»<sup>۳</sup> اما چاره‌ای جز این نیست که دستور زبانی کامل و جامع تألیف شود که هم نیاز معلم و شاگرد را برآورد و هم از تفسیرها و سلیقه‌های شخصی مصون باشد. در غیر اینصورت نتیجه‌ای بدتر از آنچه ناکنون داشته، خواهد داشت.

مصطفی شمیم

۳ - دکتر احمدی گیوی، مقاله طرز دستور زبان فارسی، رشد ادب فارسی سال اول - شماره دوم - تابستان ۶۲ صفحه ۸

ابراهیم رئیس صادقی منطقه سامین (ملایر) آموزش و پرورش

اینجانب یکی از همکاران شما در آموزش و پرورش منطقه سامین (ملایر) هشتم حدود بیست و چهار سال است که کارم ندریس است از زمانی که مقطع راهنمایی تحصیلی دایر شده در مقطع مزبور ادبیات درس داده‌ام، اگر غلو نکنم و گزافه‌گویی نباشد عاشق زبان و ادبیات فارسی هستم. راستش مدتی بود که از این فکرها به درآمده بودم که چرا ساعات درس فارسی چنین است و دستور چنان، و چرا املاء و انشاء چنین و چنان؟! و به خاطر اینکه اقلأً دق مرگ نشوم چند سال پیش عذای مدرّس عربی احتیاج بود منم رفتم امتحان دادم و در کلاس آموزش مدرّسین عربی هم شرکت نمودم و کارنامه قبولی هم گرفتم، فعلاً با توجه به اینکه یک معلم عربی خوب نمی‌توانم باشم عربی درس می‌دهم به چند دلیل: یکی اینکه واقعاً از وضع اسف‌باری که خود ما معلمان برای ادبیات به وجود آورده‌ایم به دور بمانم و دیگر اینکه از حالت آچار فرانسه بودن هم نجات پیدا کنم زیرا نمی‌دانم در بابتخت وضع چهطور است اما در دوردست‌ها هر چه خُرده‌پاش درسها و کم و زیادهای برنامه به وجود می‌آید باید آنرا معلم ادبیات بر کند. و این واقعاً غم بزرگیست برای غربت ادبیات فارسی و حال و روزی که پیدا کرده است. عرض کردم من همه دق و سق‌هایم را خورده بودم و راستش دیگر خیال نداشتم در این زمینه چیزی بگویم زیرا فکر می‌کردم «مشیت بر سندان زدن» باشد. اما دو عامل مرا برانگیخت تا این مقاله بی‌سروته و غیر ادیبانه را بنگارم، یکی اینکه امسال در مدرسه‌ای که درس دارم دو ساعت عربی کم بود و به جای آن در یکی از کلاسها برایم املاء و انشاء گذاشتند و دوم خواندن مقاله سودمند «انشاء درس فراموش شده» در مجله شماره سه آموزش ادب فارسی. اینجانب برای درس انشاء از قدیم‌الایام روشی داشتم‌ام بدین ترتیب که یکی دو جلسه خودم تا جاییکه

معلومات و تجربیاتم قد بدهد طرز درست نوشتن و خصوصیات یک نوشته خوب را از لحاظ ظاهر و باطن یعنی الفاظ و محتوی برای بچه‌ها می‌گویم و در حد کشش فکری آنها برای مطالعات و دست یافتن به مأخذ و منابع نیز راهنمایی‌های لازم می‌شود و سپس یک موضوع انشاء داده می‌شود و طرز درست انتقاد کردن البته انتقاد بلکه اشکال گرفتن را که به آنان یاد داده شده برای نوشته‌های یکدیگر به کار می‌برند و سعی می‌شود که هر انشاء را حداقل ۱۰ دانش‌آموزان بخوانند و بر روی آن موضوع بحث و تبادل نظر لازم به عمل آید تا امتحانات نوبت دوم وضع، بهمین منوال ادامه دارد، سپس با انتخاب خود دانش‌آموزان برای هر کدام یک موضوع تعیین می‌کنند، تا با وقت کافی که دارند و موضوع هم مورد علاقه خودشان می‌باشند بیابند و نوشته‌های خودشان را از این پس به صورت سخنرانی در برابر دوستان و همکلاسی‌هایشان ارائه دهند و دیگر مسائل و موارد هم تقریباً همانست که در مقاله پُر بار و سودمندان اشاره شده بدون اغراق باید عرض کنم که دانش‌آموزان در ابتدای امر برای به کار بردن این شیوه بُهت‌زده شده بودند و تعجب می‌کردند ولی وقتی که روال کار را یاد گرفته واقعاً کلاس انشاء در همان حد کم و وقت اندک لذت بخش و دوست‌داشتنی شده بود.

بچه‌ها فکر می‌کردند که ما باید در هر جلسه یک موضوع بگویم. جلسه بعد هم چند نفری بیایند نُند نُند بخوانندش من معلم هم با گوش بدهم یا از پنجره بیرون را نگاه کنم یا به محصل دیگر مشغول صحبت کردن باشم آخر سر هم بگویم مثلاً نمره شما سیزده یا چهارده و نمرات بعدی هم بهمین ترتیب و همچنانکه عرض کردم عامل دوم نامه‌نگاری، خواندن مقاله حضرت عالی بود. لابد نخواهد فرمود چرا حالا مبادرت بنوشتن نامه نموده‌ام زیرا دقیقاً مجله اواخر آبان‌ماه ۶۴ بدست بنده رسیده است. البته مجله زودتر رسیده بود ولی یکی از

همکاران برده بود بخواند. اما در مورد مقاله خوب شما باید عرض کنم: مسائل و مطالبی را که حضرت عالی مرقوم فرموده‌اید اگر سرعی گردد نتیجه مطلوب خواهد داشت و کاری است شمر ثمر، اما به عرض برسانم که خیلی مسائل و مشکلات در این راه است که سر کار عالی یا اصولاً در جریان آن قرار ندارید یا اینکه ندیده انگاشته‌اید! زیرا در حال حاضر درس انشاء درسی است که معلم و محصل و مدیر و رئیس و همه دست‌اندرکاران تقریباً ساعت آنرا به منزله بیکاری تلقی می‌کنند البته نه اینکه رسماً چنین اذعان کنند و قبول نمایند ولی عملاً همین طور است که حقیر عرض می‌کنم. وانگهی اگر قرار باشد نسخه حضرت عالی برای شغای این بیماری مجری گردد برای درس انشاء در هفته یک‌ساعت به هیچ‌وجه کافی نمی‌باشد بلکه بایستی به سه یا حداً اقل دو ساعت افزایش یابد و مهمتر از همه در این میان نقش معلم است، که بنده معلم که سر کلاس انشاء می‌روم و می‌خواهم آیین نگارش یاد بدهم عرض نمی‌کنم تا چه حد اطلاعاتی در این زمینه دارم زیرا بحمدالله همه همکاران در همه جای این سرزمین ادب‌پرور اهل مطالعه و ادیب می‌باشند. اما باید عرض کنم تا چه حد علاقه برای این کار وجود دارد؟ عرض کردم جناب استاد همه عوامل از معلم و محصل در کوچک شمردن و نادیده گرفتن این مهم تصور کرده و می‌کنند و حالا هم البته نوشتن و گفتن خوبست ولی باید فکر اساسی شود و برنامه‌ریزان و پژوهشگران علاقه‌مند در این زمینه بیندیشند که چرا یک نفر دیلمه، یا فوق دیپلم و حتی لیسانسیه گاهی از نوشتن یک نامه اداری ساده و با چند کلمه صحبت کردن در جایی عاجز است؟ خیلی مطالب در مدت معلمیم در این مورد دارم که اگر بگویم «شرح آن بیحد شود» و نامه هم بیش از حدیه درازا می‌کشد و خسته‌کننده خواهد شد. ولی راستش من فکر می‌کردم حضرت عالی در نخیل و رویاه بعضی از قسمتهای مقاله‌تان را نوشته‌اید که معلم ورقه

را ببرد منزل و چنین و چنان کند و بقیه مطالب. اما با کدام اعصاب؟ با کدام تأمین مالی و اقتصادی؟ با کدام وقت؟ با کدام حوصله و با کدام سنجش؟ و یا لابد خواهید فرمود با علاقه و ایثار بله ما هم با به این مسائل خیلی معتقدیم ولی گاهی چنان عرصه کارزار به افراد تنگ می‌شود که از علاقه و ایثار سرخلاف میل علاقه‌مندان، ایثارگران اثری باقی نمی‌ماند. در خاتمه برای آنکه عرض کرده باشم آدم مایوس

و بدبینی نیستم باید عرض کنم که بله بایستی در حد امکان همه بگوئیم و بقول ارتشی‌های عزیز از حد اقل وسیله حداکثر استفاده را بنماییم. اما «چه خوش بی‌مهربونی هر دو سرپی» بله بنده و جناب عالی در نوشتن آزادیم می‌دانیم با فکر و قلم خود یک مدینه فاضله برای هر چیز ترسیم کنیم ولی آیا نوشته ما تا چه اندازه در میدان عمل موفق خواهد بود و تا چه اندازه بین گفتار ما با سوازین عملی آن

فاصله باشد شما می‌دانید و اینجاست که باید گفت: مشکلی نیست که آسان نشود مرد باید که هراسان نشود بیش از این مصدع وقت شریفان نمی‌شوم شما و همه همکاران خوبتان را در سبزه به خدای بزرگ می‌سپارم. خدا نگهدارتان - سعادتخواه شما - ابراهیم امین صادقی  
آدرس - ملایر - بخش سامن - آموزش و پرورش منطقه سامن

### مدیریت محترم مجله رشد آموزش ادب فارسی با احترام «باز هم درباره فعل مجهول»

در آغاز یادی از گذشته‌های دور می‌کنم و آن اینکه در فصل پاییز و زمستان که شبها بلند است، در دهات ماریستایان بعد از چند ماه کار مداوم بهار و تابستان، محصول زراعی را که جمع‌آوری می‌کردند، شبها دور هم جمع می‌شدند و بگو و بسخندی داشتند و گاهی این جمع شدن مشرف و مفید بود زیرا طرح و اساس کار خیری پی‌ریزی می‌شد و گاه نیز جنبه وقت‌گذرانی داشت و رفع خستگی ماههای قبل بود. همین که در خانه‌ای جمع می‌شدند، از یک طرف زن یا دختر و یا عروس صاحب خانه، مشغول تهیه چیزهایی از قبیل برنج سرخ شده تخم کدو، تخم هندوانه و گاهی نیز حلوا و ... بود و از طرف دیگر سماور در گوشه‌ای از اتاق می‌جوشید و جایی در حال دم کشیدن بود و به اصطلاح برای شب نشینان «شب چره» تهیه می‌شد.

در این بین نیز یک نفر نقالی می‌کرد و تا پاسی از شب گذشته داستان ادامه می‌یافت و بعد از آن نیز شاد و خوشحال در حالیکه هر کدام خود را پادشاه هفت اقلیم می‌دانستیم به خانه‌های بی‌در و دروازه دهانیمان برمی‌گشتیم و تا صبح بی‌آن که خوابی به بینیم می‌خوابیدیم و بر خلاف تصور خواجه شبراز که می‌گفت:

غلام همت آنم که زیر چرخ کسب

زهر چه قید تعلق پذیرد آزاد است  
ما با الهام از آن داستانها، گاه می‌خواستیم همه کاره بشویم - نشان به این نشانی که هیچ چیز نشدیم:

نه در مسجد گذارندم که زندی

نه در میخانه کاین خمأر خام است  
میان مسجد و میخانه راهی است

غریبیم، عاتقم، این ره کدام است  
در هر حال، شاید نیز داستانهایش برای ما جالب بود که جایی را ندیده و یا از ده خود بیرون نگذاشته و چیزی نیز نخوانده بودیم معمولاً داستانهایش در یک شب تمام می‌شد. داستانهایی از قبیل: عزیز

و نگار، ملک جمشید، حسین کرد، رستم و سهراب و لیلی و مجنون و ... و بعضی نیز چند شب ادامه می‌یافت از جمله داستان لیلی و مجنون، که آن طور که یادم هست این داستان مدت یک هفته به طول انجامید. غرض از این همه اطناب و دردمز اینک در آخرین شب داستان یک نفر از شنوندگان با ذوق که در تمام شبها پا بود و در شب نشینی همراهی می‌کرد و تمام حواش روی قهرمانان داستان دور می‌زد به طور خیلی جدی سوال کرد: «این لیلی که این قدر از او گفتی زن بود یا مرد» - البته به عرض می‌رسانم که من قصد مقایسه ندارم - اکنون بعد از گذشت سی و پنج شش سال از آن سالهای خوش، همان حالت برای من پیش آمده و آن اینکه بعد از خواندن دو مقاله در شماره ۳ و ۴ و ۵ مجله رشد درباره سوال و جواب «فعل مجهول لازم است یا متعدی؟» بالاخره نمی‌دانم ولی می‌خواهم بدانم که آیا «فعل مجهول لازم است یا متعدی؟»

درست همان سوالی را که همکار باز نشسته مادر شماره ۲ ص ۴۰ مجله رشد آموزش ادب فارسی نموده‌اند.

از شما چه پنهان تمام مطالب مربوط به سوال را که «آیا فعل مجهول لازم است یا متعدی؟» خواندم و به تصور اینکه در شماره بعد حلقه مفقود پیدا خواهد شد، منتظر ماندم. متأسفانه کارشناس محترم کتابهای درسی، آنچه را که به طور صریح جواب ندادند همان سوال «فعل مجهول لازم است یا متعدی؟» بود در نتیجه تمام آرزوهایم بر باد رفت و تمام نقشه‌ها نقش بر آب شد!

اگر چه مرقوم داشته‌اند: «نوشته شد» و «کشیده شد» ساختهای دیگری از «نوشت» و «کشید» است. شماره ۴ و ۵ مجله رشد ص ۵۵ ص ۹ حال برویم سری به شماره ۳ مجله بزینم و بینیم سوال و جوابی که بین معلم و شاگرد رد و بدل شده چیست؟

نخستین سطر از ص ۴۱ شماره ۲ مجله چنین شروع می‌شود سوال: در جمله «ضحاک کشته شد» مفعول کدام کلمه است؟ پاسخ: این جمله مفعول ندارد. عده‌ای ضحاک را مفعول می‌دانند ولی مفعول نیست!!

## پرسش و پاسخ

حال دل با تو گفتم هوس است  
خبر دل شنفتم هوس است  
در سر هوسی یختم و اندیشه نبختم را به  
رشته تحریر در آوردم و تقدیم کردم چون  
می‌دانم که ادیبان خطا پوش فراوانند و  
ناصران سخن نبوش زیاد، عیبم نمی‌کنند و  
راهنمایم می‌گردند و با این امید بود که:  
رازی که بر غیر نگفتم و نگوییم  
با دوست بگوییم که او محرم راز است  
در کتاب فارسی سال چهارم دبیرستان  
درسی به نام تصنیف گلستان از زبان شیخ اجل  
افصح المتکلمین برای دانش‌آموزان گنجانده  
شده است. به نظر می‌آید که چند جای آن به  
آرایش و پیرایش نیاز دارد تا عروس فکر  
سعدی که منحل است بهتر متجلی گردد:  
۱ - بیت.

«برگ عیشی به گسور خویش فرست  
کس نیارد ز پس تو پیش فرست»  
از متن درس حذف شده است با اینکه  
آیات موقوف‌العنائی نیستند ولی این بیت  
مکمل معنی و مفهوم آیات قبل و توضیح دهنده  
بیت بعد است زیرا انسان را متوجه گوز و سفر  
به سوی آخرت می‌کند و هشدار می‌دهد که  
برگ عیشی را برای راحتی و نغمه‌خیزی با  
این عمر چون برف ناتوان در برابر آفتاب  
سوزان نمود تهیه کند. بالاخص سعدی در بیت  
بعد بازار قیامت را مطرح می‌سازد و یقین دارد  
آن کسی که گوی نیکی را یا خود نبرده و برگ  
عیشی به گور نرستاده و فریفته این جهان شده  
است، از نعمتهای آن جهان بی‌نصیب خواهد  
ماند.

۲ - «دامن صحبت فراهم چینم»

اگر کلمه فراهم چینم به معنی برگزینم و  
جمع کم بیان شود، معنی جمله درست می‌شود

پرستش من اینست که: همین جمله «ضحاک کشته شد» که  
شاگرد پاسخ داده مفعول ندارد، کجایش غلط است؟ چرا؟ گفته‌اند:  
آن کس که نداند و بداند که نداند

لنگان خرک خویش به مقصد برساند  
من نمی‌دانم، ولی می‌خواهم بدانم که آیا در کتب درسی اگر چنین  
جمله‌ای «ضحاک کشته شد» باشد - که به طور قطع هست و زیاد هم  
هست - حق داریم ارکان جمله را قطع نظر از جمله ذهنی دیگری مثل  
«فریدون ضحاک را کشت» مشخص کنیم یا خیر؟ کارشناس محترم  
کتابهای درسی در تمام استتلال خود، چه در مثالهای فارسی

احمد پاسخ نامه را نوشت.

پاسخ نامه نوشته شد.

فریدون ضحاک را در بند کشید.

ضحاک در بند کشیده شد.

ص ۵۴ نمودار شماره ۱ و ۲ شماره ۴ و ۵ مجله رشد بهار ۶۵  
و چه در مثالهای عربی ص ۵۵ همان شماره در همه جا با دو جمله  
استتلال کرده‌اند و حاکم هم شده‌اند و در نتیجه‌گیری استتلال  
نوشته‌اند «... اگر کسی بنویسد: «در جمله‌ای که فعل آن مجهول باشد  
«نهاد» همان مفعول است اشتباه کرده است؟ ص ۵۵ س ۱۲ شماره ۴ و  
۵ و نیز ... حال آن که جمله مشخصاً می‌خواهد بگوید: در جمله‌ای که  
فعل آن مجهول باشد نهاد [همان] مفعول [جمله معلوم] است همان  
صفحه س ۲۱ همان شماره» و در خاتمه، سؤال همکار باز نشسته را  
ناشی از سوء تفاهم دانسته‌اند!

پرسش من اینست: گیرم که جمله‌ای با فعل معلوم نداشته  
باشیم، همان طور که معلم از شاگرد سؤال کرده «ضحاک کشته شد» و  
شاگرد نیز جواب داده، جمله مفعول ندارد، آیا شاگرد درست جواب  
داده یا غلط؟ و اگر غلط، چرا؟

و آیا فعل مجهول متعدی است؟ چرا؟ فقط به دلیل اینکه  
صورتی دیگر از فعل معلوم است؟؟ درست است که چنین است ولی با  
مفهومی کاملاً متفاوت است

و چگونه با فعل مجهول بی‌آن که عطف به ما قبل کنیم - که  
مجبور هم نیستیم و اغلب موارد حق هم نداریم عطف به ما قبل کنیم -  
می‌توانیم جمله‌ای بسازیم که دارای مفعول باشد؟



در حالیکه فراهم چیدن به معنی مهیا کردن و آماده ساختن است و در کتاب فارسی به معنی عزلت و گوشه نشینی بیان شده است. بهتر است، فراهم چیدن به فراخود چیدن اصلاح گردد تا مقبول نظر افتد. زیرا:

الف: کلمه فراخود به معنی پیش خود، نزد خود آمده است. و کلمه چیدن هم به معنی جمع کردن می‌باشد.

ب: وجه تشابهی که در ترکیب «دامن صحبت» وجود دارد، بیان کننده گسترش رفت و آمدها و نشست و برخاستهای فراوان است که به گستردگی دامن تشبیه شده است.

ج: اگر به هنگام نشستن، دامن لباس فراخود جمع گردد و نشیمنده - چه مرد چه زن - درست بنشیند، نشستش بسیار مقبول خاطر و عملش بیان کننده قید او به جامعه و احترام به همنوع است.

د: کلمه «فراخود» قید مکان و «دامن صحبت» مفعول جمله و فعل آن از مصدر چیدن است. با توجه به وجه تشابه کلمات ترکیب «دامن صحبت» اگر کلمه فراخود چیدن به کار رود، مقصود که همان قطع رفت آمدها و نشست و برخاستهای غیر متعارف است بهتر آشکار می‌گردد.

ه: مرحوم فروغی و آقای تسورالله ایرانپرست کلمه فراخود چیدن به کار برده‌اند. و: مرحوم دکتر خزائلی در این باره چنین نگاشته‌اند: فراهم قید است و به معنی جمع شده، فراهم شدن همه وسایل است و دامن فراهم چیدن، جمع کردن دامن و کتابه از تجنّب و پرهیز از دنیاست.

۳: در جمله «شب را به بوستان با یکی از دوستان اتفاق میبت افتاد» حرف اضافه «با» زائد است. بهتر است کلمه «بوستان» به صورت مضاف و کلمات «یکی از دوستان» به صورت مضاف الیه خوانده شود. برای اینکه در تمام ماجرا از همان دوستی سخن به میان آمده است که در کجاوه آنی و در حجره جلیس بود. و اصلاً از دوست ثالثی سخن نرفته

است. حتی از صاحب آن باغ که دوست سعدی هم بوده است سخنی در باب مجالست آن شب به میان نیامده است و به هیچ وجه من الوجوه مشخص نکرده است که صاحبخانه در سفر بوده، یا در حضر، همچنین دکتر خزائلی، نورالله ایرانپرست و فروغی و سعید نفیسی این جمله را بدون حرف اضافه «با» نوشته‌اند.

۴: عقد تریا از تارکش آویخته. «کتاب فارسی»

عقد تریا از تارکش در آویخته «سعید نفیسی»  
عقد تریا از تارکش آویخته «نورالله ایرانپرست»

عقد تریا از تارکش آویخته «دکتر خزائلی»  
آقای دکتر خزائلی شرحی هم نوشته‌اند به این صورت: گویا مراد سعدی از تاک، مطلق درخت باشد نه درخت رز و انتخاب این لفظ هم برای هم سجعی با خاک بوده است، زیرا در اردیبهشت ماه بر درخمت رز، خوشه‌های درخشان انگور که قبلی تشبیه به عقد تریا باشد، آویخته نیست، می‌توان گفت در این بیت رودکی هم، تاک به معنی درخت آمده است. تاک رز بینی شده دینارگون

برنیان سبز او زنگارگون  
عقد تریا از تارکش آویخته «آقای دکتر خلیلی خطیب رهبر»

آقای دکتر خطیب رهبر در این باره چنین نوشته‌اند: تارک به معنی میان سر است، در برخی نسخه‌ها تاک به معنی «صو» به جای تارک آمده است و این درستتر به نظر می‌رسد و با کلمه خاک در قرینه پیشین نیز مناسبت لفظی دارد. اگر در کتاب فارسی کلمه «تارکش» را به «تارکش» مبدل کنیم بهتر است. زیرا:

الف: تاک با خاک مناسبت لفظی دارد.  
ب: تاک با خاک هم سجعی دارد.  
ج: مرجع ضمیر «ش» کلمه بوستان است و برای مفهوم جمله اگر گفته شود: بر درخت از آن باغ خوشه‌های انگور آویخته بود، رساتر می‌گردد تا اینکه بگوییم: بر فرق سر آن باغ

خوشه‌های انگور آویخته بود.

د: آن طوری که مرحوم دکتر لطفعلی صورنگر در وصف شیراز بیان فرموده‌اند که: «بادام بن شکوفه مه بهمن آورد» چندان بعید نیست که در عهد سعدی هم انگورهای شیراز در اردیبهشت ماه به بار تنسته باشند. البته نه اینکه رسیده و درخشان باشند و به عقد تریا تشبیه شده باشند بلکه از نظر ساختمان شکل خوشه‌ها به ساختمان شکل ظاهری تریا تشبیه شده‌اند. در خانمه گفته شود مطالب فوق از جهت دعوی نیست. زیرا پند سعدی آویزه گوش هست که «مناره بلند بردان کوه الوند پست نماید.» و همچنین:

«هرکه گردن به دعوی افرازد  
خسویشتن را به گردن اندازد.»  
«والسلام»  
علی‌آباد کتول - محمد خاندوزی - دبیر دبیرستان

برادر گرامی جناب آقای محمد خاندوزی؛  
مازندران، علی‌آباد کتول، دبیرستان جا برین  
حیان، کدپستی ۴۹۴۱۸ باسلام و آرزوی توفیق  
در پاسخ نامه ادیبانه شما، مراتب ذیل به آگاهی می‌رسد:

الف: بیت برگ عیشی به گور» را در سنن می‌گذاریم  
ب: «دامن صحبت فراهم چیدن» را تصحیح خواهیم کرد.

ج: اگر سندی پیدا کردید که در زمان سعدی «عقد تریا = خوشه انگور» در اوّل اردیبهشت ماه جلالی از تاک آویزان بوده است، ما را هم خبر کنید.

د: باز هم برایمان بنویسید که: «خبر دل شفتنمان هوس است»

ه: از این که در علی‌آباد کتول همکاری محقق داریم که این گونه از سر اجتهاد نظر می‌دهد، به خود می‌بالیم.

گروه ادبیات دفتر تحقیقات



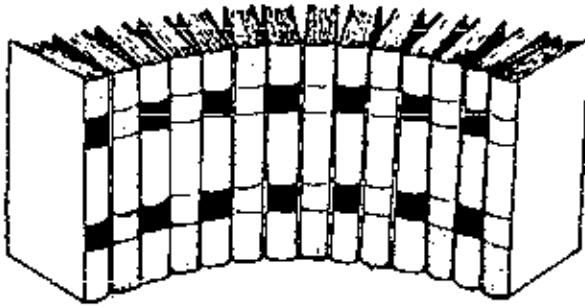


## به بارگناه شیخ اجل سعدی و لسان الغیب

### خطاب به بهار

دیر آمدی به کلیه ام ای بی و فسا بهار!  
بیا یار آشنا نکند کس جفا، بهار!  
در نورهان مقدم نوروز داشتی  
پُر دامن از شکوفه و گل بارها، بهار!  
با بادِ بامدادِ تو می بود بسوی مهر  
عشق آفرین و مزده و روجان فزا بهار!  
نظارة شبِ تو به سیمای آسمان  
می داشت جلوه گر ملکوتِ خدا بهار!  
آواز قطره قطره باران دلگشت  
می داشت جلوه گر ملکوتِ خدا بهار!  
از ماورای پرده ادراکِ ما مدام  
می خاست با فروغ ستاره صدا بهار!  
می آمدی و در قدمت می نمود فرش  
شعر مرا سخنی در درد آشنا بهار!  
در مقدم تو بسوی اخلاص می نمود  
چشم جدا تار و دل من جدا بهار!  
بلبل به سماع وصف جمال تو می سرود  
با شعر نغمه خواجه معجز ادا بهار!  
می شد به بسوی گلشن شیراز شام ها  
بال پری خیال مرا ره نما بهار!  
اکنون شنیده ام که در آن گلزمین ذوق  
باریده بمب، آتش و مرگ از فضا بهار!  
بر خوابگاه حاسی نوع بشر دریغ  
دشمن شعار جنگ نموده به با بهار!  
شیخی که خون گریست به بغداد و ماتمش  
بغدادیان دهند به خویش جزا بهار!



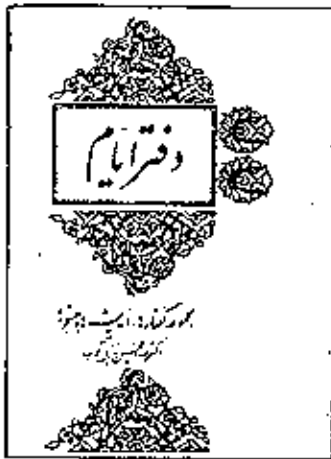


## معرفی کتاب

دفتر ایام

مجموعه گفتارها، اندیشه‌ها و جستجوها  
از:

دکتر عبدالحسین زرین کوب  
از انتشارات علمی



استاد دانشمند، دکتر عبدالحسین زرین کوب بار دیگر جنم ادب دوستان را با انتشار «دفتر ایام» روشنی بخشیدند. دفتر ایام مجموعه بیست مقاله است که خود استاد در مقدمه آنها چنین می‌گویند: در دفتر ایام هیچ صفحه‌ای نیست که نشانی از زندگی هر روزینه انسانی در آن نیابند و کیست که در این صحیفه اعمال بتگردد و گهگاه از آنچه پا کرده و ناکرده خویش در این دفتر رقم زده است احساس خرسندی یا ملامت وجدان نیابد؟ مجموعه حاضر بازمانده‌ای از لحظه‌های برق سیر و تند

«آبد هنوز نعره سمدی ز بسوستان»  
در دعوت بشر سوی صلح و صفای بهار!  
شیراز شهر عشق و گلستان آشنیست  
خواهند شهر عشق چو ما نسرا بهار!  
ایوان خواجه مطلع خورشید سرمدیست  
انوار آن نگر به صبح و مسا بهار!  
خاک درش به دیده نعظیم می‌برند  
دردی کشان مصطبه چون کیمیا بهار!  
این طرفه خلوتی است که رندان می‌فروش  
کردند راز عشق دران بر ملا بهار!  
از بحر فستنه موج مفسد کشیده سر  
نا خود برد سفینه ما را کسجا بهار!  
گاهی ز شرق سر به در آرد گهی ز غرب  
این دشمن فریبگر بی‌خدا بهار!  
ما سالها غنوده به بالین غفلتیم  
امیدوار سایه بال هما بهار!  
شد هشت سال هدیه تو اشک و خون بود  
اینگونه په بود که نینم ترا بهار!  
یا بی‌وطن مگو سخن از نرگس و سمن  
از خار گو که هست به دل آشنا بهار!  
ما اهل غربتیم گلو گیر گریه کن  
کم کن به هرزه خنده دندان نما بهار!  
آواره راست باغ و بیابان یکی به چشم  
یک سان به نزد اوست ربیع و شتا بهار!  
در روزگار ما شده در بند مرغ داد  
کو آنکه سازد از قفس او را رها بهار!  
مشکل فتاده بر سر مشکل به کار ما  
ما یسیم و آستانه مشکل‌گشا<sup>(۱)</sup> بهار!

روز اول سال ۱۳۶۶ هجری شمسی  
العبد خلیل‌الله خلیلی  
اسلام‌آباد پاکستان

(۱) اشاره است به گنبد سبز و آستان معلاهی امیرالمؤمنین کرم‌الله و وجهه الکریم در مراد شریف (بلغ)

پوی عمری است، که بیشتر آن در «جستجوها» گذشته است و یا آن که جستجوها نیز همواره موجب نیل به مقصد نشده است، جستجوگر را از لذت شوق و پویه بی بهره ننهاده است و اگر وی نیز از آنها احساس ناخوشی نداشتند به خاطر همین آجر روحانی است که از اشتغال به آنها حاصل کرده است، با این همه مثل شیخ شیراز با خود می‌اندیشیده است: کزین پی دفتر از گفته‌های بریشان بشوید و من بعد بریشان نگویید<sup>۱</sup> عنوان این مقالات عبارتند از: غزالی و ابن رشد. ملاحظاتی در باب شیخ عطار، شعر بیدل، پروین زنی در قلمرو شعر و عرفان، با مولانای روم، امیر خسرو دهلوی، در حاشیه بوستان سعدی، ناکجا آباد، مصاحبه با تاریخ، عبدالرحمان کواکبی، اسلام در ایران، درباره روش نقد شعر، درباره تأثیر شعر، بنیاد شعر فارسی، نهج البلاغه و شریف رضی، دفتر ایام، ادبیات انسانی - ادبیات جهانی، بحثی در عرفان تطبیقی، دفاع سقراط - دفاع از انسان، آخرین محاوره سقراط، با آرزوی سلامت و طول عمر برای استاد، قسمتی از م<sup>۲</sup>، درباره روش نقد شعر<sup>۳</sup>، از کتاب دفتر ایام برای استفاده بیشتر خوانندگان نقل می‌کنیم:

«در زمان ما نقد شعر قلمرو وسیعی یافته است. توسعه شکرگرف پاره‌ای علوم، هر روز برای منتقد، آفاق تازه کشف می‌کند. در گذشته انتقاد جنبه صوری و ظاهری داشت، منتقد شکل و ظاهر هر اثر را مورد نقد و مطالعه قرار می‌داد. انتقاد هرگز از این سبزه عبور ناپذیر که اصول و قوانین ادب نام دارد تجاوز نمی‌کرد و ناچار نمی‌توانست بگذارد که نبوغ و هنر نیز از این حصار آهنین بگذرند. منتقد جز آن که شکل یک اثر را از لحاظ مراعات قوانین مطالعه کند کاری نمی‌کرد، شعر خوب آن بود که در انتخاب مفردات و ترکیبات آن اصول فصاحت و قوانین بلاغت رعایت شده باشد، به صنایع لفظی و معنوی آراسته باشد، از تکلف و خشونت عاری باشد و معنی آن با اغراض معدودی که برای شعر معین بود متناسب باشد، کلمات مبهم و کلی مانند: انسجام، سلاست، عذوبت، که غالباً به تقلید یکدیگر در مورد قضاوت آثار به کار می‌بردند هرگز درباره ارزش یک اثر تصور روشن و درستی به خواننده نداد. معانی و بیان، عروض و قافیه، حصار روئینی گرد ابداع و هنر کشیده بود. هر فکر تازه که احياناً در آن محیط بیحرکت پدید می‌آمد، وقتی با این قلعه روئین مواجه می‌گشت در طلسم قیود اسیر می‌شد. وقتی میانی زندگی اقتصادی قرون وسطی تغییر کرد، با تغییر نوع حکومت تحول تازه‌ای در فکر انسان و آثار ذوق وی پدید آمد. قدرت سلوک و امرای قرون وسطی در طسلی حوادث جای خود را به نیروی تازه‌ای داد. طبقه تجار و اعیان

شهری با عقاید و افکار تازه به روی کار آمدند و شعر و ادبیات در اروپا با دسته تازه‌ای از مشتریان که ذوق و سلیقه خاصی داشتند مواجه گشت. هنرهای تازه پدید آمد و در پی آن راههای تازه برای نقد گشوده شد.....

نقد شعر نزد ملت‌های بزرگ جهان، چنانکه گفته شد امروز توسعه شکرگرف و سودمندی یافته است، منتقد امروزی می‌کوشد همه اطلاعات و معلوماتی را که در شناختن و شناساندن یک اثر مفید واقع می‌شود جمع کند و برای این مقصود از هر علم و هر طریقه‌ای مدد می‌گیرد. در زندگی شاعر، در محیط و خلق و خوی او تحقیق می‌کند. منبع الهام وی را در آثار نویسندگان سلف یا در محیط فکری و علمی وی جستجو می‌نماید هدف فردی و اجتماعی و طرز تکوین عقاید و تمایلات و آرمانهای او را موضوع تحقیق قرار می‌دهد. در این جستجو با علوم مختلف از تاریخ و ادیان و جامعه‌شناسی و جغرافیا و روانشناسی مواجه می‌گردد. در این جستجو کار عمده منتقد تحلیل و تجزیه است و همین مآله قلمرو کار منتقد را از هنرمند جدا می‌کند.

منتقد و هنرمند از آن جهت که هر دو به هنر عشق می‌ورزند اشتراک و شباهتی دارند، اما از لحاظ نحوه ارتباط با هنر در دو جهت مخالف واقفند. ذهن هنرمند دارای قدرت ترکیب و تالیف است، اما ذهن منتقد باید خاصیت تحلیل و تجزیه داشته باشد. این قدرت تحلیل، ذهنی آماده و فکری ورزیده لازم دارد. منتقد نه فقط باید از فنون و علوم فلسفی و اجتماعی به قدر کافی بهره‌مند باشد، بلکه ناچار باید با محیط فکری خود و محیط فکری هنرمند نیز آشنا باشد. اگر منتقد نتواند با شاعر و نویسنده همدردی داشته باشد هرگز روح هنر وی را نمی‌تواند درک کند. منتقد امروز برای درک و بیان هر اثر دو طریقه به کار می‌برد: نقد خارجی و نقد داخلی. نقد خارجی عبارت است از: مجموعه تحقیقات و مطالعاتی که منتقد برای فهم و درک هر اثر در خارج از آن باید به دست آورد. تحقیق در زندگی شاعر، بحث در مواربت و شعائر اجتماعی وی، تأثیری که وجود شاعر در جامعه معاصر و گویندگان بعد کرده است. اینها مطالبی است که نقد خارجی را تشکیل می‌دهد.

نقد داخلی عبارت است از: تحلیل و تجزیه یک اثر، در اجزاء و تناسب آنها، بحث در جهان بینی و کمال مطلوب شاعر و بیان قدرت و استعداد هنری وی و اینگونه تحلیل طبعاً بدون استعانت از معلومات خارج از متن دقیق و صحیح نمی‌تواند بود. از این رو بدون تردید، نقد خارجی و نقد داخلی را توأم به کار باید برد<sup>۴</sup>

# تغییرات کتابهای فارسی و آیین نگارش رشته‌های عمومی

## تغییرات کتاب «فارسی و آیین نگارش» سال اول دبیرستان

اضافه: افزودن و اصلاح بعضی از مطالب دستوری درس «شعر در اسلام» و درس «جهان مطلوب سعدی در گلستان». افزودن درس «ویژگیهای اخلاقی ابن سینا». افزودن مقاله «گل» و «تلفنگرام» به آیین نگارش.

اصلاح: اصلاح بعضی از نکات دستوری مضارع مربوط به درس «اشعاری نغز از چند شاعر نامور».

اصلاح بعضی از نکات دستوری «وجوه افعال» مربوط به درس «در محراب عشق».

اصلاح بعضی از نکات دستوری «لازم و متعدی» مربوط به درس «اقبال لاهوری».

اصلاح بعضی از نکات دستوری «معلوم و مجهول» مربوط به درس «گل‌هایی از گلستان».

اصلاح مطلب «طرز نوشتن روی و پشت پاکت» و بعضی از عبارات متن در آیین نگارش.

حذف: حذف بعضی از ابیات درس «بند سعدی». حذف قسمت نثر

درس «اخلاص عمل». حذف درس «بختی کوناه درباره کتابهای نثر و شعر فارسی». حذف درس «ای عزیز و منادی...». حذف «کاربرد زبان عربی در فارسی». حذف شعر «برخیز» مربوط به درس «اقبال لاهوری». حذف درس دو غزل «میل به ناحق نکیم و نفس بادصبا» و غزل «کلید گنج مقصود» حافظ.

## تغییرات فارسی و آیین نگارش سال دوم دبیرستان رشته عمومی

اصلاح: اصلاح بعضی از مطالب دستوری درس‌های «سیاس خدا» و «در آمدن حمزه در جنگ بی‌زره» و «بسترتری سرخدارا زیباست».

اصلاح بعضی از مطالب «تاریخ ادبیات» درس‌های «سپیدرود» و «حکایت» و «رکن خانه هستی».

اصلاح بعضی از مطالب دستوری «مباحث دستوری سال اول و دوم آخر کتاب».

اصلاح صفت «مجاز».

اضافه: افزودن «توضیح» قبل از درس «سیاس» - افزودن «انواع ی» به درس «وحدت اسلامی».

افزودن معانی بعضی از واژه‌ها به درس‌های «بسه اشک گویم...» و «رزم رستم و سهراب».

افزودن صفت «تضاد یا طباق» به درس «رستم و سهراب».

افزودن بعضی از مطالب دستوری به درس «رکن خانه هستی» و افزودن تعریف غزل به درس «دو غزل از سعدی».

افزودن مقاله «والای معلم» بریده‌ای از خسی در میقات» و «زبان فارسی را دریابیم» به آیین نگارش.

### زمان تربیت

#### تفکر و مطالعه

سقراط حکیم را گفتند که: «چرا مبالغت

نو با اعداات بیشتر است؟»

گفت: «از جهت آنکه شاخه‌های تر و نازک

را، راست کردن صورت بندد و چوب‌های زفت

که طراوت آن رفته باشد و پوست، خشک

کرده، به استقامت نگراید.»

«اخلاق ناصری»

## نکته‌ها

افلاطون حکیم منزل در کوی زرگسران

گرفته بود. از حکمت آن استعلام کردند. فرمود

که «تا اگر خواب بر چشم من غالب شود و از

تفکر و مطالعه منع کند، آواز ادوات ایشان مرا

بیدار گرداند.»

«اخلاق ناصری»

حذف: حذف دویتی دوم درس «نماز» حذف مقاله «شأن والای معلم».  
حذف مقاله «تماشاگه راز». حذف درس «ز خود می توان  
کرد نوآمی» و حذف درس «بازگشت از کوهساران».  
حذف بعضی از لغات و معنی درس «شیره واژه سازی...».  
و حذف بعضی از لغات و معنی درس «لغت نامه».

## تغییرات کتاب فارسی سال چهارم رشته

### عمومی

اصلاح: اصلاح بعضی از مطالب دستوری درس «باید به قرآن پناه  
برد».

اصلاح بعضی از مطالب «خلاصه دستور سال اول و دوم و  
سوم» آخر کتاب.

اضافه: افزودن و اصلاح بعضی از واژه های درس «به نام آیزد  
دانان».

افزودن بعضی از واژه های درس «در شناختن نفس  
خویش» و درس «چگونگی تصنیف گلستان».

افزودن بعضی از لغات به درس «باب برزویه طبیب» و  
افزودن درس «ای عزیز» اول انسانی به سال چهارم.

افزودن بعضی از لغات و معانی به درس «قصه بازرگان  
که...».

افزودن شرح حال مختصری از جلال آل احمد به درس  
«شیر علم».

افزودن بعضی از لغات و معنی به درس «حسنک وزیر».

حذف: حذف درس «گل» - قسمت اول - حذف درس «ویژگیهای  
اخلاقی این سبنا» حذف دویتی های اقبال حذف درس  
«زبان فارسی را فریبیم» قسمت اول و دوم.

حذف: حذف بعضی از ابیات درس «سپاس خدا».  
حذف درسهای «پاکدامنی»، «حدیث آرزومندی»، «دو غزل  
از حافظ» و «فصل وصل».  
حذف بعضی از لغات و معانی درس «نان دهقان».  
حذف بعضی از تمرینهای دستوری درسهای «صفت بیانی»  
و «اسم معرفه، نکره».

تغییر: تغییر محتوای «تشبیه و استعاره». استفاده از مفاهیم قرآن،  
حدیث... و «ایجاد حرکت و روح در بیجان» در قسمت  
آیین نگارش.

تغییر محتوای «ابهام و کنایه» در آیین نگارش.

جایه جایی: بردن مباحث دستوری به آخر کتاب (بعد از آیین  
نگارش).

## تغییرات کتاب «فارسی و آیین نگارش»

### سال سوم دبیرستان رشته عمومی

اصلاح: اصلاح بعضی از مطالب دستوری «قید و انواع آن» و  
«اصوات (شبه جمله) و حالات اسم ۵ اضافه (انواع آن)».

اصلاح درس «داستان موش و مار» و شرح حال «پروین»  
در درس گوهر اشک و اصلاح بعضی از مطالب خلاصه  
دستور سالهای اول و دوم. اصلاح بعضی از مطالب  
«حروف ۳، ربط - اضافه».

اضافه: افزودن و اصلاح لغات و معنی به درس «سنت خدای را» و  
افزودن شرح حال «فردوسی» در آغاز درس «رستم و  
اسفندیار» و افزودن ترجیع بند دوم، به درس «تعلیم عشق  
هاتف».

شیشه طاعت	آورده اند که:	روز دیگر مردار خوار به حکم عادت. قصد
در دکان وجود تو یا شبشه گر طاعت تواند بود یا گازر هوی و شهوت. هر چه در روز «شبشه گر» در این دکان شیشه های طاعت سازد، «گازر» کوبه ای بزند، دکان در لرزد، همه شیشه ها درهم شکند!	قصابی گوشت به نسبه دادی و کودک نویسنده بر دکان داشت. فرمودی که: «بنویس که «فلان» چندین برد. پیش «فلان» چندین است.»	گوشت کرد. قصاب حیلہ ای اندیشیده بود. مرغ درمانده سرش بیرید و در قناره در آویخت از بهر عبرت مردار خواران. کودک گفت: «استادا آنچه نرا بود پیش مرغ، نیشتم. آنچه مرغ راست پیش تو، چند نوسم!»
«مولانا» مجالس سبعه - مجلس اول	گفت: «ای کودک! بنویس چنان یکی گوشت پیش مردار خوار داریم!»	«مولانا جلال الدین محمد بلخی» مجالس سبعه - مجلس اول

## در باره نشریات رشد آموزش تخصصی

مجلات رشد آموزش مواد درسی مدارس کشور نشریاتی است که از سوی گروههای درسی دفتر تحقیقات و برنامه ریزی و تألیف سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش هر سه ماه یکبار - چهار شماره در سال - منتشر می شود.

این نشریات در حال حاضر عبارتند از:

- |                     |                          |
|---------------------|--------------------------|
| ۱ - رشد آموزش ریاضی | ۵ - رشد آموزش زمین شناسی |
| ۲ - رشد آموزش زبان  | ۶ - رشد آموزش ادب فارسی  |
| ۳ - رشد آموزش شیمی  | ۷ - رشد آموزش جغرافیا    |
| ۴ - رشد آموزش فیزیک | ۸ - رشد آموزش زیست شناسی |

هدف از انتشار این نشریات در وهله اول ارتقاء سطح معلومات معلمان و در مرحله بعد ایجاد ارتباط متقابل میان معلمان هر

رشته و دفتر تحقیقات به منظور تبادل تجارب و مطالب جسی و مفید درسی است.

دیران، دانشجویان دانشگاهها و مراکز تربیت معلم و سایر علاقه مندان به اشتراک این مجلات می توانند جهت اشتراک هر

چهار شماره از یک مجله در سال مبلغ ۴۰۰ ریال به حساب ۹۲۹ خزانه بانک مرکزی - قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی - واریز و پیش آن را همراه با فرم تکمیل شده زیر به نشانی تهران، صنوبری پستی شماره ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱ دفتر امور کمک آموزشی - مرکز توزیع ارسال دارند. شماره تلفن مرکز توزیع: ۸۳۱۷۸۱

محل فروش آزاد  
الف - تهران

- |  |  |
|--|--|
| ۱ - کتابفروشی شهید سید کاظم موسوی - آزل خیابان امیر انوشهر شمالی | ۳ - آذربایجان غربی (ارومیه) - مطهرانی زینالپور     |
| ۲ - فروشگاه انتشارات رشد - خیابان انقلاب بین ولی عصر و کالج      | ۴ - اصفهان - کتابفروشی مهرگان و کتابفروشی جنگل     |
| ۳ - مرکز نشر دانشگاهی - نمایشگاه دانش کتاب                       | ۵ - مازندران (ساری) - هماهنگی گروههای آموزشی استان |
| ۴ - نمایشگاه دانش کتاب کودک - دوروی دانشگاه تهران                | ۶ - کرمان - پارک مطهری - فرهنگسرای زمین            |
| ۵ - کتابفروشی صفا - دوروی دانشگاه تهران                          | ۷ - خرم آباد - خیابان شهدای شرقی، کتابفروشی آسیا   |
| ۶ - کیوسکهای معتبر مطبوعات                                       | ۸ - مشهد - فروشگاه شماره یک انتشارات استان قدس     |
| ۷ - شرکت کتاب طب و فن دوروی دانشگاه                              | ۹ - تبریز - کتابفروشی علامه دهخدا                  |
| ۸ - کتابفروشی انجمن اسلامی دانشگاه تربیت معلم                    | ۱۰ - اصفهان - کتابفروشی رودکی                      |
| ب - شهرستانها:   | ۱۱ - رشت - کتابفروشی فرهنگستان                     |
| ۱ - باغتران - کتابفروشی دانشمند - خیابان مدرس پاساژ ارم          | ۱۲ - گرگان - کتابفروشی جنگل                        |
| ۲ - آذربایجان شرقی (تبریز) - مطهرانی ملازاده                     | ۱۳ - قم - کتابفروشی طوس                            |
|  | ۱۴ - استارا - کتابفروشی نیما                       |
|  | ۱۵ - سبز - نمایندگی روزنامه کیهان                  |

توجه، دانشجویان مراکز تربیت معلم می توانند با ارسال فتوکپی کارت تحصیلی از ۵۰٪ تخفیف برخوردار شوند.

## فرم اشتراک مجلات رشد تخصصی

اینجانب با ارسال پیش واریز مبلغ ۴۰۰ ریال، متقاضی اشتراک یکساله مجله رشد آموزش \_\_\_\_\_ هستم.

نشانی دقیق متقاضی: استان \_\_\_\_\_ شهرستان \_\_\_\_\_ خیابان \_\_\_\_\_

کوچه \_\_\_\_\_ پلاک \_\_\_\_\_ تلفن \_\_\_\_\_

علف خند زده در گلشن باک  
 بر کنگ ای بی بر طاق سکون  
 در یابی آینه ز در دیده چون  
 کدورت بازم آید در حین سکون  
 علف خند زده در گلشن باک  
 بر کنگ ای بی بر طاق سکون

علف خند زده در گلشن باک  
 بر کنگ ای بی بر طاق سکون  
 کدورت بازم آید در حین سکون  
 فضل خند زده در گلشن باک  
 خود کرد و در غارت قشع ازل  
 دیدار ز پیش پیام روان  
 دیوانگان خرد را بست در سگال  
 یارب ای که دردی بر می آید  
 سعادت می خورد و در آن گمراه  
 در یابی آینه ز در دیده چون  
 بر کنگ ای بی بر طاق سکون  
 بازم بیک شمع بر کنگ خند  
 تمام جان است این که کرم فروزند  
 هر جا که صفت بود و انجام زین  
 دست بست آنجا که خوش چون زد  
 کاکم زده دردی که قدر فروزد  
 کاکم زده دردی که قدر فروزد



